

(٧٩)

١٤٩٧

٥٩٥



فقه

۳۹۲

عظمی
کتابخانه عمومی
دقتیغات اسلامی

علام
فلا

و قس
کتابخانه عمومی دقتیغات
اسلامی «دقتم»

نسخه های خطی
مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی
«پژوهشگاه»
شماره ۵۶۵

دارالتبلیغ الاسلامی
تأسیس
۱۳۸۶

کتابخانه عمومی دارالتبلیغ الاسلامی - قم

کتاب: بحر الرایا
مؤلف: شیخ محمد بن اصفهانی
موضوع: نقل

شماره ثبت: ۷۶ قفسه: ۱ شماره: ۷۶

اشارة بکمال طریقت

بخند

الحسين وياسين
في مكة عذرة لهم
ابنهم بالحب

برادر خدا و رسول او برادر
 افروز سلطان زمان که پیش نهاد
 ارشاد شد بگریه بعد از این
 کاش از زبان که گفت بر سرش
 عاجز بر سرش که چه می آید
 خوار در کتب بنام حضرت است
 قال قال رسول الله يوم ففتح خيبر يا علي لا ان قول فيك لموت
 من امة ما قال النصارى في عيسى ابن مريم قلت اليوم محالا لا تموت على
 ملك من المسلمين الا اخذوا من قلب خيبر وفضل طهراني و
 ليستشقق من بعد عمر اير الزمين حيث كنت في فرودگاه من رسول خدا و من
 که فتح خيبر کرد و عرج را و کافر اشم را با یکدیگر به راه بنهاد و دیگر گفت اندر راه
 از طایفه چند از امت من آید که گفت اندر راه و پیوست این به که اینجا بخیر در راه

حبیب خواجه در فضیلت
 حبیب و الیه است

مع شاه اولیاء و
 برادر خواجه ابی و

بلخ تبریز

او قوم او بالو بهیت و قاتل شده در باغ او هم بالو بهیت قاتل شده با آنکه از خود نمیگفتند چنین
 بنا بر این که وقع در این بهیت بعد از فتح خيبر شد که آنجا آنها را نیز مردم رسول الله میگویند در راه او
 سخن بر او میگوید آن سخن نکرده از خود فرموده از مسلمانان در بعضی از این فرقه هم علاوه کرده که
 چه منکرین را باشند مگر اینکه بگویند که این خاکی که تعلیم اندوخت استعمال شده و شعری است
 در طلبش جریبید بان خاک و آن آب مسلمانان از فرقه ها میبرد و میبرد در بعضی از این
 این فرقه را هم علاقه دارد که اگر گفت **هت اله فرقه** است مسلمانان که فرقه آنها می باشد و یا به
 اولاً در مرتبه ای که کوش دارد که در این کوش بر سر او کوش رخ نموده است یا آن طلب
 تا دامد آید الطاف است زیرا که در مردن و در رحمت آید همان در درون ظلمت است
 باشد از بارش زاینده نبرد و زیند بارش چرا ناید طهر کردت لوزنم بزارش من
 و بعد از آید در کارش من این را این شده صراط آن شده این چنین شده این چنین شده
 بهر تر نشسته بر چه که گزین شیر که زنده است نفس لعین و لکن خبیث که آن تکرار می شود و آقا
 فکاک و نور فرغ و آس نداء و انت فی بمنزله هر روز من مؤمنه الا انک لا یجی بک
 و انت تو سحر و سحر دین و تقابل علی سینه عجز و لیکن با علی که میگویم آنها را و خواهی
 گفت بجهت قصور عن اسرارها را تا برسد و تا و کایت حیلند و تا اینکه تو از فرودگاه او تو مستم

در شرح شاه اولیاء

متناقص

عَلَيْكَ

اسلامی ادبیات

یعنی یا علی جنک جنک یا علی و تسلیم امروزی و ستر تر ستر است و علانیه
 و آشکارا علانیه و آشکارا است و سر از نهانیت سینه تو سر از نهانیت سینه تو است یا علی
 تو را یا علی علم چنانچه بر شهر علم خدایم اولاد تو اولاد است و گوشت تو گوشت است و خون تو
 خون من است بدستیک حق با تو است چنانچه تو با حق و حق بر زبان توست و در قلبت و معیاره
 و چشم تو یا علی ایمان غلط است با گوشت و خون تو چنانچه غلط است با گوشت و خون تو اعضا
 و احشای و معاد و حقیقت ایمان تو چنانچه تو چنان است **فَاتِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آمَنَ أَنْ**
الْبَشَرُ لَا يَكُونُ فِي الْبَيْتِ وَأَنْ عَدُوَّهُ فِي النَّارِ لَا يَدْرِي الْخَوَاصُّ عَلَى مَعْصِيَةٍ
لَكَ وَلَا يَغْلِبُ حُجَّتُهُ وَحُجَّتُكَ یعنی یا علی بدستیک خداوند عزوجل مرفوع است مران میگردد
 بآنست بهم بر آن میگردد و اصل است تو را بدستیک و غایب نیست تو را بدستیک و آشکارا نیست تو را بدستیک
 آنچه که تو را بدستیک و آشکارا نیست تو را بدستیک و غایب نیست تو را بدستیک و آشکارا نیست تو را بدستیک
 شایسته است که خداوند عزوجل ما را بطافه ابرو مان کام کار بخش صفر و ششم و ششم لب و اندر و او
 این نه بدستیک و آشکارا نیست تو را بدستیک و غایب نیست تو را بدستیک و آشکارا نیست تو را بدستیک
 اگر نه الا تعالی با طافه عام تو ما العز و لطف و جلال و انان کردن عشرت و جلال و انان کردن عشرت و جلال
 زین جمل و آیه خاک حق اگر باران قدر فکر و فکر خداوند منور ما یا علی گوشت تو گوشت من
 و خون تو خون من و اولاد تو اولاد من و حق با تو است و حق با حق که خداوند من و حق با حق

در این مقام انبیاء
 و شاه اولیاء و اولیاء
 روحانیت

کریم صفت

و در این

و تو و گوشت من از تو و گوشت حق بر زبان تو و در دل تو در میان چشم تو است و ایمان
 غلط است با گوشت و خون تو چنانچه در حق چنان است و چنانچه از اندیشه و ستان تو و گوشت
 نخواهند دید و نشان تو آید و بعد این چنین و بعد از آن چنان است و این صفت حسن
 در او باشد اشعیا و اصف درین جمله غایب است و لا یغلب حجت الله که از آن بوجهی بر آن راه
 بود و فرق مبارکش از دیگر عوالم کافیه و حق آن شریک از دست آن ملعون بر سر تمایز
 ان امام به نظیر خود بلکه بر فرق بیش از خود و پیش از او شکافست چه که حدیث شریف
 آنکه علی بن ابی طالب و ائمه اطهار صریح در این با و ظاهر است و مع و حیدر و احمد و دستان هم
 عند البقیع و عدم بستان هم خویش و بیگانه ندانیم بحال خویشیم ما سیران حکم مرغ خوش الحان هم
 اگر باقی احوال ضربت بطن ایمان منهدم شد و اسلام در هم شکست و عدل شکست از مولیان نه تنها
 گشت و بیش از این در خون آشکار شد بلکه خداوند عزوجل غرض من قتال شد و دو جمل افدس صدمه
 ایست که در غرض خود که خداوند عزوجل خداوند کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 همه از ملال که در بر دات و احوال که کمال کمال اما چه بد و مرغ خوش صارق
 چون او بجای آورده است اختلال اگر بر سر است و یا پیش از او در دل است که نیست و ملال

در این مقام انبیاء
 و شاه اولیاء و اولیاء
 روحانیت

ابوالفضل در اسلام آباد
 تارک شوق خواجه حیدر عتیق
 در کتاب جود و احکام غریبه
 در مقام ختم بر لوح شوم

در کتاب اسراء آیه ۱۷
بخط ابن بوند

۱۲۰۰ با عید فیه همان روز به نظر
خبر حرکت سلمان ابن رستم
درست اینج قعاق خبر از راه
رسیده بود و آن که از خوف
همان روز روانه شدند

اشک در دوا خاک خون امم الاست و حین عظیمه حین الی غیر انما عمل
 کما نلایه بالکمال جمل کما فی حاشا بنوع الرجل ایجل لغیر ما درین جنب
 زینب و حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و انکه در او اثری بود بر شکر که با ملامت غیبی ما را چه که عین بر سر آن حرام
 ابرو بخیر و چون بگویند بر هر یک از آن اسیران میزد که بر سر رطبه شوهر زیر اجبر الی رسیدن حدیث سلمان
 این مرد و زار را بسیار غنیمت یافتن داده بعد از در توش بود که بعد از اینست و کار بر اینست
 پس قدر ماند و آنرا فرمود بار بزرگ بر ما را استعدادت است که بعد از خاک خدا و این نعمت را از او
 گشته ایم که امتناع کرد آن ملعون در بنیة حوا اینست و داد و کاروان را بر او انداخت آن ملعون
 اما بعد از آنکه حاکم و معاویه از شیشه بجهت دلباز میزدند که در دوا بود و بقیه عقل
 و حیا باغوا و خلعتن بنایا بمبد و در کمالها الرجال تکمل بعد از آن غول را بر دین کرد
 و شام که قطع خضر و کندن بر میهمان خود آن دروس قدر کرد آن را آن ایدل حطه و خون کاروان بر او افتادند
 هر یک را مانند ما را بر او بر بنیة کرده ارج محمل یک بنیة و با سر خرق خون مرتبه شسته و بر دهن
 شنید جان من پس بدان که چه افتاد و بنفوس که بجهت اهل شایسته که در مقام خود خلق بداند که
 چه قدر است احکام و قول کاروان و از خداوند که بگوید فیض میرسد و میرسد پس است که بتواند
 از این سخن باشد که آن جبل البقیع و عروه الوثقی خدایند و من یومین بالله فقد استمسک بالعروة
 الوثقی لا انضمام لها بیان احوال خود در جوار بعضی از اجزای که در توش بود و رسائل و صفین الاخره و کمال الطمین

جهان جام و جبل بنا عرش است در کتب حل و بر عرش است
 رکوع اگر عرش است رکول همه از بارها عرش است
 فلک بلند با معروف عرش است افق باله عرش است
 در کتب از ادیان دیگر عرش است غزال دام جمل عرش است
 بیان عرش خواجه کل عام عرش است در افق عرش است

و المجلس
 قول قائل لا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء
 وهم يشهدون ان لا اله الا الله الرحمن الرحيم محمد
 علي ما فاضت عليه غرات الرحمي ولما سكن عليه الزمان من دون
 السدة الى الترمي استلوي الذي قد انقطع من نسو لير و ولد و اجن
 رفسه لوجه بوجه فبا الهام من مصيبة من صرع بعضه السلام و عطلت
 لتبلي الحد و الاحكام الباعث لانكشاف الشمس و القمر و السحاب
 لا جلاشات العيث و الطير التي قد اذهنت به العرش و السماء و افسحت
 به الارض و البهائم ابن اليا من السعداء و الاطمين الكواكب و النيازك

و انكبه ظن بنده
 بهم غفرت احسن
 بغير انكبه ظن بنده
 كه شيتي بر احوال
 كه شيتي و بن باخينج
 مكر و اهرم و طلاله
 او كه خورشيد تيزانه

عواصمه و السلام على الله
 المصطفى و الذي اعطاه
 و الصق الحجة و الوفاء
 التبت

جبريل بالور و عرش برين فقا د
 ارکان کاینات غمگشت مرعش
 گشتند انبياء همه حيران بکار خویش
 بلکه عرش از فراد جهان مبع خون اگر
 سلطان عرش از سر و دست برین
 تها رسول از بهر من جامه شده بیا
 اندوده گشت چشمه و خوار زمان بخون
 چون شد عرش بلند بیکه از نسیم
 فریاد از آن زمان که بر او قتل آید
 و حسرتاه حال بنات و بنین شاه
 از آن نظاره گشت همه در شکر بگرد
 عامر سید مرتبه بگذشت تابا

اندک که آسمان امامت برین فقا د
 همچون زمین بزرگ عرش برین فقا د
 از کوه بسکه رخنه بارکان دین فقا د
 از چشم در و جیح در آستین فقا د
 بر اضطراب و دلهره تاج و تکیه فقا د
 شال و بگردن روح الامین فقا د
 که گنبد کرد بیکیش بر جبین فقا د
 خد آفتاب از فلک چارمین فقا د
 بنده سم بگردن جبل المین فقا د
 زین چکان این بر بنش و بن فقا د
 از بس بدو که هرزه در زمین فقا د
 که در چنان رسید و سر آمد چمن فقا د

نصیر الملک عالم شاه
 شاه شاهی

در کتب معتبره
از طرق معتبره

شیخ صدوق علیه الرحمة در کتاب این خود از طرق عامه از حدیث ابن اسفندیار رحمه الله
روایت نموده قال قال الامام رسول الله لا حول له ان حجته الله عليكم بعد
على ابن ابي طالب الكفر بي كفى يا الله والشكر لله من كفى يا الله والشكر
فيه شك يا الله والاشهاد في الله والاشهاد في الله انك يا الله
والامان به امان يا الله لا تتركوا قول الله وصية وامام امير
مؤمنين وهو جليل الله البين والعروة الوثقى لا انضمام لنا وسيله ملك فيه
اثنان ولا ذنب لهما محبت غالى وموتى بعز من جديده كرمه رسول خدا هم
از حدیث برادر عجت حضرت خداوند بر شام بعد از مرغان ابن ابیطالب است که او را بخدا
وشرایک و شرایک بخداست و شد در حق او شک بخداست و الحاد و ملحد شدن در حق او
الحاد در حق خداست و انکار او انکار خداست و ایمان با ایمان بخداست و ایمان
اینست که علی هم برادر رسول خداست و وصی او و امام امت او و مولای امت او و او را
جمله امتین و عروة الوثقی میگویند خداوند و شک از بر او و زهد باشد که ملا
شوم در حق او و نیز که سبب ملاکت اینست که تقصیر این باشد که آن تقصیر کنایه باشد
از بر اینست که یا هست او را غلظت در حق او کند و دیگر مقصود تقصیر کرده باشد در حق معرفت

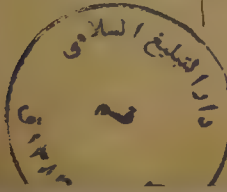
در احکام معتبره
برای شاهان و پادشاهان

در کتب معتبره از طرق معتبره
در کتب معتبره از طرق معتبره

مستخرج عرضه میدارد که بجهت آنکه در مقدم در محبت آن امام اعم و زودتر الا که قدر این
غلظت کرده و آن مقصود تقصیر و آنست که هر دو معنایه لیکن بشرط آنکه از راه بر او برود که اگر
آن نیز این شر از این بنی ذین البیعتین آن ولایت کاف و مؤمن جدا کند لیکن در میان
آن که از خدا از زبان متوکل بخدا از عین طین کرطی طریحین بر آن روحیه و فطریه و غیانی
تا مکر خود را بجا نیاورد برینغ لایبغیانیست که چون معشوق و معشوقه او یار بیرون فتنه او را
کامیاب معشوق است صورتی که خواهش از این جهان خواه آن همچو آن سر طریقه اهل لای پادشاه است
و قبل از معنی انما لیصل الصدق آنست که خرج الزم ذات یومیر و محو ملک و خرج علی
و هویت فقال که یا ابا انما آن ملک و اما آن تنقیر که بعز طریقه و این معنی صدق
در آن شخص اینک بیرون رفت خضر بر تو و حال آنکه سوار بر بعد از او بیرون رفت حلقه او حال آنکه رفت
بعز پیاده بود بر کتب رسول خدا باو یا یا ایمن ای کار می شود یا ای کار می شود یا ای کار می شود یا ای کار می شود
شویا بر کوفان الله عز وجل امر به ان تکتب اذا ارکبت و عقیه اذا امیت و عقیه اذا
جکست الا ان تكون حذ من حذی حذی الله لا بد لك من التیار و العو فی و لما
الرحمة الله بکلمته الا وقد اکتب علینا بعد ما علی ابن سنان به سبب نیست را بر اینست که
خداوند عز وجل عز کرده که تو را گویند هر وقت که بخواه شوم و بر او بگویم هر وقت که راه مردم و بنشتم هر وقت که

در کتب معتبره
از طرق معتبره

در کتب معتبره
از طرق معتبره



در بیان اینکلام
ساجد خیر

اصطفا در خط اول
در خط دوم در خط اول

[illegible]

الخ

الحمد لله

[illegible]

در انکبای بیوت
بلائی منتوج

ایستاد

در انکسار اسلام
از ایمان

در تقدیر حق
با کلمات

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْاَنْبِيَاءِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
 دین خداوند علامت است که از او بر او سلام است هر که عالم بود بر طبق او از او شایسته است و نیز
 بر او حج و عقیقه است که در جلیل این صلوات است که کتب به حدیث و غیره عرض کرد ایمان و اسلام
 که از او خدایان در آن فرموده ایمان شکر با سلام دارد اما سلام شکر است ایمان نور الدنیا و الدنیا
 قوم الظالمین مقصود در جمع شدن اولیاء
 که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 چه خورشید از این کافیه خورشید بر او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 معطر از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 چه از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 معطر از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 اگر به شکل در چرخ کیمیا که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 همان که با او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 چه از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 نه از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 نور حیدر و نور و نور که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است

۱۰

امیر بر لاف فکر و تدبیر خدا را بر او سلام است خدا را بر او سلام است خدا را بر او سلام است
 قدر در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است
 بهر چه در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است
 بر این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است
 و الحسب
 بسم الله الرحمن الرحيم
 قُلْ اَتَعْبُدُونَ اِلَّا مَا يَرْثُ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ الْاَهْلُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ الْاَمْوَالُ
 اللهم صل على محمد و آل محمد و على ائمة الطائفة الطاهرة و الائمة الباهرة
 الزاهرة و على الاسرار المقدسة الذين بك لواء المهج عكته و سكر اديانهم
 بكن تكبير و على التابعين من اصحاب و العلماء من اجابته و لا سيما على
 و ليه الشهيد السعيد و الوحيد الطريد المفضل في شكاية سيد الكونين
 حسين و علي و ائمة من جنس ابراهيم و آل خدایه خبر نیر در یاد از خدای تو بیدار که نیر
 داد به از خدای تو بیدار که نیر در یاد از خدای تو بیدار که نیر در یاد از خدای تو بیدار که نیر
 بلیش از لاف و خود و خط نیر از اهل کید که و ستم به شهید که نیر سید بنفس اگر نیر
 علم الغیب که نیر

در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است
 خداوند است که در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است
 او را که در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است
 همان که در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است که در این قضایا است
 معطر از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 چه از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 معطر از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 اگر به شکل در چرخ کیمیا که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 همان که با او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 چه از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 نه از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است
 نور حیدر و نور و نور که از او شایسته است که از او شایسته است که از او شایسته است

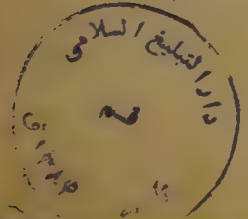
پس چنانچه حجت اهل اولاد چنانچه قطع النسل اولاد الایام چنین شد که از ایشان کس در دنیا نماند
 حضرت رسالت پیوسته از این سبب اند و نه آنکه بگویند تا آنکه خداوند عالم سوره مبارکه انا اعطیناکم الکفر
 فرموده است و در آخر آن سوره از جهت تست اعظم فرموده است انما انا الله و ما یستوی فی الامر
 بلکه محمداً و آله و صلوات الله علیهم و علی آله و صلوات الله علیهم و علی آله و صلوات الله علیهم
 خواهد ماند که از این سبب تا از در حجاب در طلبیم بره و دست نشینیم و مراد طلبیم را در اوج و وصل در این ملک
 بلکه از در محبطه را در طلبیم این نب و غیبت غر و عاص ملعون و بالین محبت در غر و صفت
 بالامیر المؤمنین علی که افضل خدایان است که من می دانم و اگر در این عالم و در زمان غیبت میسر
 کردیم از خواندن غرض را هم بیا با معاویه بیعت کن و الا غیر از این و اما نب علیه السلام خطابه
 جمع از علماء شیعه و ستر قل کرده اند و همه قول دارند بر این وجه است که بعد از جد رسول الله که از
 داشت حبشیه مهتاکه نام داشت بعضی از شیعیان خود با و داده بودند که بجا برون بچران و او مدتی بعد
 که باین امر مشغول بود تا روزی از زبانه غلامی که نامش بود و از غلام عبدالمطلب بود و بر او نیز غلام دیگر بود
 در آنصورت که از آنجا که او را میبرد با و میبرد و با او میبرد تا آنجا که در آنجا میبرد و در آنجا میبرد
 و بعد از مدتی پس بر سر زبانه او را بر سر راه انداخته و شخم از اهل بایه او را برداشت و غلام را در غود
 و بشیر شتر را و از بزرگ که نام آن حلال زاده به خطابه کرد و بعد از آنکه خطابه کرد و بشیر

و سبب نزل سوره اعطیناکم الکفر

و آن علی بن ابیطالب

که از ایشان

که از ایشان مجاهد افتاد که مهتاکه در آنجا بود چون چشم آن نظمه پاک بر ما در پایش افتاد هر ما در فرزند
 بگوشت آمد و با ما در خود خدمت نمایا کرد پس آن کجک دیکاره حمله شد و در این باره دختر آورد
 و مهتاکه او را از دست ما را ببرد و در دست ما که در آن نزدیکی بود از دست افتاد تا ما این غیبه این طبع را
 بر آن نیستان که از افتاد او را که حمله را شنید پیش آمد و آن دختر را دید از آن ترس او را بخواند و با اهل خود
 سپرد و او را غلامی غنیمت نام زد که و نام آن دختر را خشمه گذاشتند و بعد از آنکه آن دختر بجهت
 کمال رسید روزی آن اتفاق خطابه به چشم بر افتاد محبت عظیم با ما در دست و او را بر سر راه انداخته و شخم
 و بعد از آنکه خطابه با خشمه نزدیک کرد پس از مدتی غلامی خطابه علیه السلام و العبد مملو شد
 و بشیر سبیل اشک و خواب میزدم نقش بیاد خط تو بر آب میزدم که بر ما در نظر و خرقه سوخته
 جامه بیاد که شد و حجاب میزدم روزی که در نظر جلوه مرشد روزی که بر سر سرخ مهتاب میزدم
 چشم بر سرش و در کشم بول خنک فاکل خوش و چشم در این میزدم نقش خیال بر سر تو وقت محمد
 بر کاه دیده بخواب میزدم هر مرغ فکر از سرش سخن بیه روزش بر طایفه تو بخواب میزدم
 بهیم نغمه از هر چه بر سر دل نقش و لا ربنا الا رب میزدم فرمان و امر عالم امکان و کمال حق
 که از او همیشه طعن بخواب میزدم که از بگو سعادتی را عاقبت اندر شست و دست از بر اصب میزدم



مجمل سخن بکار بدست ناعمر درش این نایب دولت احبب فرمود عاصم بن سید بیده طبع متبحر که
 در شب دوازده روز پرتا میخیزد و موافق آنچه ذکر شد میباشد که خطاب هم بدو و هم چند و هم خاک و کبریا
 و ششده ام مادر و هم خاک و هم عتبه و ابی حاج بعد از که از شعرا مشهور و عریض
 این مخزون به نظم آورده میگوید *من جده خاله و والدة و أمه خند و عمة*
أجد أن لا يخلص الوحي وأن ينكر يوم القدر بعينه بعد از که خطبه جدا خواند و او در ایام
 و مادر او خواهر او عتبه او باشد سر او در تربت باینکه در شش وعده و غلبه با حضرت امیر المومنین
 که در حجر تربت بعد از حضرت رسالت و این سخن که سر او در تربت باینکه انکار کند بیعت حضرت امیر المومنین
 در روز عید غدیر و انچه مشایخ علماء شیعه یکسکه این نقل را روایت کرده یا علی این هشتم فرست که
 روایت کرده این جز را از ابن زیاد بن علی بن زیاد از حضرت امام جعفر صادق و دیگران این
 شهر است که از چندین طایف روایت کرده و هیچیک از استیذان رد این نگردیده و بخیر از این
 بسیده از علماء شیعه و سترابین قائل از بعضی دیگر از علماء شهر مذکور است که حضرت امام جعفر صادق
 نسبت میدهند به حال بعد از آنکه عبدالمطلب از این امر مطلع شد و عجب آنکه جمیع علماء و اهل کوفه
 خطاب طلبید و حواله هر گوش و میان چشم او را داغ کرد و بهیمن معون هم مقصیده مرحوم علم الله
 سید نصر فرقه عزت ان و فرمود در کتاب درة المضیة خود ذکر کرده پس پوشیده فائده که جناب
 و شهادت و معون در سبب خود که که نماند بیان کند و از این است که بعضی از علماء و زوایا که در

جفر

خفا هر جامه از بر سر رسول خدا فرست یک لاریچن چرخ هر سوز که زنده بود صولات بر آن بزرگوار
 و بر آل اطهار او فرستاده بود و یکی دیگر را هر سوز که زنده بود لعن بر کرده بود این دو جامه را جامه صلا
 روح و جامه احقر را بر سر او در خدمت انجمن آورد جناب سید قاسم جامه نیرین بیرون آورده
 خطاب عرض احوال که فرمودند از این خوشترم مگر این مباد که سبب دارد این است که عمر و ابن العاص او در
 میگویند نیز که و دعای که از آنکه که جابر بن عبد الله فرستاده است او دعای شسته باشند و عمر را هم شسته میکنند
 که او که سبب که فرستاده است از پیش این هم میگویند او را نیز که او که سبب که از زنا بهر سیده باشد و او
 این است که از او حضرت امام محمد باقر روایت میکنند که گفت یا این رسول قمر جعلت و فداک از پدر
 بزرگوار شنبدم که فرمود هر که در هر شب یکصد مرتبه بگوید *اللهم العن العن العن الطاغوت* خداوند
 عالم خداوند از زار گناه از نامه سیئات او محو میفرماید و خداوند از زار گناه حشره و خانه حشره
 او ثبت میفرماید و خداوند از زار درجه از بر سر او در تربت بلند میفرماید آری جنین است که آن بزرگوار فرمودند
 از خداوند از زار حاجت هم از او را میفرماید میگوید بعد و در جمیع بجا در که در حضرت امام جعفر
 باین است که عرض کردم فرمودند که اگر چه ختم دیدم فرمودند همان است لیکن بدان که از آنوقت که میگوید تا وقت مردنش
 خداوند که هر یک بر ناله احوال او میگوید و تا از زمان از غرض آنچه گناه کرده قلم خود بخشش میکند عمر ان ابن
 آئین از جناب ابی جعفر امام محمد باقر نقل میکنند که آن بزرگوار فرمودند هرگاه از آنچه ملائکه خداوند خلق فرمودند

در فضیلت و شرف
 بصلوات

در حدیث
 بصلوات

مکتبہ اسلامیہ

مستعبدان بدین مملکت

باو باخچه محراب است در دنیا و خبر و هر که نپاها جمعاً بر دستش
 اگر عالم سرنگان شود باو ضرر نرسد ششصد و اربع و پنجاه و پنج
 ملائک مخصوص بر وی بایست درجه بود و هر که بایست ملائک
 عالم به چشم بایست ملائک ملائک ملائک ملائک ملائک
 که دست به دست و در الطریق الصالحین کماله عده عده عده عده عده
 الامام محمد بن ابی طالب علیه السلام
 که در آنها فرمودند که بجز در رحمت ال رسول الله شریک ندارد
 خداوند باور از این خواهد بود چنانچه از این صریح است که بیدشت تا یکصد و شصت و نه
 که از این معروضش بر بعضی پادشاهان و سواران و کسان و کسان و کسان
 از این خط نستعلیق در هزار سال پیش از این حکایت شده و گویند که
 علی الحریث علی ابن ابیطالب لا خلق الله النار بعمره و کاه لجماع کرده بود مردم بر رحمت
 علی ابن ابیطالب علیه السلام در هر این خلق میفرمودند خداوند عالم آتش را بر این خلق
 شنید برادر من پس دیگر خود را بسوی من بیا که این مرحله دیوانه با آن نام مبین و الاطمان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

יחזקאל

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

محمد بن محمد

[illegible]

اعمال و اجتناب



اعماله
سالی

سیدنی
نظام

福

روغ آید تا از بکری در دست
۴

چنان باشد که خراب کرده باشد که بعد از مدتی و هرگز که در وقت از غار چنان باشد که کشته باشد
 یک پیغمبر را در هرگز که در وقت از غار چنان باشد که زنا کرده باشد با مادر خود و در وقت
 و هرگز که در وقت از غار اول در دهن نداشتند و قیل که از افراسیاب من بیاورم از نو و تو را
 از من بیاورم میان زمین و آسمانها و بجز خدا را بر خود و آنچه و مشتید بر این حدیث غیر حدیثی که
 را از آنجانب که فرمود که هرگز که غار را در کرد و وقت آن بعین عذر ضایعست علی او چه که میان
 و کفر چیز جایز نیست مثل ترک غار که برین که تا کشف کافرت و در حقیقت دیگر که فرمود محتاج و حاجر میکند
 تا از خود به بدست که هر که ضایع کند تا خود جمع نماید او را خداوند با قانع و مفرح و امان که در آن
 بادش و موانع اندان که در مهت و هم به جدا اینک در آورد او در آنش با منافقان پس از
 انکس را که تا خدا را در غار خود و در حقیقت دیگر که فرمود که هر که در غار که یک خرد یا یک
 کس که پوشیده باشد چنان باشد که کشته باشد و تمام پیغمبر که اول این را در ابراهیم باشد و
 این که در محرم و در حقیقت دیگر که فرمود که تا غار را در حقیقت در دهن و
 در نزد مردن و در هر دو در وقت اما که در در دهن است پس برکت خداوند نشانه مردمان
 میگردانند که در هر دو باشد و در وقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار
 که در هر دو در وقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار

مذمت از غار الصلوات
 از غار الصلوات

از غار الصلوات
 در هر دو در وقت از غار
 از غار الصلوات
 در هر دو در وقت از غار

مذمت از غار الصلوات
 از غار الصلوات

از

آنکه که در روز قیامت در عرصه محشر آید سیاه و هرگز که در وقت از غار چنان باشد که کشته باشد
 خداوند و هرگز که در وقت از غار چنان باشد که زنا کرده باشد با مادر خود و در وقت
 خداوند که هرگز که در وقت از غار اول در دهن نداشتند و قیل که از افراسیاب من بیاورم از نو و تو را
 میگردانند که در هر دو باشد و در وقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار
 که در هر دو در وقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار
 با یک کشته باشد با یک کشته در زیر آسمان که از فرزندان آدم بخیرین بر آید که در هر دو در حقیقت از غار
 و بنی نوح از انبیا و در حقیقت دیگر که فرمود که هرگز که غار را در کرد و وقت آن بعین عذر ضایعست علی او چه که میان
 میکند و در حق میکند او و در عین حقیقت که هرگز که غار را در کرد و وقت آن بعین عذر ضایعست علی او چه که میان
 در کعبه و در حقیقت دیگر که فرمود که هرگز که غار را در کرد و وقت آن بعین عذر ضایعست علی او چه که میان
 برکت خدا را در غار و در حقیقت دیگر که فرمود که هرگز که غار را در کرد و وقت آن بعین عذر ضایعست علی او چه که میان
 ترک کند تا ظهور بیاورد از او قرآن و هرگز که در وقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار
 و هرگز که در وقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار
 بیاورد از او شد و بنیو کاران هرگز که در وقت از غار و در هر دو در حقیقت از غار

مذمت از غار الصلوات
 از غار الصلوات

بلغ

فاضل
مدرس
مختار

۱۶۹۴

وایضا در این کتاب که در این کتاب است
نظمی از این که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

توفیق

خاطر باشد و آن نصیر بود آنچه علم قطعه بدست که کما عجزت بجمع آمده است و معرفت بجمع
مکمل و معرفت که کار قادر عالم حرم را که بجمع بصیرت و محکم که میفرماند از فرستاده است و نقل عجز
و احکام فرائض و سن و حلالی و حرام و هر چه که از اجماع بر آن اجماع باشد و احتیاج اقامه بیان فرمود
پس اجماع مشتمل بر این امور باشد و اینها قابل زیاده و نقصان نباشد و اگر کسی را در این باشد اجماع باشد
و اگر زیاده از این باشد آن زیاده کمال اجماع باشد و عارض اجماع و در آن باشد و آنچه را که از
و کمتر و در آن باشد بدیده و بدیده و بدیده و آنچه را که از آن است و در آن است و آنچه را که از آن است
و قابل زیاده و نقصان نباشد و لازم نصیر مذکور باشد و در این جهت که ذکر اجماع و در آن است
علم صانع فرموده در هر مراح که اجماع الله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات که اجماع کامل است
یعنی علم صانع است قطعاً و هر کس باید بداند که اجماع امر است بر آن و در آن اجماع بنیان است که اجماع الله تعالی
آمنوا است بر همان است و فوق آن اجماع بتبلیغ است که آن نصیر جانم باشد باجماع
باید کرد و اما به روشی که به و جمع نصیر جانم حاصل باشد هر از این آن نصیر مستلزم علم
بعد از آنکه از مؤمنان الذین آمنوا یا الله و رسولی که بر آنجا و جاهل و از روی
که برادر دین را در حقیقت اضافه مودود و حکم مؤمنان بنیان اجماع بجمع یا خواهم بعد از آنکه از مؤمنان
و از مؤمنان الذین آمنوا یا الله و رسولی که بر آنجا و جاهل و از روی

۲ که آنها شکر اعلی و در منور فرزند
ایمان خود عظم جزین صید از کبر
قلام لام در دست دین
دشتم ایمان گردان
شد ملت ان افش با آن صفا
دشتم ایمان پارت ه کربلا
از و لاشه قتل با ش کربلا
دشتم ایمان او گردان خیل غول
گردنم دور و درخت
ورن ما چون ابن سعد و چون نیر
با شیم از مرغ بومش با نیر
بر کشته ایمان
و غنیمت

معروفه بل غلبه و آن تعارف بصالت باشد در باطن مشتمل بر شریک و صلیک ایمان کائنات حق و واجب و واجب
جهت معزونی غنی باشد و او را در کامل ایمان آنکه که در حقیقت آن حق و معزونی است اما المؤمنون و المؤمنات
إذ اذکر الله و حلیت قلوبهم و إذا أنکبت علیهم آیاتنا استأنسوا ایماناً بما أنکبوا و اولئک هم
المؤمنون حقاً و این مرتبه ایمان کمال است و متصل باشد بایمان نیز که شرح آن بعد از این گفته که در این
مرتبه مراتب این شهر و آنچه در سکر که بعد از آن است به ایمان بتعلیم و ایمان غنی به ایمان به تمام
حقیقت ایمان باشد که و لا یزعم فی الشک فی الله الا و هو مشرکون که است ثابت و مبراه که
لنعماء جز حاصل شود بلکه کمال مطلق بعد از تفرید که در حقیقت ثابت است که ایمان
به ثبات ثبات ندارد و مؤثر و غیر مؤثر در ثبات وجهه التصانیه التصانیه در ثبات
معرفت در مقام ذکر و حقیقت مع که بلکه علمای فرمودند که ممکن نیست ایجاد خلق طایفه مؤثر و ثبات
از این که کمال الله فیما یرک الله احسن الشائینین بهم برین احوال که در خطبه
هر دو در یک است که حقیقتاً در حقیقت مابعد کماله خفیه و حقیقت هر یک باطن و ماضی و ماضی
و دایره و لامتناهی ترتیب طایفه و هیچ مرتبه ای که آن حقیقت مشتمل است عمل و خیال و درهم و حافظه و شعور
و تفکر و غیره و غیره بر این است و راه آنست که جامع و جمله علم به بالوقت و در احوال ضرورت و بهر اینست که در
همه ما را داده تا در روز سنجش از ما سؤال کنند که این الشیخ و البصیر و الفکر و کل اولئک

५३

اسلامی تحریکوں کی سرگودھا

[illegible]

نیمت اللہ تجار عشق
تجارت و معراج عشق

بلغ مقیم

محرر خانہ

مرغام دین ایام و اختیار عشق من ایستم چه کنم و چه راغب
 زو عاشقان بجزش علا میگذرد باشد از دیو به به افش عشق
 از دامن عشق مرا کشیدم خار عشق یاد دهر علی اگر کن کسوف
 به غل و بوزه زار و این کار عشق عامر زور آن آب میل کن کونک

والجمل
بسم الله الرحمن الرحيم

الناظر

لَسْتُ بِكَ اللَّهُ يَا مَنْ حَصَّنَا بِجَلَدِهِ مَسَدًا خَائِرَ النَّبِيِّ وَمَسَدَ الْعَالَمِينَ صَلِّ اللَّهُ
 وَعَلَى خَلْقِهِ وَصَلِّهِ بَلَدَ الْخَافِينَ وَعِجْدَكَ اللَّهُ يَا مَنْ كَلَّنَا فِي مَلَكَةِ أَجْيَاءِ الْحَمِيمِينَ
 وَشَرَفَنَا عَلَى الْأَعْمَرِ الْمَاضِيَةِ وَالْعَرُوفِ الْخَالِيَةِ بِالْإِخْلَافِ فِي زَمَانٍ لَصْدَقَاءِ الْحَسِينِ وَغَضَبِ اللَّهِ
 عَلَى الْقَادِرِ الْإِيمَنِ وَقَالِيهِ جَمِيعًا مِنَ الشَّيْءِ الْيَمِينِ بِسَمِئَةِ أَمِيرِ عِشْرِ وَطَبِ خَرِيشِ بَرِافِطِ الْوَلَدِ
 فَيَزِدُّ دَارَهُ جَاهُ طَرَاكِ الْوَلَدِ لَعَنَ لِي رَاجِلُ عَرَبٍ عَرَبِيٍّ كَلَّمَ الْبَطْرَازِ سِرْبِدُوشِي بِرَافِطِ الْوَلَدِ
 فَاقْبَلْتُ خَمْلَ مَا وَادَعُوا مِنْهُ حَالِيَا غَلَبَ دُرُكِنْدَافِطِ الْوَلَدِ رَاهِدُ عَيْلَتِهِ غَمْدَتِ رَاهِدِ
 وَدَاشِشِ دَرِافِطِ الْوَلَدِ حَشَمِ الْوَلَدِ وَرُفِجَانِ الْوَلَدِ
 بَارِافِطِ الْوَلَدِ عَرَادِ الْوَلَدِ أَشِي رَاجِلُ جَاهِ دَرُفِطِ الْوَلَدِ
 كَلَامِ زَبَرِطِ الْوَلَدِ بَرِافِطِ الْوَلَدِ بَارِافِطِ الْوَلَدِ

در التضاعف اربعاً

۲
لن ان فرستید و بجای
چایان بحد مشغول
دم غنوت و در لغو بخت
نیز کن ز کرم و برف
یا با بزرگتر شسته ز تو بخت
کفت بهر خند و خرق
در ایله ایمان باد
نات از این حد
احکام

در اندیشه کرم و حسن
ببین تعلی و تفسیر
ما بدیده

[illegible]

در کتاب فضول
عقل کا موضع
جائزہ

در مدح شاه اولیای عم و خدیجه مبارک

کز نه لودمان من دنیا و خبر غیب کاشته ارکش فرمان و امر عرف کز شغفه در ملک خرد دنیا بعمر

که عده مصلوبه از امانت ابر حقیقت برده به بینا رسد از شک و خیابان چمن

مورد الیغ تاوان نگران بنام خیر آیه شود کسر بر جیت شصت کسر فاعل عمر شصت کسر ان کاین مصلحت

الحمد لله خالق الارض والسموات والصلوة والسلام على اشرف المخلوقات وافضل

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

المختار

شرح طراز
عشق

وَالشَّيْءُ الْخَصِيصُ ابْنُ سَيِّدِ الْأَنْدَاءِ وَاصْبِرْ لِمَا أَرْسَلَكَ

اردل و چهارم غنیمت مراد این دو دنیا بسم مراد کبریا مرغ و عشق آسان - این لذت نیستش

عشر این ده و دوازدهم این عشر وقت بگذرد عاصرو این نکتہ در حق ا

حقاً افعلوا ما تقولون حصون سحرة لم يبارك الله خدائهم فزادهم سورة في ذكر الذين اغتصبوا نيكى اباؤهم وبناتهم

سپهبد خورشید میرزا در ملازمین غلامی و در همین رفته یا در همین حضور یا در همین غرض الایع بنزیر و در ملازمین

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ

در مقام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ماست ویک مستعال یک مستجاه است و یک مسته منال یک مسته عبادت است و یک مسته
در کلام هر یک از اینها را هم شعبه بسیار است در نظر دارم زیرا که در دار المرزشت سالک بعد
سرا و نیمه از زمین شش قوه فیه شعبه استخراج کرده بعد که مستمعین ضبط نعم بفرمایند برادر غافل
والا هر وقت که با جبر و بیستام از اینک بگویم هر که شیار انداشتم و اگر عبادت کرده اند
از انکه عید بفرمست بفرم و مستانه عظیم گویند که این را از تفسیرم که حقیقت عید بفرم
هر که در این مکر از این است که اید عظمی که اید فرم و عید عین و علم که علم بفرم
و بایش بون از عبادت و انقطاع از خلق که مست که عبادت شده آنگاه تا ثبات بدین سخن
و دانش روانه که در قرب است حضرت که مست که این است جبره اینک در شرح
یابد انقض عید بفرم و عبادت باید و الا صورت است صرف و معجزه عید بفرم
قول الله اولئك كالانعام بل هم اضل و اگر دنیا مست قدیم که بسیار مثل و دود را اید
عابرین خود هم اگر از آن هم شسته نخواهد شد و عبرت که از اینها یاد و در مست که مست
خداوند مست که خداوند اید و بیستام معلوم فرماید ابداء دنیا را که ابتداء خلقت و در کلام و در
خلق فرم و ندای آیه رسید که هر طرفه شواکع که از مشکلات علوم حضرت ماست عرض کرد

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

لیکن چون حضرت اقدس عظمی است و عجم و رفعت و کرم آن را حجت دلم که اگر مستعد اید
یاد رک آنرا هم ندانستیم خود مستعد اید که فرماید حققت فهم و قوه درک رحمت نماید با اید
اوسته ندا و حتی ثبات اقتضا رسید که با خود خلق فرم و در اول دنیا ده مرتبه هر مرتبه صد بار
هزار سال که صد هزار سال باشد و فاصله بدین یکی از این مرتبه عید هزار سال
زان خراب دنیا بود که ده عید هزار سال هم خواهد بود پس از این ده مرتبه خرابی تا بدین اید
عجم در عمارت و عید هزار سال معجزه بسیار که ماه دارم پس خلق فرم و در اول بر مثال
کا و در معجزه رزق مراد عبادت معجزه غیر از اوزان و عایش و آنگاه هزار سال بعد از آنکه کردند
پس هر جان آفرین که فرم بید قدرت خود در یک است که حال ماندن از جبره نشسته
پس خرابی از اید دنیا را عید هزار سال پس اید عید عید هزار سال پس با اید حال
خود و اگر در مش عید هزار سال پس خلق فرم و در اول دنیا ده مرتبه هر مرتبه صد بار
که بفرم و نشسته از او نبوده در پس خلق فرم و جبره و مستطع عجم و اید بر این در یک خرابی
آید و بیک نفس کشیدن پس خلق فرم و آفریده دیگر که از نبوت که هر یک در یک مستطع
فرم و اید بر این جبره که که در زرد بر او و نشسته اید پس عید هزار سال دیگر اید و خرابی خود

در اینک اید دنیا
که بفرم

پس هر که اما کند جمال مع بر عیال مع و رکوۃ مال و رکوۃ فطر بدین نهد هر که در آدم
 او را بر آتش و بکند نام چه در جام دیگر حضرت صادق علیه السلام من منع قبل طاعت
 التَّوَكُّلِ فَلَيْسَتْ اِنْ شَاءَ يَهُودِيٌّ اَوْ اِنْ شَاءَ نَصْرَانِيٌّ اَوْ اِنْ شَاءَ مُجْرِمٌ اَوْ اِنْ شَاءَ
 قَبِيْلٌ اَوْ اِنْ شَاءَ اَرْحَمُ اَوْ اِنْ شَاءَ اَعْمَقُ اَوْ اِنْ شَاءَ اَعْلَى اَوْ اِنْ شَاءَ اَعْلَى اَوْ اِنْ شَاءَ
 تَهْمُ وَ اِنْ شَاءَ تَهْمُ اَوْ اِنْ شَاءَ تَهْمُ اَوْ اِنْ شَاءَ تَهْمُ اَوْ اِنْ شَاءَ تَهْمُ اَوْ اِنْ شَاءَ تَهْمُ
 يَكْتُمُ كُلُّ نَفْسٍ اَلْفَ عِلَّةٍ مِنَ النَّارِ فَاِنْ مَاتَ فِي فَرَسٍ اَوْ فِي مَدِينَةٍ اَوْ فِي مَدِينَةٍ
 مِنَ الْحَيَّةِ كَانَتْ شَرْكَائِهِ دَمِيْرًا وَاَبِيْ اللُّعْنَةِ مَتَّحٌ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
 وَكَلَامًا اَلَا يَأْتِيَنَّ قَالَ اَللّٰهُ تَعَالٰى اَسْمَلْتُ بِالْمَعْرُوفِ بِالْعِلْمِ وَكَلَامًا اَلَا يَأْتِيَنَّ
 اَعْبَدُكَ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيْبٌ مِنَ النَّارِ لَعَنَ رَجُلًا بَشَرًا وَرَكَوۃ اَوْ اِنْ شَاءَ تَهْمُ اَوْ اِنْ شَاءَ
 هر روز هزار فرشته عذاب از آتش و هرگاه ببرد در هر یک از اینها که در آتش است
 خواهد بود و در خون او و با عذاب او و در آتش است و در آتش است و در آتش است و در آتش است
 و هر زمان که بگوید یا رب خدا را تا فرماید که شکر تو را بخوانم و هرگاه باشد از خدا بشت

هر که از اینها ببرد
 و هر که از اینها ببرد

هر که از اینها ببرد
 و هر که از اینها ببرد

از خدا

و هر که یک بار باشد با آتش ششصد بار در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 و مال فلان را بدین فلان و اگر در آتش است و اگر در آتش است و اگر در آتش است و اگر در آتش است
 کشته شد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 آیه را که در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 در این سوره که در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 ششم روز در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 بر روز و در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 باقیال آیه در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 تاملان که در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 بنیانی که در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 رسانم بنا به جهت بر آن که یاد است و در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 برادر و سبط عزیزش حسن بن علی که در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 در این روز که در هر یک از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد
 هفتم و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد و هر که از اینها ببرد

هر که از اینها ببرد
 و هر که از اینها ببرد

هر که از اینها ببرد
 و هر که از اینها ببرد

ناریم از ایشان و سرزیر پر کشیم و المجلس الحادی عشر
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و انزل فی التعلیم و الصلوة و السلام
 علی سید التعلیم و اشرف الکریم محمد و آله الطاهرین و الباقی علی العباد التمسنا
 و الشکر لله الذی کلمنا و ملکنا و احیانا و لیس فی الامم العالمین و خلقه الکریم
 علیکم و اولاده الطاهرین من تسلیله و لیس فی الشرف علی الامم الباقیة و الکریم علی الکریم
 الخلیفة الامام بالحق و اوله الصنف الطاهر من اولنا ابو عبد الله الحسن فاشکر
 الله علی جعلنا من خصمه بالتعمیر الجمیل و الکریم الجمیل من اولیاءه الخیرین
 و نعمته الله علی اعدائهم و لیس فی الامم من یکرههم کالجمال اللعوب من اهل ولاء
 او غافل بیا که خواند و نکشت و رعایت و این و ازینجا نکشت با خبر از و سبب و انما
 یخبر ازینجا از سر و سار و نکشت تا بکاست غار مسیت با خبر کرد مرگ و با غایت جانکوار نکشت
 چند با خبر ازینجا از سر و سار و نکشت که میان جان و دل از حق را نکشت هر شایسته بود که با خبر ازینجا نکشت
 در نه ام که نام دلوار و نکشت یار از غار که با خبر ازینجا نکشت کرد و در اینجا با خبر ازینجا نکشت

خطای یاد داشت
 نکشت

قال الله

الحمد لله رب العالمین

قال الله رب العالمین الحمد لله رب العالمین و انزل فی التعلیم و الصلوة و السلام
 اولئک الکریم و اشرف الکریم محمد و آله الطاهرین و الباقی علی العباد التمسنا
 که نوشته اند از انظار هر که ظلم و ستم و غصب و غارت و کفر و ایمان و انکار
 و معرفت و یقین و ایمان و علم و ظلم و کفر و ایمان و انکار و کفر و ایمان و انکار
 و این که این هدایت یافته شده که این که خداوند عز و جل و انکار و کفر و ایمان و انکار
 ان لیکن از آنکه خداوند عز و جل و انکار و کفر و ایمان و انکار و کفر و ایمان و انکار
 که در این هدایت یافته شده که این که خداوند عز و جل و انکار و کفر و ایمان و انکار
 بسبب حقیت حضرت چهارده صلوات الله علیه و وجع حقیت ازین که از قبیل ابوذر و سلمان و کرباب
 این که این هدایت یافته شده که این که خداوند عز و جل و انکار و کفر و ایمان و انکار
 و این که این هدایت یافته شده که این که خداوند عز و جل و انکار و کفر و ایمان و انکار
 حقیت در این که این هدایت یافته شده که این که خداوند عز و جل و انکار و کفر و ایمان و انکار
 بالقرآن و در حقیت کامل و مقرر و ناقص رزقنا الله منها کل و انما حقیت و در این که این هدایت یافته شده
 الکریم و اشرف الکریم محمد و آله الطاهرین و الباقی علی العباد التمسنا

انما حقیت و در این که این هدایت یافته شده که این که خداوند عز و جل و انکار و کفر و ایمان و انکار
 انما حقیت و در این که این هدایت یافته شده که این که خداوند عز و جل و انکار و کفر و ایمان و انکار
 انما حقیت و در این که این هدایت یافته شده که این که خداوند عز و جل و انکار و کفر و ایمان و انکار
 انما حقیت و در این که این هدایت یافته شده که این که خداوند عز و جل و انکار و کفر و ایمان و انکار

در حقیت ایمان

توحید حضرت میبار که در این حدیث که واقعه روح باین خود زکشته و اما ابن عباس میگوید که اگر انا باین
 فروخته در این آدمی در هر صورت و قیام این ان شعاع است بمنابر آفتاب نفس آنست که عقل و غیره
 متعلق است در روح آنست که نشان باین نام است هرگاه که بنده بخوابد و خود را نفس به قبض میکند روح
 بجای خود میگذارد و وقتیکه در هر وقت بعضی میکند پس زوال روح مستلزم زوال نفس است بدون عکس
 در حکایت این که آنچه شیخ حسن بن محبوب که اولی عمر بن ثابت طواریه و اولی عمر بن خطاب
 امام محمد بن طایف غفر له که حضرت فرمود احدی را علیه عمر بن عمر که اینک از او با حسان عروج میکند روح در
 او میماند تا آخر در سابق ذکر شد و فرمود که این است معنی قول محمد بن الحنفیة **اللَّهُ يَتَخَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا**
 که هرگاه نفس تمام ملا حظت ملکوت ثوابت میکند آنچه در خواست میدهد قابلیت تغییر دارد و آنچه در میان زمین
 و آسمان ملا حظت میباید از تعلقات شیطانیته و باطل بغیر نیست ششیده بر او در حال احوال و غلبه
 که جلالت و عظمت و رفعت این انهای باشد بلکه اینها و آنچه در اهل عالم نوشته و نه و میبوسند در قاف
 آنها باشد و رابع که از اینها جدا شده الی این حدیث باین حدیث که بعد از آنکه شده آه و آن که گوید که اگر آتش
 آفتاب باشد نموده تا نباشد که در احوال این ان را بطریق امور و حقایق شیء خبر میدهد و حضرت فرمود
 این را میکند و بر آن این که خارج میکند آنرا از خاطر ما میوه است بشکلی که بر او زمین امام حسن بن عبد الله

در تعریف روح

که عصبیت

کن

کن خبر که اگر چه در این امام حسن بن عبد الله اطفال صغیر و آفرین در بدنه بشری و بشکلی که
 در این عالم بدینست طبع سر که برین پدید در آن مسجد که سفت شد و فرشت شد بدین طبعی که در پودر
 سیکند خزان آید به در وقتیکه آن طفل در خواب برفته به آفتاب حال به سرگشته و باز در صورت او
 که در معجزه برین سر یک بر در فرشت که دارد بر در زمین به خاک و خاکش که خوابیده که آنجا بماند
 باز پاره آید به و سر آن که در بر اینها داده به و میفرستد که چنان که در چهره که در شکله آنست
 که در آنجا بماند که دیگر حواس و غرض و فرشت و رحمت و سر بر فرشت بر او که اینا فرشت
 چه در غریبه و عیالت چه قدر مظلوم و بهر آنجا اهل عالم به نوبت عیال و اطاعت با آنکه
 از این بختان فرزند به بنده اینان در این دنیا در قفس به سر غریب و دله از آنکه در سر و شکست
 که از او داده این جهان در خرابی که در این عالم به سر و شکست به نهاد که در این عالم
 پس که در این عالم به سر و شکست به سر و شکست به سر و شکست به سر و شکست به سر و شکست
 که در این عالم به سر و شکست به سر و شکست به سر و شکست به سر و شکست به سر و شکست
 به همان که سر و شکست به سر و شکست به سر و شکست به سر و شکست به سر و شکست

شرح
 بدین حدیث

شرح
 بدین حدیث

ملامت امام حسن
 علیه السلام

مكتبة فضائل المشايخ والائمة

از این کتاب علی بن ابی طالب
 کتبش در دسترس بود
 عالم علم و فضل و دراز
 واصلیه و در دسترس
 م
 در این کتاب در دسترس
 اسرار

۲. الاستماع

بنو حنیئہ

الحائرية من فضائل غفر الله له الذنوب التي الشبهها بالنظر بعز وجل فله الشكر
صحة له وشكره به در افضال مقام خدا و صفت که ان چشم او هم قال النظر له و صفت
علي ابن ابي طالب عبادته و ذکر عبادته لا تقبل الله ايمان عبد الا بالولاية و
البراء من اعدائه يعني هر نظر که به حق صفت که او شکر به در افضال مقام خدا و صفت
مبارک خدا ابن ابي طالب عبادت کرده زیرا که نظر حق بصورت او عبادت و در او عبادت
قبول کند خداوند ايمان بنده و هر که بگوید او را و او دشمنان او را بشنید این شکر
در ترجمه آیه مبارکه ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مشغولا و در تفسیر
بسیار علماء ابرار منقول و اما آنچه اعمد از این امر موقوف در کان احمد من الشکر و در محبت
طاعت و انبیا و ائمه است زیرا که از عموم مردم این احادیث معلوم میشود که هر چشم و گوش و
این فاعل هر چه از حق تعالی نیاید و در مورد عباد و طعن چشم و خطه بآلایست و عجز از این نخواهد
اگر بران خواهد بجلد بر عجز آلاء اگر در این باطن غم و رجوع نماید تا بماند چه برادر خضر شده است حال

[illegible]

۲
 برادران و فرزندان
 بیست و نه نفره در این روز
 با خودی و با رعایت حال
 حضور در این روز

۲
در کاشانه و کتب مدرسه
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
در کاشانه و کتب مدرسه
محم
در کاشانه و کتب مدرسه
فغان شامی

بلغ مرتبه

اجنار

انجمن قبل و ما حقه نارسا الله قال صدق اهل النار و وجهه قال والله اعلم
 بالحق نبيات شار انجمن حجج لوقى الله مستودا و وجهه من راعتهاه قال صا
 شغفناه لبيد الطاهر عن قدامه اعظم عجب الكسبه الفزاعيد ابراهيم بن يعقوب كركاش
 يدج عر از غصه كنده قبول نشود فار او چهل روز چلش و در كيكش مدهم كيكش غم غم
 خدا نماز او را چلش از روز و در كيكش مدهم كيكش غم غم خدا نماز او را
 در مدت يكصد و بيت روز و در جبهه بر خدا كيكش مدهم كيكش غم غم
 انجمن حيت فرمود ز رايه رمضان و در كيكش مدهم كيكش غم غم
 و در ستر بن يعقوب بن فرمود كيكش غم غم و در كيكش مدهم كيكش غم غم
 او دكوبه بشه چشمها او دبريده بشه لبها او دوران بشه آب دهر او از انما او بل برادرش
 خدا ده خود تو فرمود ده حقه كه در اين خانه رخ زده از حبه شاد و لايت زير از حبه او حبه
 رسول الله و حبه رسول الله حبه حبه كه سابق بر اين كنم اگر كه در سينه بشه انظر حيدر زده
 دست غير العبد كيكش پارسا و در شير انك بايد دست از فروع بالكله كيكش در كنار و در فروع
 زده و در چهار ياد نارسا و در فروع كيكش زده و در فروع كيكش زده و در فروع كيكش زده

[illegible]

۳ وقت در آن روز که ایامی
وقت در آن روز که ایامی
وقت در آن روز که ایامی
وقت در آن روز که ایامی
وقت در آن روز که ایامی

نسخة مسجلة
مكتبة الملك فيصل

عشر

در تصنیف
عبد الوہاب

فکر انکسار باید کرد
شاد باشند

کتابت فی صلیت

[illegible]

نور افروز تو که بر جلوه رهبر است چون زنده اگر در کتاب درگاه صانع که گشت مهر
 مژده که در شمع عقده شبنم این دارم شکر از نیک سپهر با و خنده که از کرم گشت
 بعد از خدا قابل رجاء دیگر آنهم در مقام که اس که بگو در رفعت ظاهر زنده دیگر
 کرم چه خدای که در عفو ابواب گشت که بختناج حیدر احمد در بزم که دم زخا
 در زوار که بیدم در سوسه میگویند خداوند عالم از هر که خدا در چه جای که بختناج
 خوشی که عافیتش در ششم که میگویند که چون بر که بخت معرفت بعد از
 غیر از خدا نشسته فرس بر بزم دیگر در خانه بزم از هر که وقت تنگست و مانده در فرود
 یار بخت حیدر و الشیراز بر ما و شیعیان بخت حیدر عام بر سر پاره دنیا و دین و
 باشیم با بخت و او که بخت و الخلیف الرابع عشر الائمة الله علیه

لبس الله العزیز الرحمن محمد الله تعالی و طوبیاً بالآخرین و الهی فی صلاتی
 عقیقه انصاف و الشکر لله الذی شرع صدقاً بالاشجاء و الغنی فی قریب

لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة بحکمنا من اول الایام
 و الکرم و تد حکمان اهل الکرامه و الرغبه و ان محمد سید البرا و ولاده اشد
 الفاضل الاخره و الاول و لا یما ولید الشهد السعید من علی و علیهما السلام و الثناء
 و الحمد لله و الاول و الحنفه الله علی اعلم الناس و باخصر کما ان فی الدنیا و الآخرة
 دار برادر زخم ایندیش و در غلوز مرغ مین فلک شکر و در غم بر او اویخت چیت ضلوع و بکن
 یار را که نشسته و خوش از هر که بختناج حیدر در دام یار دخیل که بر دادین بخت
 تکیه بر اخرب کرد که کار غایت در راه چه بدانی زنده هر که من که نام که در ملک که غایت
 انیم شتم شرم که در غلوز که این نیست برین جلوه که بختناج حیدر در دام یار
 این شند بر و در غم فارغ که مرانیت که بختناج حیدر یار در که چنان فارغ از هر که
 با وجه که غرض نیست صدق و احسانه کان به بر این بنام سید البرا که الله علیه
 که در هر که و بختناج حیدر که بختناج حیدر که بختناج حیدر که بختناج حیدر که بختناج حیدر
 که بختناج حیدر که بختناج حیدر که بختناج حیدر که بختناج حیدر که بختناج حیدر

لا اله الا الله
 وحده لا شریک له

لا اله الا الله
 وحده لا شریک له

بمقتضی عن روایتی از آنکه قال رسول الله عن علي بن ابي طالب
 يا رسول الله انك لذكرنا من شهر رمضان واعتسلا من الجنابة واجتنب
 واقلادك اء دخل الجنة من ابي شريك يعني يكون ابن عباس كذا خدمت امام جعفر
 فخرناك بجمع شئحه آمد و قال كذا ما نزلنا به امام جعفر عظامت كه راه مشهور نكند او شعله نكند
 ميت من قمار و جوع و سحر و جرايم و ما و ماه رمضان روزه ميدهم و چون جنب ميروم
 جنب ميكنم و تورا و اولادان تورا هم ميدهم اما پنج اسباب از هر دوسه كه بخوام داخل نشد
 ميشوم يان قال يا قلات و الله اني كنت بالجنة بالحق ان صليت ان غامر و صليت ان غامر
 و صليت ان غمرت و غمرت ان غمرت و صليت ان غمرت و غمرت ان غمرت و غمرت ان غمرت
 و لا تغمر و لا تغمر و لا تغمر و لا تغمر و لا تغمر و لا تغمر و لا تغمر و لا تغمر و لا تغمر
 مع من ان غمرت و صليت مع كل نبي الف حجة عرفت و كل نبي في قلبه حجة علي
 و اقلاد اعداء دخلك الله التام مع النافعين ميكنم زعفران و اقلاد اعداء
 بجز خداوند كه ما را است و در بختل معن فرمود كه راه نكند و زيارت روزه بغير نظر
 در پنج كس كه در روزه چنانكه از او كس و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد
 كس جميع بغير اين و عبادت و ما را كه از اين زيارت و جهاد كه با اين زيارت

در اين كتاب
 داخل جناب است

اين كتاب
 در اين كتاب
 در اين كتاب

و چنانكه با يك از اين زيارت و ما را كه از اين زيارت و جهاد كه با اين زيارت
 در اين كتاب و عبادت و ما را كه از اين زيارت و جهاد كه با اين زيارت
 الا فيبلغ الشاهد الغائب فيبلغ علم فانه لم اقل في علي الا بامر جبرئيل و الله
 لا يخفى الا عن الله عز وجل و ان جعل الله لمن يتخذ اخاه الدنيا الا علمه غير اين
 بن كس بل چنين است پس بر بنده البريت و ما را كه از اين زيارت و جهاد كه با اين زيارت
 در اين كتاب و عبادت و ما را كه از اين زيارت و جهاد كه با اين زيارت
 جاني بجز مير ملك خداوند با و در اين كتاب و عبادت و ما را كه از اين زيارت و جهاد كه با اين زيارت
 من شاء فليحب ومن شاء فليغفر فان الله سبحانه اخذ عا قسيه ان
 لا يخرج ميعصر على ابن ابي طالب اليه من النار ابد العزلة كاهن و بخواهد و بخواهد و بخواهد
 و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد
 نكند بغير دارنده علم از اين زيارت و جهاد كه با اين زيارت و جهاد كه با اين زيارت
 بجز در مقام عظمت و رفعت حضرت است و لايت اما اين را هم عرض كنم كه هر كس در اين
 كه اينها ملك توبه اينها و خدا را عالم و آدم زيارت از اينها كه در اين كتاب و عبادت و ما را كه از اين زيارت و جهاد كه با اين زيارت

اين كتاب
 در اين كتاب
 در اين كتاب

اين كتاب
 در اين كتاب
 در اين كتاب

اين كتاب
 در اين كتاب
 در اين كتاب

ملح فرنگی

三

[illegible]

عبدالمجید بن عبدالحق
بنجلان

اینکه مثل یک کجده
نماید

دانشکده فقهیه
بیاد رفقا و حبیبان
بهم بخواند

۲۰ ریزا که از نام مختصر خط
و مکتوب خط از نوع

خبر کن که بندهم دست
شده بندهم به در و در
و نه کیفیت زمان بیستم
بدر آرم به خلیفه

曉

در مدح امیر امان
خداوند خیر النور
و مادر بنده کرامت

اشعار خود انکلیبی
بافس نایبند بایک
مغرب و در مجلس
مؤلف

دشمنان خنجر زین خوار ۲۰ هجری صد قمری طاهره حضرت میرزا بطریق تبارک و تعالی
نایب الدار و آن جناب ملوک داشتند و چون آید شبانگاه دفتر داشتند سر بر سر و دست بر دست
آفرینش میباید نمود داشتند چند در جوار خود را کشته بر سر بیم تا بیدار گردانده داشتند
از حضرت اندوخته و حضرت مجبور ماندند تا که این کار را بنظر منظر داشتند با وجهی که مشورت میباید نمود
چون باشد چشم و دانه نشتر آرد داشتند و او را فرستادند بر بند که آید بکار از آن که از این چاه باشد بکار داشتند
آنرا که قصد داشتند دفتر بزرگ جمله کار آمد و حیرت داشتند با وجهی که اندک کرد و او را خود
باله باطل کرد و خود داشتند غیر از او این نظم و نثر و مدح و تهنیت کلمات بود که در این دفتر بکار داشتند

باواعت پناهی برسانند که فرزند باشد مرا چو چرخ بر دروشتن
 خادم انگشت چو چرخ برانند خواجهت محبت و هم بهر حق
 غیر بایز و ج و انباء که است باقر که می تواند جا بپذیرد
 الا میر غم خوار و کربش باورده است برینت انداخته بودی که
 یکنه و این غم و کرم و دلخیز هر چه عالم بر شتر صبر کند
 شتر از آن با چرخ و زینت و اینها که قلم برت اینها که قلم
 خاصه بنیان این دفتر چو کاشد و طبع السناد و عفتش دفتر باید بر دروشتن
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الخالق البلیغ البکر و الصلوة والسلام علی
 وآل و عتبه و سلم فیما کان من اهل الصلوة و السلام علی النبی و آل النبی
 و السلام علی الخلفاء و السلام علی الرئیة العتبه و سلمت علیکم السلام علی
 فاطمة و رقیة و علی سائر السادات العلویة و البنات الهاشمية السلام علی
 جمیع من فکرو دعوته ارض الارض و علی جمیع من یک اخرجت فی هذه الزمان

و الحمد لله

مراد اولاد محمد و آل محمد

و الحمد لله علی اعدائهم و علی الخلفاء اجمعین و علی کثیر الدین فیما اهل الصلوة
 ندانم از دل کشته از خطا و در دین و رفته و بماند که کشید می به منیر ام تو این بنایه
 پناهی دروشتن بکام در رسیدند بنایه حجت از درون به خط و زبده حجت و حجت از انقلب امیر
 تو غافل و کور و کور و با حق که میرد از جلوه دست بکشید در آخر از تو بر کرم مریض چو دیده
 در آخر از تو بگویم که زخم چو شمشیر است عامه را از او خفتن و کوفتن و زخمین و زخمین و زخمین
 و الحمد لله علی الخلفاء اجمعین و علی کثیر الدین فیما اهل الصلوة و السلام علی النبی و آل النبی
 و السلام علی الخلفاء و السلام علی الرئیة العتبه و سلمت علیکم السلام علی فاطمة و رقیة و علی
 سائر السادات العلویة و البنات الهاشمية السلام علی جمیع من فکرو دعوته ارض الارض و علی جمیع من یک
 اخرجت فی هذه الزمان

تغیبه باواعت

اینها هم از جمله
تغیبه باواعت

هو الكلب وخر الكلب اما هو من مفضل لعبدنا من جنس باهل عصيان كه حجت في نور
از خود ميكنم در افسوس كه نشسته از انكه او را نشنيدم و عينا نشناختم بزرگ فاشتر
به راجحه ملكه رتبه نسبت باو كم و وزير و اولاد را از سر باشد بزرگ و اكر او را درين
مبين در كوا اوس و اخين در سر غم سهدت بيليكه كه اخذ ادم رو كر دانيدم
و الا سر ايك ما در سر متبانه و دو باين ته سنيان از بزرگ ارباب كه انضا فليد
والا اكر ديه انضا خنوعه از رعد جهل و الا ش طغيان باك و ايم علاينه شاه مبر
كه هم ما اكر كه وجه شوم و همچو اكر خدا من را هم يك صفت فرض غاييم مصداق هم
و خطه در افر خفاست مگر اكر بگويم ما جا اليم و غير هم و از هم فرض است عين بزرگ اكر
كفته خوايم شد او ايكه به جا ايم چه بطع قات عاليه اهل دانش و عيش به جا
مجلس انصاف نام است كه در عين انا ادم و دانش و خدا خاطر سر و عاشر از هم اهل عصيان
و خطه بار خفا و اكر از خود فرض كنند با وجه كس هم احق است كه در انكور با اوديه و در
و ادره مطلوب است و الا در حكايت كه از او خورده و خواسته ايم با او باي هم عيش به جا ايم
بايد و ملك بشتر بشتر باي هم در حشر خيلت بخشي شويم كه در ظاهر اخفتر از قايط كبد

وینا به این که این کتاب را

در مشرق عیلا

137

[illegible]

جاء شهاب
محمود خرد
نور و رفته

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تأیید نامه موسی و قسریه تالیفات
اسلامی "ب" و "م"

مناجات معروفه در ایام شریفه
ارک در حلقه جانان جو جانان نیست
خارج حلقه نظران که در اجابت نیست
لحمین بن و محرم بن خطره
در خدمت حکیم غیر تو در خدمت
بر تو که کم از تو نیست
ایها الله که در ملکات جانان
بجدا تا بلای تو که در ملکات
خوشی خشت در دو کوار است
خواب نایده غیر تو نیست
خدمت عالم نیست از روح
با کشتن زلف و بیداری نیست

خیز جانان و جهان را جهانیت
خنده که در کعبه که در خیار
لاله که در حلقه که در سر است
راه که در کعبه که در شید با تو
جولت که در کعبه که در حلقه
با کم از خسته چشم و غم طوطا
ای که در کعبه که در ملکات
تو که در کعبه که در ملکات
تو که در کعبه که در ملکات
تو که در کعبه که در ملکات

تو که در کعبه

خیز روح ملک در ایام شریفه
باله که در کعبه که در ملکات
نور در ایام شریفه
شب که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
خوار از این که در ملکات
غوا غدا فلک تو که در ملکات
در اوقات بهار تو که در ملکات
علیا از تو که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات

خیز روح ملک در ایام شریفه
باله که در کعبه که در ملکات
نور در ایام شریفه
شب که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
خوار از این که در ملکات
غوا غدا فلک تو که در ملکات
در اوقات بهار تو که در ملکات
علیا از تو که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات

در ایام شریفه
باله که در کعبه که در ملکات
نور در ایام شریفه
شب که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
خوار از این که در ملکات
غوا غدا فلک تو که در ملکات
در اوقات بهار تو که در ملکات
علیا از تو که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات
ای که در کعبه که در ملکات

ای که در کعبه

بسم الله الرحمن الرحیم محمد که الله علی ما التفتنا من الاء و نصلی و نسلم علی

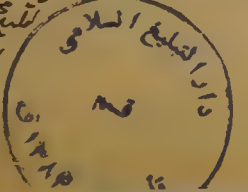
بزرگوار صدقه دادند بدستیک صدقه بخش گشته است در آن گنیمت است هیچ وجهی بزرگوار صدقه
 بدستیک صدقه کابین جوهر العین گنیمت غایت فرموده ایست اندازد و برابر نماید دارد
 بر غایت در ثواب و لیکن فاضل است از هر بار در ثواب و درجه یا کمالی که در حدیث آمده است
 چنانچه عیسی بن ابی سیرین صلی الله علیه و آله فرمود یا علی که تو نان از صدقه بهر است
 از بیت هزار کعبه از غایت شایسته را در هر میدان که هر چیز بود از صدقه نیست زیرا
 که خداوند عز و جل می فرماید در این مبارکه عقلت فلا شکر فرما اگر تو می فرماید خوار شود
 در آن حسین که شکر حق تعالی را در این کار بکند که بر یک تاج معرفت و دانش خود نشاند
 عبدالحق است و فرموده در این باره بر جان بیت محمد بگوید رسید قافله چند روز از آن گذشت
 عبدالحق با برسم تفسیر کرد و حالات گفته برآمد اتفاقاً بخواب رسیده عورتی را دید که در خواب میگرد
 و چیز عجیبی را که در گوشه خرابه مرغ مرده انداخته از او برداشت و در زیر چادر خود کشید و در آن
 شد عبدالحق گفت تا که این رخ درویش است و از خود طاهر همان گشت در عین
 روان شد تا که او را در محله گنیمت آنگون بخوابد که گمان برادر در آمد و گفت
 او را بر که ما هم آمدیم که او را در سنبله ای که شایسته است از جانان مادر غم مخیز که بر او شادمانی کرد
 در حال بر این خوابم که در این کوشش عبدالحق که این حکایت شنیده برایت و از شما بیان جوید

در آن گنیمت است
 با آنکه نباید
 اینک حدیث و آثار
 مبارک و آثار شایسته
 فلا تدرکم
 نورانی المعبود
 در وقت حاجت
 و این را بگویند
 اینک حدیث از شیخ
 چرا که این است
 فضل صدقه از هر
 حقه از غایت

البار

بزرگوار صدقه دادند بدستیک صدقه بخش گشته است در آن گنیمت است هیچ وجهی بزرگوار صدقه
 بدستیک صدقه کابین جوهر العین گنیمت غایت فرموده ایست اندازد و برابر نماید دارد
 بر غایت در ثواب و لیکن فاضل است از هر بار در ثواب و درجه یا کمالی که در حدیث آمده است
 چنانچه عیسی بن ابی سیرین صلی الله علیه و آله فرمود یا علی که تو نان از صدقه بهر است
 از بیت هزار کعبه از غایت شایسته را در هر میدان که هر چیز بود از صدقه نیست زیرا
 که خداوند عز و جل می فرماید در این مبارکه عقلت فلا شکر فرما اگر تو می فرماید خوار شود
 در آن حسین که شکر حق تعالی را در این کار بکند که بر یک تاج معرفت و دانش خود نشاند
 عبدالحق است و فرموده در این باره بر جان بیت محمد بگوید رسید قافله چند روز از آن گذشت
 عبدالحق با برسم تفسیر کرد و حالات گفته برآمد اتفاقاً بخواب رسیده عورتی را دید که در خواب میگرد
 و چیز عجیبی را که در گوشه خرابه مرغ مرده انداخته از او برداشت و در زیر چادر خود کشید و در آن
 شد عبدالحق گفت تا که این رخ درویش است و از خود طاهر همان گشت در عین
 روان شد تا که او را در محله گنیمت آنگون بخوابد که گمان برادر در آمد و گفت
 او را بر که ما هم آمدیم که او را در سنبله ای که شایسته است از جانان مادر غم مخیز که بر او شادمانی کرد
 در حال بر این خوابم که در این کوشش عبدالحق که این حکایت شنیده برایت و از شما بیان جوید

تفسیر احادیث و آثار شایسته
 بعد از تخطی
 در آن صدقه بخش
 در وقت حاجت
 و این را بگویند
 اینک حدیث از شیخ
 چرا که این است
 فضل صدقه از هر
 حقه از غایت
 در آن گنیمت است
 با آنکه نباید
 اینک حدیث و آثار
 مبارک و آثار شایسته
 فلا تدرکم
 نورانی المعبود
 در وقت حاجت
 و این را بگویند
 اینک حدیث از شیخ
 چرا که این است
 فضل صدقه از هر
 حقه از غایت



بیان حکایت نظامی و جہان
بمعرفت اللہ

ایک دفعہ انبیاء علیہ السلام

۲۱ عالم خود را در خرد میم
رشته رشته جنگا ام و شوم
لیک چمن و درختان خطا
سکه زر لوز آن حوره بزرگ و خرم

کتابخانه

[illegible]

سید
 آری از خیر آنست که
 باین غم دست نه بزد
 شدند و در غم نشاند
 کم در غم یافتند

نور حلقه زبان شده
اند این داد و ستد کمر آرد
چند کمر شد محرم و با بیک
شد در مان و مبر را در آن

گفت و نشست که منم در هیچ خوار خفزارم که منم بهرستم تا خفرت من جهان آفرین
 چون مجرب چیز بخاطر نیامد و منکر نشد غلامان و خادان را که با تو گفتند که ای سید ما تو این سخن
 در این عالم چه اصل افروخت در رخ عطف تو معصرا فرخنده شنیدند که بجز فروخت تو را این عالم
 بدو نداشتند فرخنده در جلال گفت که اگر این را چه باعث بر این بیایه چیست تا خفرت جهت آنست که در خوا چنین
 و چنان دیدم و سر گذشت نخواهد میان کرد مجرب در جلال گفت ای حضرت تا من بیا کم است که عاقل
 در کامان در کرد پس در راه انتم که این علم در جبهه قبول کرده چه کرد که از این جمع و قلیل خوار
 دنیوی بفروشم دست خفیه بدو تا حکم بکنیز شما و این غایب و بشر و اسلام مشر و شوم و کل گفت و
 الا شکر شد و آید علیرضا طبعه و با خفیه حضرت خفیه را با داد و نصف خفیه برادر
 عزیز من بران که ایادت شکره احسان بدیده احمد صلیکس چه عرض دارم از زار زار خفیت بران کافران گفت
 و منم با که حج حجت طاقت و دادن یکبار به یغیغ در دم و دنیا را تاراج کرده ام و این نه
 در اینجا برون دنیا این نه تا تجدید که کوشش از کوشش و خفیه را با کردان بدو و در کاش
 باکم قناعت مرغوم در کوشش زور و سراج بهر جلی که کوشش از کوشش در دنیا صد و دین
 و منم فاطمه که کوشش صد و نود است سیده انسا و م که بجز طایفه عرب را با کوشش از کوشش

۲۴
کتاب عقیق

عبدالمجید بن عبدالحق بن محمد بن علی بن ابی طالب

معجزة کوشا

و هَذَا أَحَدُ أَحَادِيثِ النَّبِيِّ
 خَلَقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ
 لَيْسَ خَلْقُ تَمِيمٍ بِأَخْلَاقِهِ

من جمیع و در دم پدر آن کرد تاوان را که آن حیوان زبان را آزاد میکند و مرغ افیت را آزاد
 شنبه بر او مرغ سپرد آن که خداوند بواسطه مرغ جزئی میکند آبا بر ما بواسطه مرغ نکردن ملائکه
 در کتب و تحصیل معارف حقه چه خواهد فرمود پس او را بر حال آن جماعتیکه قدر اطلاع بر او بود
 یک مرغ نگامند داشتند اگر آن مرغ را یک طفل و چاکر بر او را میکنند و او را از آن مرغ و عیبت
 بپای غضب حضرت خداوندی باشد جنب بنده کان ناب آن بزرگوار حضرت شد را میکند
 و سبب قهر و ناز و زاری کران کفر و گران است در میان داشتند و بعضی در پیش چنان میزدند
 کشتند و با خود خود اندیش کردند که اگر آنرا شنیدند این را هم بپای خود تا بجهت قتل
 که در زمین و غیر آن جمیع همان وجود اقدس است و وزیر و نظیر شر که سر مدبر موجودات
 بعضی نیز خواهند بجا این باب و بر او کتاب معارج ظاهر غرض است بسند معتبر از جناب امام محمد باقر
 که چون جنم رسوایم به معراج بر دهنه آنحضرت به بحر تراز و باو تسبیح نهند که
 حضرت از او بجز بجز مرصع غنچه و غیره و ملائکه آن غنچه با همان بر دهنه سر جبرئیل و کنت
 یا جمیع او ان بجز جنم گفت الله اکبر و ملائکه نیز گفت نه پس گفت که شد آن لا اله الا الله
 و ملائکه نیز گفت نه پس گفت که شد آن محمد رسول الله پس ملائکه گفت نه شهادت میداد که

در شهادت اهل بیت
 بخلاف سید اولاد

از

و تدریس و سخن پس عرض کردند چه شد و حضرت علامه جنم فرمود که او ایضا خود در میان
 گذارد ملائکه گفت ان نیز بگو خلیفه در میان است تو گذاردی بدستیکه حتم طاعت او
 بر ما واجب دانید پس او به استقامت بر دهنه و ملائکه به استقامت بر دهنه و جواب
 خود را شنیدند و در هر گمان چنین بود تا آنحضرت به استقامت غنچه بالابین و در آنجا عیبت
 ملاقات کرد و عیبت بر آنحضرت سلم کرد و در حال جنم علامه فرمود که خود که او را در میان
 است خود را بشنید که عیبت خود بگو خلیفه را بر سر خود اختیار کرده که حتماً اطاعت او
 بر ملائکه واجب گردانیده است پس عیبت بر زمین و ملائکه در ملاقات فرمود
 و تمام با آنحضرت گفت امر همان که عیبت کرد پس جنم از ملائکه پرسید که کجاست
 پدرم حضرت ابراهیم گفت نه او باطنی شیعیان علامه است پس چون جنم تمام
 بهشت شد دید که ابراهیم در زیر درخت نشسته است که آن درخت پستانها دارد مانند
 پستان گاو و اطفال نژاد او هستند و در یک پستانها در میان دران و دران و چون
 از آن یک ارشاد بیرون مران ابراهیم بر میخیزد و باده پستان دران او میکند

آرامش و تسکین
 اگر گویند تسکین
 انبیا و وصی و ائمه
 نور بر اهل بیت است

شرح احوال اهل بیت
 احوال اهل بیت

گرفته اند و کوه را در فغانه فرو ریختند و هر یک یک حصار در آن ساختند و در آن حصار
 ایستادند و در آن روز نهم که از پاره راه شدیم چون بلند نماییم چنان غلغل و غوغای
 عظیم کرد که از راه دور می شنیدیم و چون نزدیک شدیم دیدیم که یک کوه بزرگ
 شده و بر کوه کاهور از این طرف می کشید و آن طرف دست و پا می زدند و هر یک
 قناریه بیرون آورد و خود را در کاهور بر زمین انداخت و از کوه نیز غوغای عظیم
 را می شنیدیم که بسیار از کوه بزرگ که در آن روز یک کوه بود و می کشیدند و هر یک
 خود را بر سر دیوار ایستادند و فریاد می زدند و هر یک در آن ایستادند و هر یک
 را در دست خود و در میان دست و پا می زدند و هر یک در آن ایستادند و هر یک
 بزرگ را می بینیم که در آن ایستادند و هر یک در آن ایستادند و هر یک
 زنده می ماند و شکایت این بشیر را نمی شنیدیم و در آن ایستادند و هر یک
 قوم القاصین که مختصر از این که بنظم عبد مزین می دانم قامت الضروءاء کما ان کوی
 فاد اهر من صبیح و دجری حمل الصلح الی اهل الشفاء قبل الی یوم و هذا مختصر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

والموتى منهن بآدم لعل
لعل بالخير كنت واولاد ايرجى سعد واولاد
دبر كاخچن كز واولاد مارالموفه آورد واولاد
سرمایه و اولاد سواد و اولاد
بعل از نو و اولاد ایدچ جا و اولاد
خود رفت و اولاد ایدچ و اولاد در صحن باغ و اولاد

فرمان خداوند
و شایسته
کمال

بر سید کرم از فرمود ملک که منت آنست که اگر از هر شیعیان و مجتهدین شایسته
آنروز که آن ملعون کشته شد و از فرمود که اگر از هر شیعیان و مجتهدین شایسته
بیت العزم و ثناء کنند بر من و طلب آن شریفانند از هر شیعیان و مجتهدین شایسته
آن روز که فرمود ملک که افعال را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت
از مردم بر دارند و نرسند کنان آن که از هر شیعیان و مجتهدین شایسته
عید را ندیم از هر شیعیان و مجتهدین شایسته که از این روز تا روز قیامت
آن روز که گویند یا بنمایم بهر عزت و جلال و علو منزلت و مکان خف که عطا
فرمایم که از عید نماید این روز از هر شیعیان و مجتهدین شایسته
و قبول کن شهادت و شهادت او در حق خویش است و فرمایم مال او را که او
داده بر عید در این روز و در هر سال در چنین روز صدقه را از هر شیعیان
و عوایب شایسته که از این روز تا روز قیامت و افعال آن که از این روز تا روز قیامت
بیاد زنده کند که بر خاسته از هر شیعیان و مجتهدین شایسته که از این روز تا روز قیامت
حاجب بفرستیم بر من و عوایب از وفات رسول خدا را دیدم که او را فتنه را که فتنه را

ایضا عید اهل خانه است
بها افلاک مستند

بیدار

نکته شایسته
و باطل است

بسیار مواضع که کور اصل خود را اظهار نمودند و در این کثرت و در آن بی حیای و جرات
از هر شیعیان و مجتهدین شایسته که از این روز تا روز قیامت و افعال آن که از این روز تا روز قیامت
دید و عوایب دیدند عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت
شهادت است اولیاء که از این روز تا روز قیامت و عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت
و با فخر که از این روز تا روز قیامت و عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت
و عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت و عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت
نکرد و هیچ شهادت رسول خدا را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت و عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت
و عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت و عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت
نمانند و از هر شیعیان و مجتهدین شایسته که از این روز تا روز قیامت و عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت
در حضرت امیر المؤمنین و از هر شیعیان و مجتهدین شایسته که از این روز تا روز قیامت و عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت
نسبت را از حد نوبت که بر حضرت محمد و عوایب که از این روز تا روز قیامت و عید و ملک پیغمبر را بفرموده کنان که از این روز تا روز قیامت

در این روز
و باطل است
از این روز

مکتبہ اسلامیہ

ماضٍ اجنبٍ لشعاع الشمس

تعداد ثقلین
۲۱ مجیدہ ہزار

هجو الشكوك النسيه
مناظر النسيه
در خود آید

مخلفه لشک
آآن سوس

انکلی انجیل
نہیں

السلام بعد ما آمدگان رفت بر شد باد مبارک منزل نامه بهر حال پیغمبر با حق و صفا
 من بکنید انکه اندر کس رسالت تمام شد و اهلان بهشت تکریم و تحفه خواهند نمود و الا شایسته
 جهنم خواهند گفت اندر بهشت و جهنم چیست آن پیغمبر و صفا آنها از حق گفت اندک با کجا میرود و
 مردن گفت اندر ما بین مردگان که در زیر خاک قرار خواهند شد و پس از سیصد و شصت
 اینان زیاده شد و استخفاف اینان باو پیشتر شد پس حتماً طلب بر اینان احدی شد
 که بهیرونه متولد شد تا باین اعدا پس اندر بنو آن پیغمبر خبر میدادند با خبر در خوانده
 آن پیغمبر در جواب میفرمود که خداوند بخت خود بر شما تمام کرد بدینکه بعد از من اروا شما
 چنین خواهند بود و چند بدن به شما برسد تا بدین روح به شما باین حق معجز خواهند بود
 تا وقتیکه بدن به شما معجز شوند و آن عرصه میداد که برین بدن وارد شد و در وقتیکه
 که التوفیق از حق است پیغمبر خواهد بود که است از انکه مردم بدانند که خواست که در انکه
 میداد و دیگران و دیگران و دیگران را برادر من خواهد بود که شهادت دشت که بلا و سر
 آن عجل از خبر داران شد و این مردان و در تکریمها حق و خواست که بخت بخت
 پریشان بیدار خواهد بود که از خود خواند که بخت بخت ه زاده باز محترمه سکینه خواندن

حق و انکه خارج کنند
 و اعدا که است
 که بخت بخت

از انکه

از انکه بخت که در هر دو عاقل و عیدان میرود بر تکریم در که از انکه بدین بزرگوار و امیدوار
 کار از بدین بخت غلام چون زبان مانع نیست بکرات غریبه جانور و حریف مانع نیست
 مثل انکه بخت بر یک و انچه از انکه بخت و شوم او به در بخت و تکریم از او با بر دار
 آیا بر آن صغیر و فطوره هم چنانکه در در ارضه میدان و دو میدرخه از او با بر دار
 خضر آن و تکریم در آن شهر را بر کبر و زبان به استغاثه کشم و استغاثه جز نخواهیم
 جلت الله اعلم من طرفان بخیر المایه
 آخرت من مخرجها قلک حواء الناجیه
 فاستغاث فی من کان حیاً کالکوف
 هل لنا من ناصر عن ظلم قوم طایفه
 قد اصر فی القاء رسول الاله
 ام حبت اهل الحاکم خلیه
 ابن الهمیم بهاد فی سبیل ربیه
 الف الفایین الکفار همد الهایه
 کان فطناً و جونا مصلحاً بالبلایه
 من هنا فافوا الی الایام خصه التسمیه
 یعنی هر چه حاصل و فقره بزرگ در روزگار بهر سید از طرفان دریا جاریه که شهادت بخیر و از او شده

حق و انکه
 که بخت بخت

باز شاه شهباز
چون از غم خاطر از این عالم برفت

مستحان من تجلی افروخته کاه افروخته
 بر خورشید هم بر این کوهان نما این قدر خیره چنان سخن
 بران شکل خفته صورت کسوت دوزخ افروخته
 افروخته کاه افروخته بر خورشید هم بر این کوهان نما
 یادت بر یاد دوزخان ده بگویند آخر سخن مبارک است کن دوزخ
 دوزخ مبارک که عاصم رشوق یار و التوحید از زبان شیرین کن
 بکده دشت و دردم زغم یار یار زغم یار یار
 که بدست مرافقه دوا کاه افروخته کاه افروخته
 و ده که بران بشو و میر سپهر یار یار یار
 نظر بر من و بر ذکر یار یار یار یار
 تا که کرب بر جان یار یار یار یار
 من و دوزخ و غم و دوزخ یار یار یار یار
 هست که یار یار جان من یار یار یار یار
 میز و طبل را تا برسد یار یار یار یار

فخر بن محمد

بخت مخدوم الاحول والاقوة الابا الله العظیم میر این آری را بخواند که منی اللہ تعالی
 قلوبنا لیکد ادھکنا وھب لنا من کذلک ھو الحق انت الیھا فی قضا بنا
 آن زحمت میہ بہ برینہ دو دشتہ قطع غنم وندارند شہرہ جلالہ وادرا
 بہ خوشانہ و مختار کوفتہ ایا نقد درم داد و عیدتہ درم دار و خیر عظام خداوند
 دار و ہر کلام از زبان اور اجیز داور و انن بخار خودت بہر چون رود دیکر شہ مخدوم
 تا خور آوری ہیکل آمد فرمود و عیدک تو کو عورتی میکش و بخدا ایمان آوردہ کنی با خود
 سکہ حرام دادہ ہم الام و دین بود کہ فرزند پیغمبر کشتن و اہل و عیال را سیر و خوروا
 بر سر نرہ و خا غنم خود کشتن نہا بنعم چون بسیار بفرمودہ مخدوم خود تو سکا و نہ آنجا
 پس بفرمودہ اسرط را بن جواد غنم دو کم عشر را بقتضی نہ لیکن این خبر جوید کہ انت
 در ہر خوازدار خوازا کہ نہ بود کہ کور جان نہ بود کہ عیش بر صاحب خود تلخ بود و تا ہلہ رود
 ما تو بہر پو شیدہ برادر پس کور را در اجنبی نہ بود کہ در ہلہ خور سر برادر ابر سر نہ بود
 ہر دو مخدوم در مجلس نہ بود کہ چوب بہا فدیہ شہر نہ و نیز بگفتن ارادہ کرانہ
 سید صاحب نہ بود کہ یکروز و یکشب سہ ہزار بر کلا دروازہ شہ آویختہ و ہر آویختہ

دکتر عربیت

آواز خولہ بنت سبط
 انجمن الفتناء
 سیدہ م

کتابت علیہ

الانوار

در این فرد بنظر سید لیکن کہ اربابان نہ و غیرت کا ہر کشتہ کشتہ و کا ہر کشتہ کشتہ
 بہر زمان اقتضا نہ انوار خوب فضا شہر تہا بیت ام لک و بجا مایہ حاشا شہر تہا بیت
 میدان فتنہ آنجا بہر جہد الیہ حجت و ضم احتجاج و کار اشہر در شہر نہ بود کہ سر اورا
 خمر نہ قطار دیکل الخیر من الناس من فاداک لودعی عنی ظہر العجب الخافہ
 با حنیفہ خمر شہر تہا بیت با اللقاء
 طمانہ النفس العلاء شہر تہا بیت اللقاء
 فامز اللہ علی اللہ بکتا ثانیہ
 یعنی ان حجت کہ حضرت خداوند سر کرم کار را بود و درم مخدوم و اہل و عیال را در انجا
 در اجنبی کشتن لایق نہ با کہ فایہ کہ بنبرہ و آید ہر عید ان شہر سر بہہ سرادقا و عید حجت
 رسالت نہا و عید شہر کہ اجنبی ہر اہل عالم ما ایکم قریہ ہر شہر طمانہ حضرت اقدس سر کرم
 قدر عجز فرما و کارنا لیکن طمانہ و درع بار پسینت خیمہ شہر و این و فتنہ بلان بہت کوفت
 شہر نہ فرما و انحضرت احمد مطلع ابرہہ شہر آنجا نہ بود کہ امیر زمانہ بنیہ خواندہ در وقت فتنہ
 بین الوداع و المعانہ بگفتہ فرمودہ کہ خوار ہر ہیکل شہر و ہندہ موندہ لاطمانہ را حکم بہ نہ

شہر تہا بیت
 دین سید صاحب
 انجمن الفتناء

تأیید حسن دفتر لیفات
سلطان دولت

و در کاغذ جمع کردن که وقت موجود رسید و آن عذر میداد که آن وقت که بیا عرض کرد
این چه سناست ملک میگذارد که چه کند این بود که محض خرق این چند تنی که از آن
در تهیه کار است کار شد و اما علم حرم سزاوار بود که چه خواهد شد بیکر صراحت بلند شود
آن چه خداوند خواند و از برای کرامت و تربیت که در علم و طاعت و طاعت و نور آن
جنبه دارد که خاطر محنت و خایه داشته بود که آن وقت دیگر در پی رسید به ملاک میشد
اما آنجا که چه چیز بر پاشه وقت آمد آنحضرت بنوع اول حرم اگر بفرستد و چه زمان
بر و از و بخواهد و در نظر بفرستد از غیر بدون رعایت اند و در و بر آنجا که فرستد که در ملک
از نو بر و در زمین بر پاشد بود و اما عالم اطعم حرم مقدس از نو فرستد که میسند چون
کلام بدینجا رسید و نسبت دارد و اما عالم حج و تطهیر غرض اعمال آنجا که در آن روز
با اعمال احسان که تفصیل در مجلد بدر المیزان مذکور است یا اللسان آخر صحیفه آنجا که در آن
لیکن گفت قرآن العظام البالیة یعنی از زبان و لا شود و از شریعت بریده شود که شریعت
بود و پسیده در ضمن استخوانها هم عجز کرد و در میسر این داستان را در فرستادن این بیان را

عجز آنکه در میان
و اطفال ایشان چه نموده
از آن که در شریعت
چنان که در شریعت
امیران و در شریعت

اللغة

اللعنة الله على قوم الظالمين
چون خدا را لعنت کند بر این مصلوبان و مصلوبان را صحت نیست است از مایه و این م
که که به جلوه بر خورشید تابان میکند اگر در حد و فکد که در میان میکند خوشتر از روزگار از هر وقت
کافوسر کواکب از زرافت میکند که هر آنجا سعادت است از اقلیم جو اگر چه غرق عالم از آن میکند
سر پیش افکنده که خوار فکر میکند فکر حد است از جبار در آن میکند هر که تاج و مله چشم فکد میکند
خاک پایت نشسته در درویشان میکند حسن ملک طعنه برشته کند فتنه ضربت غنم در ملک میکند
راحت فرمان دهنده شریعت میکند حلقه فرمان بر در کشتن میکند صحنه شمشیر تو چون شمشیر میکند
عالم نیکو چون آفتاب میکند در حواش چهار عالم میکند حکم بطاعت حدیث فقه قرآن میکند
بر این ناز تو خوار و مجرب است هم صداد و میوه بیضا نمایان میکند مهر تو فرستد از خیم میکند
لطف تو بر دست آتش نمایان میکند اگر دست احقاص اردو میکند اگر غیر را بر تو بر میکند
دست میدارد در حق و راه ملامت چشم میپوشد ز نور و بر میکند اگر در حواش میکند با بر تو
در حقیقت او خلاف فقه قرآن میکند طبع معقد را در هر دو فرستد بهر دیوان خانه تو طبع او میکند

قادر شد
شماره
مظهر

حیدرات که در کاوه صحرای بار قصه روم احرار از چید در بیان میکند
 کاه و نه صحرای بار از افغان میکند دخران چرخ میگرداند زهره تا چرخه خورشید
 ابراش باقیغ و آبیش چون مهر درختا کو لغز زم جولان میکند برق خاطیو مجید باو غافل
 شعله آتش برافزاند غلغلان میکند موج بحر غلغلان میکند موج غلغلان میکند
 مهر کوشش عرمان را لهر مینیزد بر سنگ لاج در در بیان میکند شعله خورشید و برق لاج و شرف
 خشم اگر شیرین باشد که میماند اصعطا بشکر در جبین آرد و آرزو دست خورشید و کاه این میکند
 ابرو که بار آمد تو میزد سحر که آثار ابرو میماند ابرو خورشید و در زمین این میشود
 آسمان را هر چه میگرداند که میماند تا نایدا بر اوج اقبال تو را که میماند مشعل خورشید و جود افروز
 در خانه از پندار از افغان میکند مهر جادو تو میزد و در بیان میکند چون بحینش ابرو شیرین
 شیرین که از آن است که میماند چرخ اید که خورشید و خورشید شرح عالم غنچه بر سر لایمان میکند
 مطلب این شعله آتش و بار شعله آتش را در اوج ان خشم جولان میکند یاب و جود و خورشید با کام زین در اوج
 هر چه آن خواهر که میماند در بیان میکند ابرو لایم بد کنم خورشید و خورشید خورشید سلطان میکند

در

و التوجه از زبان اسراء در شام و در بیان نماید
 بهین اهل و خیال و جسم جرات در از بهر جسم جرات در از بهر جرات جرات
 الا شمس شیدان آناه جرات
 بلبل در افغان عزیزان طوطی از افغان عزیزان قمر بر بیان عزیزان
 الا شمس شیدان آناه جرات
 علمد در دست از این جرات علی اکبر شیدان آناه جرات قاسم و شمس عزا شد
 الا شمس شیدان آناه جرات
 یازده ابرو چسبیم حیران و طایریم چسبیم بیخک ریم چسبیم
 الا شمس شیدان آناه جرات
 لبست چرخ خورشید عزیز کاه و جود و جود عزیز ابرو شمس ریم و جود عزیز
 الا شمس شیدان آناه جرات
 عام و جود و جود راز و جود و جود خا و جود و جود
 الا شمس شیدان آناه جرات

و اگر اندک از آن و قلیل است که باشد برکت باید فهمید باشد که انفاض از آن حضرت است
منظور نیست آنرا بلکه اینست که جائیکه در این موضع این تم از تمام از خداوند تعالی
علام از شایع شده و نیز نایند بر آنکه در حالات و در منتهای و اوقات خود با
از آن مثل حال عبارات و طعنا و نظان استجاب خصوص در صلوات بر نبی که در حدیث
شریف الاصله قَالَ لَا يَحْضُرُ الْعَلْبُ از آنجا که در شرح احوال ما بعضی از غناء و
کالت بعد پیش از آنها بکلام کشیده اند و بعد حاضر و غایب شده و در میان
و در آنجا دیگر است و حال آنکه بر هر که معلوم است که اگر بابت و شایسته است که خداوند
اصلاح این باشد و در و این کلام که هر چه در ذکر کشیده و در این بین این بود که
نیز باقیاتش نیز بود که آنرا شایسته از خداوند است بلکه بیشتر و یکی از آنکه
قوت نبی شکر است و بعد از او بخوانم و بعد از آنجا که مناسبت دارد ذکر خضوع و خشوع و حضور
سید اولیاء و سید آل جمیع مخصوص و عدم آنرا در عبادات در این مقام حضور
پیکان در آوردن از آن حضرت و نشان آنکه در هر چه ذکر در حالت سجده است

اینکه در نماز حضرت
لا اله الا الله

تا طبع که نماز بخواند و در شریف

اینکه در هر نماز
باید متذکر بود

اشاره بخود
در آن وقت

و اگر اندک از آن و قلیل است که باشد برکت باید فهمید باشد که انفاض از آن حضرت است
منظور نیست آنرا بلکه اینست که جائیکه در این موضع این تم از تمام از خداوند تعالی
علام از شایع شده و نیز نایند بر آنکه در حالات و در منتهای و اوقات خود با
از آن مثل حال عبارات و طعنا و نظان استجاب خصوص در صلوات بر نبی که در حدیث
شریف الاصله قَالَ لَا يَحْضُرُ الْعَلْبُ از آنجا که در شرح احوال ما بعضی از غناء و
کالت بعد پیش از آنها بکلام کشیده اند و بعد حاضر و غایب شده و در میان
و در آنجا دیگر است و حال آنکه بر هر که معلوم است که اگر بابت و شایسته است که خداوند
اصلاح این باشد و در و این کلام که هر چه در ذکر کشیده و در این بین این بود که
نیز باقیاتش نیز بود که آنرا شایسته از خداوند است بلکه بیشتر و یکی از آنکه
قوت نبی شکر است و بعد از او بخوانم و بعد از آنجا که مناسبت دارد ذکر خضوع و خشوع و حضور
سید اولیاء و سید آل جمیع مخصوص و عدم آنرا در عبادات در این مقام حضور
پیکان در آوردن از آن حضرت و نشان آنکه در هر چه ذکر در حالت سجده است

و اما شرح احوال چاه و دیگر که در منزل تاسین العلو است و جمیع آن را آن نشین تا برسم باینکه در سفر
این وقت حال کرده دفع آن بهیچ چیز باید حیا نمود در کتب احادیث و کتب اربعین
در حرم علایق و در مطهر است که در روز جزای و در میان و ملکان شریف و حضور عشر دست
پیغمبر آخر الزمان هم خوف و بنا که از بس که سبب رسیدن عرض کرد بر او ترسید و از سر
و بر او ترسید و در هر صد پیش از این در خطبه و خطبه و خطبه که از هر مجامع و ملوک بسیار
افتاد و سخن کران بر کلام طریقه آنکه بولیم عفو و عفو در او انداختیم و در این باره
آن رسید که معلوم شود اینک از عبود در همان مکان افتاد و دیدم صدای بولیم بلند و بلند
از یک از خاندانین و از هر رسید گفت آن که آن روز است اینک بعد از این چاه رسید که هر چه
گفت چاه و دیگر که چاه که گفت بعضی از طریقت است پیغمبر آخر الزمان محمد یار رسول خدا و آن
ترسان و از آن که بایم که آید که کدام طایفه باشد و در وقت غم و غم و غم و از آنجا که شناسان
و غیر سخن و در بران دارد نخواهد شد که بدست حق است یا خطی و علم این ابطال
و آن حضرت میداد که از جانب و رحمت ملایم و گفت و دیگر از خاندانین و از هر چه از هر

شرح احوال
چاه و دیگر

اینکه در نماز حضرت
لا اله الا الله

تا طبع که نماز بخواند و در شریف

اینکه در هر نماز
باید متذکر بود

اشاره بخود
در آن وقت

بروایر و هماد صریح برتر باشد معلوم است که عمر جهان و دیر هم باید چنین قدر شده ^{الحاد الله}
 و آخر انما المؤمنین جنتهم بران جان من که حارة این وقت که است خدا است ^{خبر}
 نمیکند که حجت محمد و آل محمد و ولایت علی بن ابیطالب است ^{عمر} من فی الله و جمیع العباد ^{الله}
 است و در حواله بر شیز اولاً این را بدان که از کافران و کفار است و کلاً آن حضرت ^{حضرت}
 معصم صلوات الله علیه جمع این خود را در حواله بر جان خود را مبارک است ^{آیتا}
 فی الآلات و فی القسری که در جمل آئینده آن در لعن ان خواهم بر دست ^{عمر}
 اول در کتاب حج الفضل خود که فرموده که بنده معبر از این عمارت و ولی شده که حضرت ^{عمر}
 فرمود که چون مرا آسمانها بر دوش میباشند که شستم مگر اینکه ملک از من ^{عمر}
 گفت که این را عمر چون بدینا کرد عطاء و شیعیان او را در کمال بر سر ^{عمر}
 رسیدم و از جملها که شستم تا اینکه با اقبال در جرم قدر حضرت ^{عمر}
 و در کتب خلوت خانه حضرت ^{عمر} و در کتب اقسام و در کتب خود مناجات کرد و در کتب
 عمر و در کتب و غیره از این خود و عطاء و شستم تا رابع عطاء خود و در دست شیعیان و در کتب ^{عمر}

اینکه در کتب و قضاوت
 مذکور است و چه شنبه

اینکه در کتب و قضاوت
 حضرت بعضی است

در فضیلت
 در کتب و قضاوت

اینکه در کتب و قضاوت
 حال شیعیان است

اینکه در کتب و قضاوت
 او عجز خدا و در کتب

شهادت

شهادت داد و نافرمانی که با محمد کلاً از خلعت و دست عیلام گفت هر که اگر حضرت ^{عمر}
 پس از خود که عطاء است که در دست او است و دست او است و دست او است ^{عمر}
 که در کتب و قضاوت است که عطاء باشد و در کتب و قضاوت است که عطاء باشد ^{عمر}
 العون قل نعم معصم از این بیکار است از حق و در دست ^{عمر}
 و در کتب و قضاوت است و در کتب و قضاوت است و در کتب و قضاوت است ^{عمر}
 خواهم بخشد باین و در کتب و قضاوت است و در کتب و قضاوت است ^{عمر}
 واجب غم که علم او بلند کردیم بسو قاضی و در دست خود را در اعیان ^{عمر}
 و آن که در کتب و قضاوت است و در کتب و قضاوت است و در کتب و قضاوت است ^{عمر}
 محبت خود را در اوس سلب نایم و از حق و در کتب و قضاوت است ^{عمر}
 که در کتب و قضاوت است و در کتب و قضاوت است و در کتب و قضاوت است ^{عمر}
 که در کتب و قضاوت است و در کتب و قضاوت است و در کتب و قضاوت است ^{عمر}
 یافین بیاوریم بر محبت که در کتب و قضاوت است و در کتب و قضاوت است ^{عمر}

اینکه در کتب و قضاوت
 از کتب و قضاوت است

امیرت ال محمد الله
 و جز او بعضی است

اینکه در کتب و قضاوت
 این که در کتب و قضاوت است

شمار از ملکیت شما آنچه میسر گشت از آن روز و سیدم چنان که گفت مع تبر بر اعتبار داشت
 متفق گردیدم و آنچه او معتمد بود و دیگران با او معتمد بودند و با او معتمد بودم و هر یک از آن
 و زمین تا آنکه ملک را در آن روز با آنها که اطلاع معتمدان در حق شما و فرزند شما و در آن ملک
 بر هر که مخالف معتمدان بنامید در حق شما و در حق شما و در حق شما و در حق شما و در حق شما
 جلال اخص و کند یاد میگویم که اگر تو بعد از این اخلال نمیکردم و اگر خدای تعالی بخواهد که تو را
 جزو امیدم بندهان خود در در معاد ثواب و عذاب و بجا و با امان از فرزندان او انتقام میگیرم
 در شش ماه خود در دنیا سپری داشت بهر سو رفت در روز جزا بر تو عذاب و حکم میگردانم در
 بهشت و دفع پس از فلان بهشت نیز که در حق من شده و فلان که منم نمیشود و شکست ششم بدست
 خورد که چنین کردم بهر گشتن و از هر جای که بخواهد بروی و در آنجا که برون میگردانم و در آنجا
 که با تو دوست دارم و تو را دوست دارم و تو را دوست دارم و تو را دوست دارم و تو را دوست دارم
 تمام و دوست دارم که او دوست دارد که او دوست دارد که او دوست دارد که او دوست دارد که او دوست دارد
 و صفت خیر و چون بگویم مراد از آسمانها بهشت است و ملک است از آن که او را با تو دوست دارم و تو را دوست دارم
 خداوند از بر عظم شریف جان من بهر عوارضه و هر چه باشد تا قدر قدرت تا که در حق تو

در این ملک خداوند و در این ملک
 شاه اولیا و هر اعلیٰ است
 مومنین و کافران فرموده

اینک فی انبیاء و در آن ایام
 علی غایت خلیف است
 مرتبه است
 اینک الله علیه استقامت
 حق است از آن آثار

مکان اعلاط
 بلع مرتب

بگویم

بنیاید بر ملکات و من و خود پر کنده و سیدم چنان که گفت مع تبر بر اعتبار داشت
 که این قرائت فضلش شنیده یا که اگر با او ملک است نم یا سر سخت کم نشود خداوند
 بجای حصصیت و مخالف شریف و در وجه مبارک جبار اقامت سیدم در او که ملک تادان نشود
 که این خود صفت است از بر ملک و با سیدم چون کلام بدینجا رسید چه صفت دارد ذکر فضایل که
 بر او شنیده و متذکر باید عالمی باشد در حقیت و عجب و مناجات و صبا و جزو از آن که
 که هر چه هست سرایت در هر چه ملک و در حق که با اتمام بهر گشتن سیده باز گذشت از آن
 به غیر و مادرم زهر اظلم و بر این صفت است و تو و من و هر چه ملک و تو و من و هر چه ملک
 عند المحاکم در مشرق و دیگر از اینان ذکر فرموده که با تو ملک و صفت است آن حضرت
 اگر چه وقت خود مجلس است لیکن این صفت هم عرض شود که قدر شایسته نباشد شود و تو
 لا اذن استغفر الله لکم و ذاک العراء لیسک الدع دعوای من بود و در آن
 من بپایه آن عرض کنم که هر چه ملک است و هر چه ملک است و هر چه ملک است و هر چه ملک است
 بهر بیانه که کن از او ذکر فرموده و در این صفت عظمیٰ جان من از او خواسته از آن و دیگر

در این ملک

اینک فی انبیاء و در آن ایام
 شاه شریف است
 بگویم

اینک فی انبیاء و در آن ایام
 بگویم

کتابخانه عمومی دفتر تبلیغات
اسلامی

زینت عرش اعظم خداوند با نهایت طوع و رغبت در شدت تسلیم بر روزگار منیر که
مرتبه نشسته بود که بیکدفعه بهم آورده و در سر راه هر چه در میان فریاد که بسیار گشته
قَدْ لَسْتُ بِمَنْ أَتَى الْكَفَّارُ دِينَ جَدِّنا إِنَّ عَارَ عَجْرَةَ الْعَرَبِ الْجَالِ الْعَالِيَةِ
فَمَا لَمْ يَكُنْ يَكْفُرُ عَنْ فَعْلِهِمْ كُلِّ كِبَرٍ يَحْكُمُ أَعْرَ مَرَّ أَيْضًا الْعَالِيَةِ
لَوْ كَيْفَ كَفَرُوا وَصَلُوا دَاكِرًا كَيْفَ فَرَحُوا كَرِيمًا كَرِيمًا كَرِيمًا كَرِيمًا
عزیز مردان عرب را آخرت از زنده است که متعزیرم که سرایم نشو محبت عداوت خود
که بیکدفعه بر غیران کلا و میگزیند که این از خندان جماعت که کس را خوشتر تمام نمانده
و آن وقت بتایاج پرده سرش بتایز به چشم در آهسته که آخر همان هم شد و همان خوشتر
حسبیت بر سر عالم بر خیزد جز از زبان شرابا که اللَّعْنَةُ لِلْعَاقِلِ الْعَاقِلِ
لَمْ يَحْضَرْ عَرَفَ تَوَاضَعِ حَرَمِ بَسَانِ سَرَحْنِ تَوَاضَعِ حَرَمِ انداخته زنده خیر و کلا
افراخ برین تفسر و علم شایسته و خلقت و دماغ روزگار بیغم نابخت و دماغ باغم
تا که بگویم که ما توان نیست برین عالم که در شدت نیست معتمد برین دهر و دهر و خوار است

عزیز الله تعالی

روزگار را بختی

و کلا

جنت به پیش از آمدنم عین هر چه از این دهر به جا ماند
از هر طرف بر سر من صورت غلب مطر نوازش با و از دگر دم بر کارند که هر یک از خط
که من جنت نشتر که داشت ملتمس کیم که تافت بر دگر طرمار کشته بر غیر خنجر میاد و قلم
تو این ملکی بعبت ما دست یازده سلطان خویش که در تو شود هر چه در بزرگوارم در بزر
برنج از چنگل و در غم پیش که جانانش به کل بهار تو لوت آنکه که نغمه نور در غم
خدا هم رسیده برین پیشتر بر فرق شایسته برین دم آخر چو از دهر و از دهر
جنت کشته زنده برین عبثم که بر سر بردار نیستی شتر شده دستان از دوزخ هم
عالم بعد و اول تو شر از اجاج و التوجه از زبان ام لایا که أَنْ شَرَّ كَطَبِ أَنْ شَرَّ كَطَبِ
در با و صلا که زنده که چه کار که در این دنیا به باغ عالم زنده در دهن پر شده آهسته در سن جنت
امان از دگر که در دهن از دوات است که با آرزو جادو بتایست عود الی الله جادو
لَوْ شَرَّ لَمْ يَكُنْ يَكُنْ لَوْ شَرَّ لَمْ يَكُنْ يَكُنْ لَوْ شَرَّ لَمْ يَكُنْ يَكُنْ لَوْ شَرَّ لَمْ يَكُنْ يَكُنْ

نغمه سینه

وَلَمْ يَلْبِسُوا اِيَّاهُ بِالظُّلُمِ اَيَ خفاه در افاق و انرا نشان که با عین خود ان عجب
 هدایت را چه باشد با عین خود بعد از نایب که آینه عینیت شایسته از عین آیت با عین
 در صورتی است که عین در عین آن زبان بقل از بعثت آشکاره محمد ص ۴۰ تا ششم
 و مراد از عین خود که زبان بعثت آشکاره ۴۰ بیانیم چنانچه همان هم شد بعین بنایم
 در وجه محمد و لا تعجبیم خیر خیر خلوت که بشناسد ما را و اندیشه منور و اما انکه
 مراد از افاق و انفسه عین خود ان هم بدو عین یا افاق و سموات بعین افاق و سموات
 صعد و بطاثر ان که بنور محمد همان هدایت سیر در کواکب و شبان در سیارات بنظر
 انرا نظر جلوه دهیم که عارف شوند و همچنین در نور خود ان تا عارفی که در دیگر افاق
 و انفسه خود ان مؤمن که در افاق طلب و عیدیت انا فیه طوبی ان عجایب چند پدیدار
 فرمایم که با بصیرت کردن و تاویل قریم انکه دنیا که محله مهلت و فتر غفلت انرا از
 که مورد خطای عموم عباد باشند بلکه خواص هم با الاخصاص جمعیت پس چرا خفته اند انان
 مهلت داریم هر چه میخواهند بکنند زود باشد که در عالم برانج و عالم ناسخ هرگز انرا
 بنایم با ان آیت خفاه در افاق و انفسه ان تا بداند که هر که در انرا چه

در افاق و انفسه
 عین خود ان

۳ صحت معروف و بیست و سه

تعریف افاق و انفسه

۴ چنانچه همان شد در انفسه

ولایت که خورشید و ولایت

بعد از ولایت تا نشاند

در افاق و انفسه
 عین خود ان

خفاه محروم و مجهول خفته در آینه شایسته عینیت بندگان آیت ما را تا حقیقت که خطیر تحلیل انفسه را عباد و انفسه
 و تاویل سیم انکه زود باشد که بنایم عین خود عین خود عین خود که چهار مصمم بنایم
 در افاق و انفسه ان لیکن در کجا که در صد بعثت از که اهل است عین خود عین خود عین خود
 در دین و مقام تجرید و تکمیل اهل بر این طاعت با ضافه معرفت انکه در کجا که در صد بعثت
 تحلیل ان تاویل را قرار دادن سلم است از نه تاویل دیگر بر عین حال ثابت و محض که در کجا که
 خیر از هیچ جای احمدر غیره که از خوازانة نبوت و الحوت الهم تحتی و صدیق و تنبیه انما
 باعث که در انفسه ان مقام است بنایم که از قبیل عین اعرس مقامات رفیع و عین خود عین خود
 معصوم و چیز میشکند طبع شعرا عزیز و رفیع و کون و قوف و دار و تاویل خود از کون و قوف و عین خود
 تا بلکه اظهار لغزش باشد بر قاطبه انام چنانچه از در مدله و ذکر انان الیک بران برانست
 که ان و قدر الحق در مجلس سیرت و هم عنوان پر از انرا را و خواسته عین خود عین خود
 نیست غیر از اولی که در کون و قوف و کون هر چه بلبر هم جالالت و عین خود عین خود
 منیع طهر که از نور محمد و انفسه در کون نفسی طهر سیرت از نور محمد که بنیاد معصیت از حضرت

در افاق و انفسه
 عین خود ان

در افاق و انفسه
 عین خود ان

در فضیلت خاندان ائمه

خاندان انبیاء حضرت خاتم الانبیا
در فضیلت خاندان ائمه
الکلام

و از غم

رسیده که حضرت رسول با امیر المؤمنین و فرموده باطنی در ذکر ائمه و در هر کتاب
غفور و مطلق و در کتابی که در آنکه ملاقات غفران جبرئیل علیه السلام با فرج کثیران
ملکوت و کتب اند که از مجموع التماس علی بن ابیطالب لما خلق الله الناس من
الرجح میسر و اجتماع غفران به امت تبرکت علی ابن ابیطالب ع خداوند مخلص غفر
چون هم باطنی حقیقتا تو را خداوند دانید باز در هر دو طرف تا انسر با تو با هم او شکر خدا
با کسان بر دهن جبرئیل است با جمیع برادر تو تمام کنم او را در زمین کن و دعا کن تا خدا باری
از سر تو چون دعا کرد مثال تو را با خود دیدم اما ملک را دیدم که در کشته که کفر جبرئیل را
کیستند آنرا که بر سر استند که باطنی بمالات خواهر فرموده برادر و دقت نزدیک
ایشان رفتم و با این سخن گفتیم از احوال گذشته و آینده تا در دقت حرم و در ذکر العشر
بر دهن جبرئیل است با جمیع برادر تو کجاست کنم او را در زمین گذارم گفت خدا را بگو
بله از تو یاد و چون دعا کرد مثال تو را نزد خود دیدم و بر ده که از کسان که پیش از تو
شد تا دیدم ساکنان ملک است سوار و در ملاک در جبرائیلان بخت هفت کرد و هر روزه
نزدت هفت نفر میروم و منکر حقیقتا که از جبرئیل گفت برادر تو کجاست

و از غم

با خاندان که گفت مرغ دعا کرد ترا حاضر شد و آنچه باری که گفت شد غم از سر شکر حفظ فرمود
چهارم و در ذکر خدا را میسر دانید علیه العز و ابراهیم با جبرئیل فرموده پنج من در ملا و اعلی است
منجلیات کرد مثال تو را به پیوسته از سر تو را خدا را که از کفر عطا و فرموده پنج من
بعد از تو پیغمبر نمیشد عشم چون در بیت العز و طوفان غم مثال تو را به و چون پیغمبر از غم
غدا کرد مثال تو را حاضر بود منم در هنگام صحبت که کرده کاوان را اهل که در آن با خود بود
حقیقتا در هر مردان عالمیان تفضیل داده و تو را بعد از من باری که تفضیل داده پس فاطمه
بر جمیع زنان عالمین زیاد و دان بر حسن و جبرئیل به بعد از من و تو بر تمام عالم فضیلت داده
اول بر بعد علی بعد فاطمه الله که شوره عرش از خلق چنانچه در اعیان هم اینست و در
الکلام الله انما الله یحب محمد و آله و صحبه و علی و آنت الاعلی و جبرئیل و فاطمه
آنت فاطم السمرات و الاضر و جبرئیل و آنت الحسن و جبرئیل و آنت الحسن و آنت فاطمه
آن لغز احطی و آن لغز عقی جمیع حاکم الله و الاخره و تو عرض میدار که
فضل علی بسیار است حدیث فضل علی را تمام نتوان کرد اگر در شهر و در قلم اشجار

در مقام جرات
در مقام

که کم زلف و خضای نهایت او چو رنگ کمر که از بخت کمر خنجر کان مکر که در این کفر غفر
 چنین با خنجر آمد را حد مختار که کمر کوفت سوار خنجر که در آنکه در بلاد که با خنجر نظر
 پس فرمود سر اقصای نام تو را با نام خود مقرر یافتیم در چند موطر و عیش آن سر کردن
 آواز زینت معراج چون به بدلت اندر رسیدیم بر صحرای عشق نوش و دیدم لاله لاله الله
 محمد رسول الله اید تو نویز و نصرت تو بر من محمد صحرای عشق تو نویز و نصرت تو بر من
 دادم او را و گویم یا جبریل کهیمت وزیر کن عطا ابی ابطالب اسمم چون بسره
 در اینجا نشسته دیدم لاله لاله الله انا صمدی محمد صنوفی من خلفه اید تو نویز
 و نصرت تو بر من یا جبریل کهیمت وزیر کن عطا ابی ابطالب اسمم چون از سره
 که ششم و بعثت خود عالمیان رسیدم دقائم از قاع عرش نوش دیدم و بر دقائم
 از قاع عرش از زمین مگر این که آن نوش دیدم همان که در سده دیدم ششید برادر من
 و یک جهت شو و بافاق و انوش عیش بصیرت و صبارت حقیقت بهین تا آیت حجت بر من که آیت
 کاهم صد که شو که بر عین و جمود مبار که قدر ظلم وارد آورد و چون خورشید است رخسار این مجلس
 که بر خنجر از صلب و سار که بر هر یک از چهارده مصلوب لایم هر علمای بهیمت و گویند الا خنجر

تقدیر یافتن خط اینها
 نام خنجر و سار ابی ابطالب
 محمد

تو که در صحنه عید از تو شیر
 این حدیث بگویم نام مرشد
 و الا نیت تو هم که نام مرشد

و لا تباصلین بهما و کرم و ارشد بهم یا دشت و تشنه لبان و یار و معرکت آن رخسار لبان
 ارد که حالات ایشان با انحصار و ادوات نظر که بر صغار این طراد اند و انحصار که اندک البیضاء
 خلقت نایب از من هاشم البادی شاهد العمر الجلیل متنبلاً بالاشیاء
 غمت لا تجلس فی فرج الحیوة العارین سابق الخصار متوقفاً للید کا السانین
 فاداً قد سل سیم عند کثیر من النیر هارثید علی العمیر فی موج الدیاء
 ما یحتمل غن بجای بیکر الفلله الخالیة بعد امان امان و فیکر متغلبان مرتج بر فاکر
 زمین که لا نشسته بود و هر طرافت در جوانی خود مکرر است که به بیند یا بر دیگر از سر او بر منده و از یک طرف
 بجز کل عی که از کشته کان طریک خط رجعت ناسته از کافران غنیدر و سر نیز از اخضر به و از سر
 و مشر مشاهدت فرزند زان و برادران و دو فرزند که برین قدم مشر سیده به در عین آن که کمرش بر شتر
 بشمار افتاده به به درین کمر کشیده به هر غلام فخر خون مانند فواره از چشمش بر رخسار جبارش
 صغیر حبیب امام حرم مع زاده عبد و هر چشم بحالت که بر کلاه افسار و از جوانان کشته در هر محراب
 یک از جوان باقر خانه به به اختیار بر من و در صلب امیر زاده زید و خنجر و خون طالع میث و حرم مکرر

در کتب کتب کتب کتب
 عبد الله بن عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بلکه در روز قیامت از این حیات عاریت سیم ناباشد و فروغ عالم پیشتر برتره غم باشد
و گویند که عم بزرگوار خود را بعم عالمینده رسیده در وقتیکه شمشیر ملعون بآتش بریزد
سرودن آن را در جگر استاده به جگر رسیده است آن ملعون را گرفت که آید و عم را حاکم
غوث است در میان خون و آب و بر جگر یکدیگر در این میان که از دست از بر آید
طرس و عس الشریع محمد با انبار حشر قاتل اب السیف طاهر الحشر الثقلیه
نیز در دهم عم بزرگوار خود نشسته بود و سینه بر سینه آن جناب نهاده سر بر سرش نهاده
نهاده بود که آن ملعون بر سرش شمشیر را بر دست آن طفل واردا در دست او قطع شد
و این را نه در قطع نیکم شد و در دهم در جگر آن اناوار حشر جگر عم بنظر سید که بعد از قطع
دست باز نهاده بود و با عم بزرگوار این غم را هم فر کرد که یا عاهه لئلا قطعوا آید شمشیر ملعون را
دشمن که او را ناکام شنیده بود که یا ابن النمر فاء النایمة القتل عمت در غضب بود
قطع دست سرمد آن طفل را در دهم عم مظلوم شجره که در جگر آن که در جگر آن
فاضل از دهم دیدیم که سر مبارک عبد الله را با هم می کرد آن سلسله قد بود که در جگر
نیز بلید بر نه و در دهم غمت بلکه قطع نمیشد که آنکه اجماع سرودن عاصف را در جگر داشت

ذکر کینت شهادت
آن طفل ناکام

حداثه سر شاهزاده عبد الله
و علی اصغر را در آنجا
نمودند و از هر دو دیدند

خبر شد

خبر شد که شهادت بلید از برایش با غلظت شمشیر خود بر سرش بر نهاده و بر سر نهاده
در مجلس ان بلید حاضر نموده که در میان غلظت آن شمشیر دل با هم می کرد و با شمشیرش
داد و دهه غضب و خشم و آهنگر بود در غضب و حال آنکه آن لعین ملکوت بگو را بر سر نهاده
بر دهم سر زهر خورد که شمشیر از زبان شد با امام علیه السلام
له که در دست منفعل بود و با هم لبته و دایر بالا و ام کلید و چنان است خرد و این
که در میان و دست افروزم له عیب که با جان و کینه آجایه در بر مرده کارستم
که در دهم مرده و زود خلق تو لونه و لا اله الا الله عدم صلیت که در آن وقت گرفت
بلیدت سپاه و در دهم حشرم دانه النجا بکایان که در آن آری با جنت ام و طهر محترم
لبته که با دین حرم و از آن که در جگر وقت تو فاضل الدیم محمد که در دهم خرد و غم
طبع کریم با دین و ام و النعم که در حکیم طبع لیت نمکند حکم که هنر نبوده که حکم
براه ضام سیرت تو مطهر در انتاج منت تو مستقیم معطر در التفات ضحیت مراد

کرد

در یکدیگر بلید از غلظت شمشیر
و شمشیر غضب و خشم
و غضب و خشم و دایره
سید صاحب الشمام

1

[illegible]

امارة بليغيت خلقت
خلال در عالم

بلغ مرتین

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

دامی

[illegible]

اول
و بشره
غناء

کتابت از جمعیت خوشنما

انكدر من شوق از خلق بعد و كرم در من
الخلق من شوق من شوق من شوق من شوق
كرم در من شوق من شوق من شوق من شوق

کینیت صر امرای هندی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

انکلیتہ طوطی حرمی علیہ السلام

محمد بن عبد الله بن محمد بن علي بن الحسين
بن ابي طالب

بر نهند
مردمان را که در این دنیا
باز دارند و در این دنیا
باز دارند و در این دنیا

تغیبات انکه از این جهت
عاقبت بخیر خواهد بود و
تسلط

که چون انشا علیهم این حرفه مطلقا باشند و گفت اندیشه باینکه آخر حرفه شود در حاکم
جمله شایسته تر از فاعل بعضی از انکه آخر حرفه بشود انکه اولش غیر باشد و الا چه غرض
زیر شورش اگر بزرگ باشد مثل انکه خدا داشته که بعضی دعا انچه مخفی نموده در این حق که
خداوند عاقبت امر را بخیر نماید و جاهل انکه اگر بدست امر معروف بخیر عاقبت البتة بخیر
بعد از حرفه انکه انباشتند و با هم از زبان شنیده هر کس در حرفه برضای خود در هر
خیر است و قبول کرد در این و آخرت کلیه و جزئیة داشت و گرفت و داد و داد و فاعل انچه بالافه
در حقیقت خداوند بر خلق تمام شد و اول حرفه عباد کرد و در این است که بعد از آن در این عالم قول کرد
و هر که حرفه پسندیده هر کس که خیر خواهد شد هر کس که این شد و انچه است و دیگر حرفه در دنیا
که خطا اندیش فرشته که آن نوشته را در دامن گیر حجاب کرد و خطا اندیش که در حجاب اندیش
سنگ شد که از اجزای انچه میگویند و بر آن یکا حکمت نهاده اند و در این است که اگر رسیده از
انکه چون حاجیان آنجا و نماز ابروت دهند و این دعا بخوانند اللهم یا ناک و
و فاء الابد و قصد انکه باینکه خیر است و انچه قیامت و در قیامت باینکه فرشته شود و آن
عندنا و باز در هر کس که در حق او است بهت بود هر که خطا کرد و انچه بدین دعا بخواند
عیار که خاک بر سر او نهد و در میان که هر کس که در حجاب خطا نیست یا بدین دعا بخواند

پس در این عالم و در دنیا
در عالم آخر بخواند که

شرح احوال اسود

دعا که باید از خدا
خواند شد

انکه

در این حرفه که از این جهت
خیر است و انچه عاقبت
بر او خواهد بود

انکه خدای بخیر است
عاقبت انچه است
در این حرفه

که در این حرفه است
و در این حرفه است
محراب خوانند
و طهارت در دین
انکه

عندنا و انکه باینکه در این عالم از این حرفه فاعل بعضی در حاکم
چهار معصوم را در هر حرفه که در این حرفه مردم بهت بود و انکه در این حرفه
شکاف و خرد و سر از این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه
از این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه
دارد هر کس که از این حرفه است و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه
معلوم شود که در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه
بر خور و شکفت سید از این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه
و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه
معرفته ثانی و علایع ضوابط و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه
بر کما انچه بود و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه
از این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه
که خدای عز و جل و انچه که در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه
روزگار کرد و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه و در این حرفه

کتابخانه شخصی حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب

انکلیکاتو ٿيڻ کان پوءِ
فيلڊ مارشل جي عهدي تي
مقرر ٿيا.

محمّد بن عبد الله بن محمد

بطور انجید و در غم فرزان امام همام در یاد مبردارم خواه فرمود از سنده این
که از اهرن در خفا نماید که از با خود بودن این زندان و حبس یعنی هواد آن سیه حال بدغم
پرسید خصوص روزی که این شهر مدینه به جرم خود حکم نادر روزی در زندانم باز نماند
که کاه را شعل بر وجهم بناید و جمع اندک خود را بد آن ملعون فرمان داد که روزی در حبس است
عالم حویر باحتیاج به سوانح و ماغ کاه و آن سیه چنان نماند و آن هم قصد
تجربان خود را که در آخرین غم غمیده یا اجابت فرمان آن یاکا رفته کان از خود اندان
نوبت و بکشته بلکه قصد کفر در این روز سینه را با خبر کردند و مقام خود را در میان
چنان کردند و لیکن بعد از آن عشتا بخت و اقبال خوشتر شد بر آنم روز و شبها
ان روزی و ضبط احکام خلاصه خود از آن امام عصر چون آن ملعون چرخه غم بیشتر
و لیکش نادر شده با خود اندیشید که میان بر آن بود که این چراغ مصطفی و بکافرا و
عقربا هم حال بدتر شد و عزیت کم کم کار بجای رسید که هر گاه نماند خوشتر و شیشه را
و در این باب ماغ باب سینه و مناظره و قتال آن کشید پس خود بود در سخت نکلن که در میان

مستمر

۲ و طار و مؤن فمیر

۲ و طار و چون میسر
و حق مشهوره اتفاق بد بلا از شیطان لعین بابت صبر دست نه زیر اثر شیطان باد و قطع
دین بر غم خود اجتناب نموده مغوا را ن میخشد لیکن در مدت آن تجربه دست احد بر غیر فتر
سریع بد جهان جهان مردم از راه میرون برده و میزند بکافه بد و بدو خطی را هم
و زانیار این راه فرام آرد و بعد از آن که از مردم بگذرد الا که ایامه را در نیاید که دروغ ناید باشد
در آن ملعون راه بر باید و چون آن ملعون شود در خلاف جبهه راست و بدو خطی را هم بر آید
بعضی چنانچه از بدید او اخبار صحیح می آید همانست که در پیشگاه ملک میگوید تا آنکه صبره انجام آید
مقصود او از طلب عفو و بار آرد که هرگاه برود در آن سیاه و بنویسد را در شتر لسان قبله
اهل را و او بوزن او جلوس باور آن دارد و بجهله نه شتر هم او میرون آرد تا بلکه باین نام
بزار و کند خواندن سر او بگذرد و جام زال از حصه و صاحب شتر نوشت آن تجربه سرفه
مهرت محاسبه رود او خود را بدست حق و طایفه را تا او را از اثر نفیر و حاکم
معتبر بر دست گرفته با لیسار ناخشنود نوزان شد و حق را در هر که آن صفت را در هر آن
تافله نه فایده شده بهمان نوع که با لیسار معتقد بود و دیگر به معتقد را در غیر شتر بود

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل في معرفة الالوان

۲ والا اور اگر دین نبرد و موثر شد

کتاب عبارت عن

مقدمه

خط کو کتبہ عبدالعزیز
سید احمد علی خان
میرزا محمد علی خان

۲ بعد قامت محمد

سمير باطنه ليه السلام
عليه انا العبد
الفاد حله
عنه وجهه التسمية
بروحه من عظمه

له خلیفه یا از خدا پسرش و پسر برادر این مظلوم غریب که بفرستد در صورت
 حجت از این خلاف بجز این وجهی که موافق این نوع گرفتاری کرده برود باشد
 داد را بخود بردارد و بعد از آنکه این وجه را در جیبش یا در آقا بگذارد
 از قدر او گذشت و در صد و مثل آن خلاصه و جویای آن بود و در آن خلاصه
 و در آن در آن که خوب بنام و حجب با عیال خود آن حضرت شنید
 برادرش پسران که هر که در آن جیب بود که در آن جیب بود که در آن جیب
 مشورت که چون آن ملعون بنفشه مسوم خود را بجنب و فایست جگر او دادند اگر در
 چهار سال و در آن جیب از دروغش او را بخاک سپارید و آن شد این شایسته که چون
 ضم دیم این جیب دنیا را در آن جیب بود و با آن قدر شد و بجز آن حکم بجز
 از این پسر برادر دیم حکم بجز با آن قدر شد و فایست جگر او دادند اگر در
 جیب تخت در آن در آن حضرت در کلیمت که برین غریب از این جیب
 قهر لیان پسر خود در آن گذشت از فرستاد بجز پسرند که این فرستاد که این فرستاد
 چون خبر یافت عمار از پسر گذشت و با اهل حم و کن و خود را بر سرینت و مع اهل اهل اهل
 ۲۰ که میان تا با اهل اهل اهل

کتبیت
 کتبیت
 کتبیت

تشیع و غیره که بکار از دنیا را بر خود تمام نمود آن حضرت کون نمود و آنکه جمیع از او بر سر
 حج آورده که بعد از آنکه از آن فرستاد و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب
 و در آن جیب آن مظلوم بود و در آن جیب بود و در آن جیب بود و در آن جیب بود
 بعد از آنکه از آن فرستاد و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب
 بر تشیع جانی فرستاد و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب
 غصه و در آن جیب بود و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب
 گفت که در آن جیب بود و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب
 بر دروغ و از آن جیب بود و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب
 به اهل جیب جانی فرستاد و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب
 شمر و در طلبش که برده و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب
 نه چو خوراکیت در جیب بود و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب
 نذر که از آن جیب بود و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب
 که این نذر که از آن جیب بود و در آن ایام باشد و پسر برادرش از این غریب

کتبیت

کتبیت
 کتبیت
 کتبیت

کتبیت

کتبیت
 کتبیت
 کتبیت

در این کس که در آن خوانده خواهد بود این کس را در آن روز از شر و غضب و آزار و
 خشم در کج و نا کج چنان طالع فرستد که در شش و نیم از شمع کاشته شود و در آن کج و نا کج
 که با نام این کس خوانده خواهد بود و چون در وقت خواب در آن کس بخوابد و بجا آید
 آن کس درین روز بر این کس سوار شود و المجلس السابغ العشرین که بعد از آن خواند و بخواند خواهد بود

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

۲
مفرد

التحذیر بالقبیل باجماعی در این معرفت که اگر کسی محال بود از حال الله را قال
الامیر الطریق معرفت الله مسدود و الطلب مردود و دلیل آیه وجود
اثباته بعین فکر در این حدیث شده که نتواند آیه را طلب این معرفت را در
پس دلیل بر وجودش آیه خلقت است چنانچه با عصر معرفت نام تمام بصیرت
هم بهم نرسد که مگر در معرفت حق معقول بجهت خداوند است و اگر چه
دیگر در معرفت نیست چنانکه بعین خداوند بر هر چه نیست و اینست در معرفت
پس در معرفت نیست مگر آنکه خداوند بصیرت است و عرض کردیم که صفات خداوند
آنکه خداوند است و ثابت کرده که آیه خداوند را در اشیا و موجودات در هر شئی ظاهر است
قول که سترهای آیتان در الافاق و النجوم حتی یقین لهم انما الحق و در موضع آخر
و فی النجوم افلا تبصرون یعنی زود باشد که بنمایم و ظاهر فرمایم آیت حق در این افلا تبصرون
و در این شئی را در اشیا یعنی در جمیع موجودات که جمیع بدایت مخلوقه البته آیه ظاهر است
مالک الله نماید علاوه بر آنکه بعین عبادت و عبادت خداوند از این عبادت است اظهار آیه
و لا اله الا الله خواهد بود و تمام حیرت زیرا که امام فرموده بعد از این آیه یعنی بعد از

بلیغ در حق

در این

در این حدیث
مفرد

و در اینست که کلیه معرفت معرفت عبادت حق معرفت باشد و مگر آنکه اولی
و ادوات در مایه ها باشد بلکه خداوند کل بر نظر حق تعالی اجزاء و اجزای او ان الله لا اله الا هو
بر کلیه معرفت از مایه کلیه چنانچه امام فرموده معرفت حق علم خداوند علم خداوند است و باورش بودن
و در اینست که در خلقت و در اشیا و در هر یک است در حضرت خداوند عز و جل
کیفیت نه بدایت آن در جمیع شئی بلکه بآیه ظاهر آن است که باین نحو عبادت کند و معرفت
جوید بنده شریک است اینست که در ظهور آیه آن حضرت امیر و بعد از آن خطبه قیمیه
و صدارت عظمی در حضرت ملک و سیدالجنه در دعا ابوجهل علیه السلام میفرماید فرمود که هر چه
فرموده است که ندیدم شریک را در اشیا و در الماده از ادوات که باطل ظهور و جلای او در اینست
و با او در عالم او خداوند است و در جمیع معرفت و در جمیع معرفت و در جمیع معرفت اینست
رسم فرمود که حق تعالی را تعظیم و تکریم و اظهار عبادت و در جمیع معرفت و در جمیع معرفت
پس بر اینکه چاره و ادوات و فیضه که در ادوات جمیع توان شناخت که سزاوار آنست
و در اینست که جمیع معرفت و در هر یک که در اینست که جمیع معرفت و در هر یک که در اینست

تتمیم معجانات
و عبد

در این حدیث
بلیغ در حق

تتمیم معجانات
و عبد

کتاب مصیبت

واقع احوال شهادت
شاه نشانیان

فرستاد ایمان غمناور من مشیت برادر من هر چه گفتم حق گفتم لیکن بیا قدر از انشا
 که چنین بغیر هر که با قنایه و محاریر بغیر شکر که هر چه که او را به هر که بود که عباد
 یک صراحت از شداید و خارها بیاورم الا که الاقرار روزگار سفلت نور جان به رخ
 جان برین نور در هر که و قفس رخ عیان نه غلامی در هر که به بر کشته کان الی غیر کفر رخ
 به سر من حسین و تالاج میدهر
 معجزه عترت ز نور ایام رخ
 این نصیب که در روز شهادت از غم و دیاب است و اما ایمان از طعمه شایسته از کفر و در بعد از
 شهادت اسرود و بجای دیگر آفتاب رسید که سبک در میخاید بشنود و قنایه نشد
 کاد تنشق السموات العظام
 کاد یثقل الجبال الشامخة
 أم قد حو طوبوا خیر الامم
 مخزن اسرار رب العالمین
 وین میقد قد ستماء الشفاء
 حرما حاجیه الروح الامین
 من شیع کل کفای و شام
 صغصع الارکان بالیقین
 حیرنا الاسلام بالکفر کلام
 هکذا فیه بالانماج و التسلیم
 من مریح حصه و خیر الامام
 فاجل من دون ادین و سلم

مؤلف

نور من زید که در از سر شهادت و سبک ظلم کفر و شریر الی الله محتاج از هم باشد طاعت
 و بشکند که با بلکه هر چه که در هر که شد بلکه حق را شد ایمان محطه بیت الحرام در بیت الحرام
 ایمان از امتی که انجیل از خیر الامم خطب غفره و کار کردن که ملامت که اسلم شد او را
 سینه مقدس هر مخزن اسرار خداوند عالمیان بعد مدتی که در هر که و غیره که نور در غفره افغان
 فغان نمیدانم از کجا آمد به آن شمشیر که با شهادت از کشته و سیر از غفره از عیال که
 بدان و زبان و لب که سخن میده بعد او را بر سر خلیف خدا خیر الامم آنها که خطبه
 مصیبت بعد که از خود فریاد دارد از این رزق که هر که را که جبرئیل در هر که و جبرئیل از غم و غافل
 و جبر بر او دارد شهن بدون از هر که و حال انکه در خیران معجزه و خواوان هم
 حیدر و خیران و بانو را کان مارش شمشیر جبر در انجا منور در شهنه اللغه الله علامه العظمی
 و النجته

عصمت

ز دیده سر شک و سیلاب با
 کرم کن بر او در کرباب با
 ندانه طلبی که در مان چایب
 کفایت کرد اب بحر تو گفتم
 بی سبیل خیر من بحر تو شتر
 کفایت ایمان ده سیلاب با
 طلبی حاجر آیه ندمه را

بدین از تاج بختیار
 بختیار گفت که آتش چشم جامه
 بود در عشق این در که تیرا
 به چاه صد کینه به آب
 از کینه در بر آب
 چنان در سر آتش خامه
 خواهانید از آتش آب
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ

[illegible]

توجه نظام آباد
محنت فسر

از غیر

بر او باد بصر غام طلعن و قمار غم
از جهت یک زبان دلش که بر ملازمه ایست
ناله الله تعالی الناس فی کلماته الکبریٰ عن مکتوبه الحسن کل من یخوض فی شارب طهاره آیه مبارکه
حقیقت عیان آنکه در صفحان رود در شان و در آرم کاست قال الامام ع غرض بکنان الله و در جا دیگر
غرض و کرم الله بفرموده امام ع ما یغنی عن شایع ما یغنی عن خدا قیامه الاعی و بکلمات کتاب بفرموده
نعمت پس در پی ظاهر هر دو جلوه خداوند مخفی نمیکند و در حق حضرت میداند که اگر از غرض بر حاشی
و بعضی که بگویند این روز و این شان عظیم الله رفیع المنزله غافل شده و پیوسته دنبال مراد این پیشینه
خاطر غرض که سعادت از میدان وسیع البنیان پر فروغ و حضور دنیا و آخرت بفرموده و در دست از خطام و خافه
حجرت عیسی دین و دین و کشته نعم که او را و مانند او ان بهشت را نام و در حق حضرت بل هر که بغیر و در
نکرت و در صفحان روز به روز شایع شد که از حضرت متوسل شده در کشتن از حلقه بکلمات این
دمت برده در هر جا که گفت اندر و از مشرف و در هر جا که گفت اندر باریت نیست از شرف نهاده
که از شرف این عظم و بجمعه شرف در بعضی غافل شده بلکه خصلت است در صغر عاریت بر روی عالم
یا مانند بود در شرف در و در عبادت و طاعت از بر نیز یا مثل عاقل شرف به سعادت معرکه

انکم ائمہ شیعہ
صلوات علیہ

ملح الكافور
حنيفة عوف

عشیرہ بنی جبار
الکلب

اشاء بغير شك
الكل في ضلالت

مقدّمه شد بافیدہ الراج و محمد و امین و ہم بیکہ عدیشہ من بعد کہ غلبہ افکندہ
هر وقت حاصل شد حاصله و انجام امرش مطلق شد که در نزد او کم از خواهر باین نظر
و بعد از وقت تمام چه در شرف از درازن سر بر کو و مجلس سابق بر این مجلس حکایت
کردند خواجه ابو یوسف دین است امیر کما غنا و فادار حضرت سنان بن علی و دام بعد از او
که شکرش از محنت زنده است و تحت عجبین قتل و سرشته است که بعد از گرفتن حراب
و بعد از گرفتن محاربه او را چوین سخن گفت ابو عمرو صاحب باز در آمد و گفت از امیر فرمود
که غنا را اگر گفتی و آن امین از قاتلان عبد الرحمن برادر امیر بن عبد الرحمن و غنا
و بقیه غیر در صحرای کربلا کشته شدند و غنا فرمود که در کربلا کشته شد و این شعر و برادر امیر فرمود
پس عمار آورد و آن ملعون بر عبد الرحمن شهید سوار شده بعد مردم چون بطریق انظار
انداخته اند بلیکنا که اگر در و بر آن ملعون لعنت غفره نکوت عرض میداد که پس بعد آجالت
اسرارالسموم و قتل که در اینجا و آن شاه شمشیر را در میان عمارت پادشاه کشته و باز فرمود
از در آمد و دست چنان را در دست داشت و در میان کشتن چون ماه شب چهارده کیسلان بر کار

که قتل علی بن ابی طالب
ملکت

که بجهت
نزد عبد الرحمن بن حنظل
کشته شدند

انگند

انگند و هر یک که در دست سب کربا رسید امیر و گفت از امیر دام بردارند و در نزد من
نگاه دارم تا این که بر جوان سپهر عبد الرحمن است چنان چون کم عبد الرحمن شنید از جابجایی و آن
جوان به استقبال خود را در بر گرفت و بیابان بر و بگریخت غلام مردم برخواست پس فرمود
یا کافر فرست کار و آن غلام با نماندگان مقدس غریبت کردم خداوند رحمت کند بر فضل و محرم غریبت
بفرماید از فرزندان کس تر طایفان بهتر سپید که حاضرین بنهند که چه چهار سینه است
روایتی بناگاه آید خشم آن جوان روان شد و از محنت بیشتر بدرد آمد فرمود فدایت کنم

چه چشمت کرد خوش میسر
ستاره بهر بر آفتاب میزیر
ملک تو که فدایت کردیت آرام
کاغذ انگشت بر لب باب میزیر
آن جوان گفت از امیر نام مناسبتی بر عبد الرحمن ابن عقیل ابن ابیطالب است چنانکه از کار
بیار شد و داده نام این جناب را نام مناسبتی فرمود از رویه حجاب که بعد گفت
روزت گفت تنها آمد فرمود من سوار و بریدم مار بر دارم که از من گفت بهر بعد فرمود
همیشه دست شکسته و از او را عدم نیکو دیدم که در شمشیر کردن در شمشیر بنویسد که از کار

امیر عبد الرحمن
و عبد الرحمن بن حنظل
حضرت امیر عبدالمطلب
قتل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

من غلظت كرمه و معیت کم چون در دین به نجات شد مگر در کوفه نشینم که اما پیش
آمد تا بگذرد نزد تو بزرگانه خوشتر از آن که کنون نشینم که گشته پدرم که گشته اند
تا قصه خوانم بخدا گشت بسیار خوشتر از آنکه ای عاقبت کار تا مگر بر بزرگوار توست او را
بزدادم هر چه خواهم بگویم یا آن هنگام که چشم آن طفل بر عاقلان آنکس جارش شد
طغیان دارد تا مگر پیش را به بلند سپرد در درخت خجسته خجسته کار و خجسته با و داد نام
آستین بلا غف و پیش آن بد خجسته افت اما چه چشم که آن فقره عجب دین پدرم باز کرد
که او گشت و در آن کجایم و خواهم از آن کیم در و در این روز و آن روز سپرد در آن روز
آن حرام را انداخت که تا فشراید بر سر و سر خجسته از آن بزرگوار و در کس و در کس و در کس
نام مرا نزد خود طلبید و او را از آن سر بسیار عفت و جامه و چند با خجسته در هر باب و در هر باب
بما در خواهم نشاند و در این باب مالک شتر نیز پنج هزار دهم و جامه و نیک و در آن جامه
بزرگان نیز زر و جامه بسیار و در این کس شمس چند نشاند و او گشت و نام
در کوفه مانده از این انصاف دهم نام با مادر و خواهرش با خجسته و بزرگوار و در کوفه

که عیبت

ناله

نه سیرست و نه سیر و نه سیر هم بیکسرت با هر شب بیشتر بیکسرت و تا مگر پیش را
صفت خود کرد و در هر صفت نام میکند و عید نام هر چه گشتند عید را در هر صفت
و نه سیر و نه سیر و نه سیر و نه سیر و نه سیر و نه سیر و نه سیر و نه سیر و نه سیر و نه سیر
کوثر و بقره و میکاف و انحر و لا اقر و لا اقر و لا اقر و لا اقر و لا اقر و لا اقر و لا اقر و لا اقر و لا اقر و لا اقر
ش به ششید برادر و پدر و مادر و مادر و مادر و مادر و مادر و مادر و مادر و مادر و مادر و مادر و مادر
ر نیز در صفت آن رسول که ششید و چون حکایت کوثر را به ربع و کس و در کس و در کس و در کس و در کس
در میان آمد این شعر را می شنود و می شنود
هَمَّوْا بِالْحَلَقَةِ أَذُنَ الْأَسِيرِ
بِالْبُكَاءِ فَمِنْ حُبِّ الْحَلَاكِ وَنِجَارِ عَقْرِ حَبْلِهَا
وَعَفَاؤُكَ كَرِيمٌ كَالْكَوْنِ مِثْلَ الْعَالَمِ فِي الْقَتْلِ فَحَقَّرَ عَنِ الْأَضْيَاءِ عَيْنُ السَّادِ
اخذل قاضيا القناع باقتضای غیر بر دهنده عیبت و تاراج بسبب که در آن کس صبر کرد
که از آن کس حرم سر بر نیت بود و حالیکه آن بزرگوار ملعون از سر بر نیت بود و حالیکه آن بزرگوار
از آن خطام زهر طاع دین بر نیت که از آن کس عیبت که از آن کس عیبت که از آن کس عیبت که از آن کس عیبت

حوران طنب این بعد با خبر با آتش را از حوزة دخل شده و غنایا محمد را میر
که چون اسرا خداوند از هر نظر برهان بفرستد بدون متعنه از پرده را بر او کشیده و همان
نوع در شهر دیوانه میاید و عام در دست بیست بنوع جدا بمیاید که او بنوع دیگر است

والنوحه ليعم

والتوبة نصيح
هو ان يرد الشئ ذكاته ما
برخو منكره من غير بدخا

درد فکر تو لیریا بنیم غم ز تو دایم
کز غم غم دلور تو کاش نه مارا

افروخته ملک ابرمت قوزن
هم خوانه بسودن تو هم خوانه و مالا

از سید غلامرضا نادر محمد بنیت

کتاب برد کبیر و میران مارا

در کمال عشق و محبت که هر چه می شود

در سلسله زبان پریشان تو بایه
هر کسی که مجبور از دل دیوانه

فاطمة البیاعیم الرزاق و نزاریم
عاصم که رشک و کبر و غرور است

بیات هشتم آن که هر افعال است
به دوازده و آنکه هر افعال است

知

فصل في بيان

وَالْجِلسُ الثَّامِنُ وَالْعِشْرِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مُحَمَّدٌ اللَّهُ بِأَمْرِهِ بِبُيُوتِكَ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَأَصْلُهُ وَنُسْلُهُ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ وَالْمُطَهَّرُ الطَّاهِرُ الْغُجَّاءِ الْأَفْيَاءِ وَالْمُتَمَرِّدِ

ووصية ابن وصية الشهيد السعيد لك أسعد بنا عبد الشاب الأقدم

الضيق والبلاء وتعلموا على بساط التوكل والرضا واغتفر الله عنكم ما كنتم تعملون

از دلایر و امیر و ملا باغش از خط و زلف و امیر و ملا باغش کرد و شکر ایت کرد و ایت

نقطه خال الزواجر اما باجست
ایستاده در مشوا از مر و میسند
که مشوا را می نویسد و دعا را
حرفها را می نویسد

عالمی دولت از ارباب علم و ادب
مجموعه از انبیا و اولاد

عاصیا با او نه شمرده باشد شکر گوشت که بواسطه خدا را باشد قال الله تعالی فی کتابه

الكرمين في مودة ليسوا إذا أراد أن يقول لشيء كن فيكون وصحاح الشيخ

بِكِدِّ عِلْمِكَ وَكَلَمَتِكَ وَالْبِرِّ وَتُحْمُونِ ظَاهِرَهُ بِجَهَنَّمَ آيَةَ مَبَارَكَةٍ حَتَّى تَفْنَى الْأَرْضُ وَتَلْسَفَ

بلغت

الأمير

دانشکده فقهیه
آستان قدس
دانشگاه

انکه از غیر مؤمنان
خواهند از غیر بنی
در غیر مؤمنان

اینکه قوتی در این اهل بیت
چند قدر لغت دارد و
شماره از معرفت فروتر
نباشد

جاءك فيكم على ما اراد الله
فضيلة تاجين امانه وبرحمته
بر بلا صفة لشون

این کتاب متعلق به
کتابخانه
خانواده

بریکو نامتو گرفت و در آن وقت بریکو نامتو حاضر بود و از خون بجا نشسته و هر سه تن به
 روغن و چنگ که با نظر آن باو داشته بنالید این نام که در دهنم میزد که این بود و هر دو را در آن
 نیا را این بر آن روز و ناله میزد و هر که بستاند و در یک سر دغا بسته بر بدن بر چنگ میزد و این را
 رطل که در بدن بر دست و پا بسته و در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 الغرض و در آن شهر در آنجا اعرام بود که میزد و در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 اما اینها به حال آنکه در میان مردم شنیده اند که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 بعد از این در دست و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 و طهر و در هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 رسید پسید که این هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 گفت اندر دست و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 گفتند نیز از هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 باو را یکسند فرموده بود و هر که باو را یکسند فرموده بود و هر که باو را یکسند فرموده بود
 و هر که باو را یکسند فرموده بود و هر که باو را یکسند فرموده بود و هر که باو را یکسند فرموده بود

در آن روز و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر

در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر

در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر

که است

که است این است که حج بین این ولایت چه خواند شد اگر در همان سال هم که با آن افتاد
 چنانچه هر کس که در آن روز و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر
 از کربلا که و آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر
 و آنجا در هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 تکلیف که ابتدا از زمان تا این و در هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 کتب و در هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 نامتو است و در هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 در آن روز و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر
 اما که فرموده و در هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 شده که بکند و در هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 از آن است و در هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن
 چنانچه در هر دو سر و پا که با هر که در هر دو سر و پاهای و تن و در هر دو سر و پاهای و تن

اینکه در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر

در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر

در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر
 در آن شهر و در آن شهر

الاحسن

اینکه جلد

خط دفعه ۲
۴۰۰

جلد ۱

باب بیست و ششم

بکر بلا آمد با خیار خد

نمبر اربعه

سزا دین حلال ہے

پیش رو

کتابت و چاپ مطبعه محمد

10

بسم الله الرحمن الرحيم

انجیر

فصل

بعد از آنکه خود را در گرفت و بکار آنکه حال تنج طهر او بود وقت گزیده او بنده چو بنده نهاد
 بنده چون او پرسنده داشت عاثران بعد از آنکه عاثران کار در کسینت کار عاثران
 عاثران بعد از آنکه عاثران عاثران عاثران عاثران عاثران عاثران عاثران عاثران عاثران
 البز نام اندر کربلا بجز این نام تکیلا بلاه تم لایا اجرانی از ولایت
 اید الی این حدستان اینچنین که تو به عادت اهل محبت و ان افن آن استخاره بعد از دست
 نمود که از دست رحمت بان جان پاکو فرمان رسید که هر روز منبر زمان حج کاه تو غم هر کجا
 بشخص و حق و محبت معقول و سعادت مشکور است اینا انکو لوا یدر لک الوت و کله
 نه فریضه مستیله یعنی هر کجا که باشد در هر نماز و هر کجا که در هر سجده حکم باشد
 شرع و اراده که بنده امینک حج کردار او میشود هر که است طاعت بکار او باقی باقی
 کند و در جناب جمیع معجزات که ظاهر و آرا داشته هر بار پنج طهر رفت تا حاجت
 و قرع معقول شده که شهید شد با یک حج ظاهر و وقت نشتر بر و خاک که بود و حج طهر
 وقت شهادت و بعد از آن باقی میماند تطبیق غم و اهل لک انجیم در کربلا معلوم

امام علی علیه السلام
بمختار ابن ابی حمزہ
هذه نسخة

سوم

دار الفيلق الاسلامي

نزد و تدبیر با اعمال آنگاه گشتن و کوه حالت نوشتن و کوه چالش بنشیند در شمع مقدس
 که چندی شرط و جوی دارد و چند شرط و حشر است ای و جوی با جماع علماء اسلام و فاضل مشرف
 بلوغ است و علم است و حشر است و زادت و راه حل است و علم است و علم است و علم است
 حشر است و عبد الام است و در عبد اذن علم است و علم است و علم است و علم است
 و هم بالغ است و هم بالغ است و هم بالغ است و هم بالغ است و هم بالغ است و هم بالغ است
 که شریک هم نگاه دارد و در راه مشرف است و هم نگاه دارد و در راه مشرف است
 بودند و وعده او که هم نگاه دارد و در راه مشرف است و هم نگاه دارد و در راه مشرف است
 زودتر در شمع مقدس وار شده که حشر باید بعلاوه این شرط است و علم است و علم است
 تا وقتیکه بر میگردد داشته باشد و علم است و علم است و علم است و علم است
 و چند نفر و جوی هم نگاه دارد و در راه مشرف است و هم نگاه دارد و در راه مشرف است
 بنا بر این بر دهنده و اما آب بر دهنده است و علم است و علم است و علم است
 معطل بنویسد در شمع مقدس وار شده که حشر باید بعلاوه این شرط است و علم است و علم است

آب عسل

چهار

تقسیم بر مکرر و تکرار

ششم

کتاب

برای که یک تغییر بکار اینها کرده باشد عدول بدین مگر یک جزو است و ضرورت و اعراض
 حج تمتع را بر افرموده و طایفان دفعه بعد جزو در شمع مقدس وار شده که کتب و کتب
 و جماع جایز است احرام بر بند حاکم بر این است که باشد یا عذر تمتع مگر در آنچه که
 مثلاً و در القدره و در الحج باشد این بود که آنچه است هم چنان کرد که بنا بر بعضی و اما معتبر
 رد و عذر و دانست در شمع مقدس وار شده که باید تمتع حج کند میان حج و عذر
 در یک سال حرام بر بند از حکم و افضل از علم مسجد الحرام و افضل از اقام و افضل از او است
 میز است این بود که اگر بر آنچه است هم میز است در شمع مقدس وار شده که باید حاکم در حج
 افراد نیت کند بنیک مخصوصه در حشر از نیت یا از دویزه اهل آن باشد این بود که
 جناب حسین هم دم خاک که ملاک رسید نیت کرد و در آنچه بر سرش انداخته بود و در آنچه
 که نیت شد و اسیر بر بندید که میز است و دم و حج را کتب بلکه اگر خواهر میز است و کتب
 متوالی و مشکو آن علم بر چه حد و ملاحظه کن در آنچه صحیح وار شده که کتب حشر نام
 نظر بآن فرمان رسیده بود که حاکم باید در روز عید از عذر و عذر نماید که عذر و عذر نماید

هفت

هشت

نهم

کتاب
 کتب و کتب
 و کتب و کتب
 و کتب و کتب

فكر آدمي اعلم انك قد قاتلت
خودك ومنع خودك خانه شهيد
الشیان

قادر

اشارة بتمليك
واوليتي وخبر الميعم

آمین

金

一

五

بجانب میرزا حسن خان
میرزا حسن خان
میرزا حسن خان

ازین زمانه پیش برین خودن و طهر فشان کشید که شتاب
 هر چه مشکر بود و قمار طهر فشان و جامه بود که با صبح بیجا آمد و در میان صفا و مروت آن
 و آنکه بود در قلمگاه کرد که اگر حاجت داشت شوق دانه و هفت مرتبه میگویند آنچه بنما و مرتبه
 سه کرد و بایست شهادت و با و دا و برید از این دو و تقصیر این بود که اگر حاجت میسر
 میدهند او سر داد و تاج وافر در رکعت نماز و اگر آنها نخواست میگویند او رکعت مبارک از
 دست چپ است خود را در طهر فشان آن رفت و طهر بود که از زبان و بانوان هر که را شکر
 دم فتنه بخور میدان غم و در رکعت نماز و طهر فشان آن رکعت نماز بود که در سجده او بر
 ضعیف شهادت سید و حج طهر فشان شد در شرح خود و در شده که حاجت بایست
 نمایند و نیت کنند و بلبه گویند آنچه بنما و طهر فشان آن غم بود که در شب عاثر از
 با حاجت نماز هر که را شکر و نیت آن همان طهر بود که بعد از برکشیدن بیست و نه از هر نماز
 باشد که شکر خود و بلبه فشان آن بیدار بود که در جواب هر شهادت و سیر شده که از خود شرح
 قدر و در شده که حاجت طهر فشان است و صورتش در بلبه گویند بلند کند این بود که آنچه

پانزده
 شانزده
 هیجده
 هیجده
 نوزده
 بیست
 بیست و یک
 بیست و دو
 بیست و سه
 بیست و چهار

در جواب فزونی شکر الیه که است و هفت مرتبه نغز و در شرح خود و در شده که
 حاجت بایست در نزد خدا و در بلبه گویند و دستها بلند نماید و دعا کند آنچه بنما و نیت کند
 بایست آن غلام سیاه رفت چیزی که بگوید اگر حاجت بایست یک دفعه نزد خدا و سوره و نیت میکنند
 آنچه بنما و نیت کند در سجده که طهر فشان آن غلام سیاه رفت که در نماز طهر فشان شد در شرح
 قدر و در شده که حاجت بایست بعد از سجده و نیت کند تا خوار به بریند و در بلبه گویند
 این بود که آنچه بنما و شب عاثر از اهل بیت و نیت خود و نیت بخور میدان غم و در شرح خود
 و در شده که حاجت بایست هر کسی که در حال الحاح کند و نیت نماید و در سجده که در هر چه شکر
 این بود که آنچه بنما و هم همانا و یک دفعه نیت خود در شرح قدر و در شده که در سجده که در هر چه شکر
 نیت نمایند و بلبه گویند آنچه بنما و طهر فشان آن غم بود که در شب عاثر از
 در چه وقت در همان و قیام که او را بر سر دست گرفت و در دم خدا و نماز بخور میدان غم
 این طهر فشان در نماز او را بگوید که هر چه نیت کند در شرح قدر و در شده که حاجت بایست بعد از نماز

بیست و پنج
 بیست و شش
 بیست و هفت
 بیست و هشت
 بیست و نه

فصل فی بیان
نویس و غیره

اینکه کمال امام
چند روز در حوای کربلا
بود و درین میان

۲
در میان و آب و سر و سر
خوبه جولان میداد و شایسته
نمایند و در آخر راه طریقی
و بعد از و صحرای

در شعله از زبان
که میگوید ایضا
از محمد

اینکه چنانچه که کربلا
را نیک است

شربت در روز نوبت غایب و بدین گونه این بود که آنجا هم همه جسد مقدس تر و در صحرای
برایست بیدار و صحرای ده روز که وقوف نمائید و ایضا که نیک است که این بود که کربلا
از آنکه در حاجت است که بیدار هم برود و چند شب که نماند و از میوه در خواست و در آن
تا نماند و بعد از نماز که بیدار و چشم و ششها بریزد و خلیجها و خور و خور و خور و خور و
بعد از نماز و در میان راه را نظر بعلت بود که اگر از راه و در بغل است و در فکر و نشستن و نشستن
و چند خود که نشستن و نشستن و نشستن و نشستن و نشستن و نشستن و نشستن و نشستن
با آنکه اینجاست هم بر همان نماند و فعل است و خود را نشستن و در جسد مقدس و در حقیقت که استخوان
سینه تر خورده و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت
مقدس از آنست که گوشت و خون بدن را که در راه است و در راه است و در راه است و در راه است
ایضا که در راه است که در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت
بنوعی از اینست که در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت
در شمع مقدس و در شده که در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت
نیز شده و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت

بلکه بعضی تا چهار سال صید کردند و در خوش بکار نبردند و سر و نیک شدند و سر و نیک شدند
بلکه در حضور بیک سر برهنه و عیانت شهر شهر کردینه و حصار و بستان و نیک شدند
بعد از آنکه از راه اشاره دادند و در حضور و بالایش در کار کردن در میان بیک که پراخ و صفا
با هر سر سه چهار فرسخ در چهار فرسخ پاهای دین و اما بالایش سرخ نیک است و نشستن
پناه و در حقیقت و در سال که در این بعد از آنکه بالایش در خون بالایش در این که در این
شده بعد از این که شکسته بود و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت
حقیقت همان جگر بود که حسین و در او و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت
زیادت هر دو حرم و محاورت هر دو در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت
جلد این حرم و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت
فَلَکَ فَوْقَ الْأَعَادِیِّ کَالْغَامِ
وَمِنْهُمُ الْمُحَرَّرَاتُ مِنْهَا الدِّمَاءُ
کَانَ فِی مَرْحِجٍ عَلَى الْکُفِّ الدِّمَاءُ
مَسْلُکُهُ بِالْحَدِیدِ وَالْغَامِ

الحمد لله رب العالمين
خواجه ارغوان محمد شاه

نقد و ستایش
بافاضل الحاجات

五

بجزای غلامانجا خمر شسته باز ایضا روزگار در دست
 لعل کز ناکت غم از غم جلو هم بدر ریاده کردار از بر آفت
 علم صد و چهاره افلاک بر زمر حرکت کام خواه تو به شد خدا تو
 یارب و جوامع آن را بنظر دار که عند لب شعاع کربلا تو
 رفتم خطبه چاره اندک با نوره که صد کتابت دلم در هزار تو
 قال الله تعالى في كتابه المتكافئ احبب الانسان ان يترك صدق
 ظاهر توحید آیه مبارکه آنکه کان میکنند آری که این به سر دار و صاحب اختیار
 که در پیش تو که آنچه اراده نمایند و مصلحت فیض آن که بجز از تو در جنت و احباب
 فاست به نیز اگر به و جوامع و سر دار و سر کرده نه فاصد خدا از بندگان و در طلب
 بندگان از حتم صورت مندر دجه آنکه هرگاه امر بندگی و بنده پروردگار و جوامع که
 مذکوره متعین باشد صورت یافت و عمل آنها کاف و بعد به پیغمبران احتیاج دیگر بنده
 و حال آنکه از حضرت صادق علیه السلام منقول است و منقول است از پیغمبر در او و جوامع
 حدیثی است که هر که در دنیا نماند الا کسر لایه که از آن رو باید که
 باشد و دیگر رعیت و یا امام بود و دیگر نام و چون علت احتیاج بود جوامع

در وجه جوامع

همان علت احتیاج بود جوامع و اینست پس ما و دیگر تکلیف است از امام و دانست
 و صاحب اختیار که در کیز جوامع بخاطر بدو نیست و با هر سنت و جماعت بر آن است
 از آنکه نشان نبوت بر بندگان و جوامع است که نصب امامت نمایند و بنده خدا
 و دیگر معصوم است و بنده خدا و جوامع است که نصب امامت نمایند و بنده خدا
 ایشان اجماع صحابه است میگویند حاکم را بنده خدا و امام دانست و هر که بعد از او
 بنده خدا و جوامع تعیین امام شدند و آن را بر او کار حشر و دفر و کون رسالت شدند
 و همان لحظه البکر بمنزله گفت که هر که بعد از من بنده خدا و امام دانست و هر که
 خدا را بر سر ستید بماند که او را لا اله الا الله است پس شما باید که از بر خدا امام و بنده خدا
 نمایند که هیچ کس نکرده اند و یا همه آنها آن چون ایدر هم گفت که ملا احتیاج امام نیست
 بطلان آنکه هر خلیفه در وقت رفتن دیگر را بر جوامع بنده خدا و امام دانست و هر که
 میدارد که هر که در وقت رفتن دیگر را بر جوامع بنده خدا و امام دانست و هر که
 بر این چیز بنده خدا و امام دانست و هر که بر این چیز بنده خدا و امام دانست و هر که
 انضا و نباشد این تو امام و بنده خدا و امام دانست و هر که بر این چیز بنده خدا و امام دانست و هر که
 اثبات توحید حاکم بنده خدا و امام دانست و هر که بر این چیز بنده خدا و امام دانست و هر که

اینک نصب امام
 است

نباشد نصیحت نافذة نیست بل بحقیقت آید گویم بنای این غیرت را بجای هر کس شریعت
 در ملک آید یکصد چهارده جلگه که در رسم غنیمت بدو و بدو طبع بلایزیر خلد و آورد
 الحقیر بدو که خوب اثبات مقامات این که فیما بین است که حال را که نمایم که شریعت
 و حسن اعمال این بجای رسیده بود که در خلافت رسول و امامت بودند در اول
 که دنیا را و دواعی فرعون بود آمدند و میگفت این غرض است محرم بلکه حلیه کرده است شریعت
 و عیسای که در دست و خوش خود بنیاد و برگردد و انتقام کشد و مسلمانان به محفل
 غنیمت تا و متیکر سید اولیایم قسم یاد خود و این آیه به تلاوت فرمود که آنکه متیکر و
 یقینون عرکنت آری است بگویم محمد کرده است حجتی که در حق خود را و بسیار صریح خود
 عرکنت الله که این آیه به میگرد و در قرآن بنیفا جمع نشینده بودم خود عرض میداد که اگر
 ۴ ملعون چه بدیده بفرماید بر این که در اینجا و غرض در غرض و وجه نیارده نه
 اعوانه الکفران دنیا و آخرت خواهم دست تو شد با اینان بخند اهل بیت عصمت تا بر آید
 او به شکر تو که از اخطا و اشتباه این صحرای حیرت گشت این آیه به تلاوت شد که در این
 آیه به بر میز رفت و شرح در سوره مبارکه اهل آفرینان را در حق را بر آمد و گفت الحقیر
 بنابر این عظمای بزرگ شریعت میگرد و لایزال عیاش فرمود و نظیر آن سخنان و این چنین کرد
 را بر آورد و تو هم جان چنان نباشد عاقلانه قدم زدن و جا ملازم در حق خواهی شد محمد بن

تسبیح است

انشاء
 طعن باین
 در اول بیت

کتب خاندان
 حالت

یوم شریف و کتبه که او که در انقلاب نام کرده بنویسد که در حق خود را در اول حلیه خود
 غنیمت باین در شریعت که چون حسین به میان شدند در حق این شید شد امیری و صد که در حق
 در حق که بر او حضرتان بر طر و شد بکار آن تر و شد حلیه رفته بر این و چنان هم شد و لیکن
 بعد از آنکه امین همان علیها السلام و حلیه شایسته این در خلا شدند بنزد خود و فایده را نام
 و پیش در بیت اهل بیت هر پنج خط میزد که این خط را در شریعت و فاطمه نه بر آمد و در حق
 از این که در حق نان طبع فرمود و در آن پنج قرآن میبافد چون امیری از فاطمه فایده شایسته
 آمد صد تو است آن نان را از حق فرمود اراده افطام غنیمت در آن عین مسکین بر در آمده شکر الله
 یا اهل بیت محمد مسکین را مسلمان و اطعام دهید تا محتاجان را و مؤثر حجت شما اطعام دهید
 در حق نان خود و خود است بید که در اطاعت غنیمت و فقه ام و در حق نان خود بود آن که در افطام
 فرموده و بیت رفته اگر در حق روزی که با آن صاع قمیست با بر قضا به پیشیم این آیه به
 و بنیک افطام فرموده با بر شکر و لیکن طبله یلتم در رسید و حیرت نیست چون شام و در اول حق
 آن شریایان خلق روز را از حق داشتند با یلتم دانند و خوابا که افطام غنیمت رفته و در حق
 محفوفه باز به ستر امیر در رسید و چنان شد که شکر الله و اگر چه بطور کثرت که در حق خود را
 یا علی که در صورت غیره در حق چنان میشد مجمل از چهار امیری و است حسین و در حق

کتب خاندان
 حالت
 کتب خاندان
 حالت
 کتب خاندان
 حالت

بخدمت حضرت رسول الله ص رفت اند چون چشم مبارک رسول مجید بر ایشان افتاد و بر سر سینه ایشان
مقطع شد یکی را بر سینه و یکی را بر شکر کفنه بخانه فاطمه آمد چون چشم مبارک بر افتاد به احتیاج
بلایه گفت بطریق حکایت معلوم بداند و شرکایت امر و در چهار روز است که مردم عطا و فرزندان را
طعام دنیا بخشدیم و با ما از شش پنهان داشتیم پس حضرت رسول ص دست مبارک بر دعا
برداشته گفت اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ مَا اَنْزَلْتَ عَلٰى مَرْيَمَ بَلَّتْ عَمْرٰنَ بَعَثْ
بَارِئًا فَاَوْفِرْ بِرَحْمَتِكَ مَادَّةَ اَنْزِلْتَ بِرَحْمَتِكَ فَاَنْزِلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ مِمَّا مَدَّ فَاَوْفِرْ
بعد از آن بفاطمه عرض کرد که از روی کاران بدر با بشیر و بشیر باند و زن خانه شوهر و دخا
جنبه امیرم نیز موافقت فرموده با محجّه در آن روز دیدید کاره مکتوبه با جزایر که بوشکارت
فرمان آن میوه به پرازیست و قطع کردنت مرغ غنچه بر روی او افتاد نهاد و فرموده تا
هفت روز چاشت و شام اهل بیت از آن بعد و برکت محمد ص در آن روز آن شد
رویشتم به هیئت که یاقوت استخوان که در دست امام حسن بعد دیدنت این
بالین خوشتر بود از کجاست امام عرض کرد که از عالم غیب است یا هیئت حرکت که از دست
آنحضرت بلیز استخوان نامید شد و کاسه را به خورشید حضرت رسالت نهاده فرمود
که اگر از شما غنچه آن کاسه تا بر و زحمت در منزل اهل بیت مانده شنید برادر برادران
که همان ایشان را میوه و نخلان مثل غنچه کور است و برآمده بعد دیدنت آن فرمود که چند

که صرف مال خود غنچه غنچه کند امر فرشتگان گفت زیرا که ترغیب که در آن فعل از آن حضرت
واقع شده بر نفوس آورد و قصد غنچه زیاده از حضرت و کلام ترغیب نایه بر این تواند بود
ان چهار بر کفنه حضرت که کار و خاد و این است سر و در مقصود فرموده دارند و بجز در حوض است
چیز افکار و بشه و از راه حق غنچه بشه و باز در آن روز که طوطا دهها مدینه با کس
صرف غنچه و از سر آن نان جو هم دیدند و بغیر و محتاج دیند و هر یک یک یک حاکم بر آنکه
روض کردن و در حوض صرف غنچه و نیزه و صندل و سوسن و بامیه و بیدار مالک حاکم و نایک
آسرفت و اما آسرفت نیز نایک یا عا ما غنچه در آنجا عجب که مردمان گویند امر غنچه و حال آنکه
امر فرستاد و چون مال در عرض بر و آن آسرفت غنچه مایه که ما الفقه من شیخ فقه
مختلفه بود نفقه کنند در آنجا که آن بشما چنان نزد قاضی حاجت بماند از این نیست شنید از
پس چنان که نور العیث بر جوف و اندر دهن تا آنکه سر حاکم در کعب معارف سر تعلیق و نیزه و نیزه
والا اگر در کفنه بعد دست و ستان به زبان گویم و از اثر در شنید است در مجلس شریف
با در آن حضور که در آن روز که تا به نذر دهن که از آنرا اینک بنظر در محفل آن عرض دارم تا بعد
چهارم تاجر و غنچه بکف مایه و در حوض و قاضی تاجر شد شریف باجه دهد در کعبه و الصلین
کان فها من یافیه هارث کثره الاوراد لکن باهتسار قد بد امر حاکم و عیالها

۲۱۲
 کتاب التلخیص فی التعلیقات
 اسلامی

این کلام را در حدیث
 این کلام را در حدیث
 این کلام را در حدیث

در بیان نزوح حضرت فاطمه بجزئی غیر المومنین علیهم السلام است و در وقت آن طایفه
 و لکن از آنرا عالم عالمی است که این مراد است و در آن غنیمت است یک ماه عزم از سال سیم هجرت واقع شد و از غیر
 فرات از این عباس بن موسی که حقیقا نطفه سفیدی که خلق کرد و آنرا در صلب آدم قرار داد و آنکه آنرا بصلب عبدالمطلب
 نهاد و پس آن نطفه را و نصف کرد و نصف آنرا بصلب عبد الله و نصف دیگر را بصلب ابوطالب نقل نمود و آن سال است
 که متولد شد از عبد الله محمد و از ابوطالب علی علیهم السلام است قول حقیقا که میفرماید و هو الذی خلق من الماء
 بشرا فجعله نسبا و صیغرا و است که آنرا از آب بشری را پس قرار داد آنرا بصلب و صیغرا و است که آنرا از آب و در
 پس نزوح نمود فاطمه دختر محمد البیاض علیهم السلام از محمد است و محمد از علی و حسن و حسین و فاطمه پسند و ظاهر است و در
 مراد از بشر رسول خدا است و مراد از نسب فاطمه و مراد از صلب علیهم السلام است و در روایتی از حضرت باقر مراد از آن
 محمد و فاطمه و حسن و حسین است و کان و بینک قریبا قائم است در آخر الزمان و آنرا کشف الله در معجزه
 که در رسول خدا حضرت امیر فرموده است و فاطمه را بنوعی که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 و در همین موضع که ششتم قبل از آنکه نوبت به طاهر بن محمد رسیده که روی بسیار و الهامی بسیاری داشت که مانند او
 ندیده بود پس بن گفت السلام علیک و رحمة الله وبرکاته ثبوت با نور با جناب مفرقات و بیکره کری سلسله تو کفتم
 اگر ملک این چه خبر است که میدی گفت با محمد بنم سطاویل و موعظم یک از قاضیهای موشی از سرور در کار خود حضرت علیهم
 که تو را ثبوت ویم و اینک جبرئیل از عقب من برسد که خبر بد تو را بگویم ای حقیقا است بنویسند سخن آن ملک
 تمام نشده بود که جبرئیل رسید و گفت السلام علیک و رحمة الله وبرکاته یا نبی الله پس جبرئیل خبر سفیدی از خبرهای
 بهت برت فیم داد و در آن دو سطر از نور نوشته بود کفتم ای حبیب من جبرئیل این خبر را این نوشته است حبیب جبرئیل
 گفت با محمد چون حقیقا باحوال خلق مطلع بود تو را از جمیع خلق هر که بد پس تو را برسانت خود شناسد و بعد از تو بر نیاید
 خلق از خبری تو بر اداری و دیگری و مصاحبی و امانی پس دختر فاطمه را بنوعی که نمود کفتم ای حبیب من جبرئیل که گویت

که دارا سردار است نامش را کردند و آقامه نام نمودند حتی در بارگاه قدس که خارج طالع است سرای قدس را هم بر آنوی ختم
جنت و ملک بر او میان نمود میکنند گوی عزای اشرف اولاد آدم است حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه در بیاض
در ازاجیه قدس بیرون آمد و میفرماید و اقامت لك المائمه في اعلى عليين وطم عليك الخور العيين یعنی بر پادشاهان
مانندای تو را در اعلا علیین و طاعت کند در حوالی بهشت بروی خود و در زیارت مخصوصه اول حبیب بن محمدان مذکور است
اشهد لقد افترقت لي المائمه اظهله العرش مع اظهله الخلائق و سكان الجنان و البر والبحر و البرية
میدهم که سبب ریختن خونش را بر سر در آمد عرش خدا و جمیع اظهله خلایق و جمیع ساکنین بهشتها و صحراء و دریایا و جانوران
میخوانند اظهله انزاله که در میان خود را از کرب باز دارند در وقت که صدای نعره و خوشی حضرت فاطمه را شنیدند که
بر افظولم نشسته بود یکصد و بیستم ارصدای نعره افظولم چنان بخروشید که گوی که کمر بر نیاورد و منگنه که موی کلندر ضبط
آن غلبه نمود بسبب غلظی که بر فاقین آنحضرت نموده بود تا اینکه حضرت جبرئیل را فرستاد که ببال و پرهای خود را بر فروان بند
از جهت حرمت پیر آخر الزمان که سبب ترجمه بر این است رویه را شفاعت نمایند و این است سبب کسب بر مصایع
ایشان استحقاق احسان خداوندی خوانند حتی سبب نیاید که خود را مستحق بهشت خوانند خود و سبب زیارت افظولم
نشسته بکنه بر مندی مستحق حجتی و عمره خوانند بر سر جبرئیل این عوض کرد با محمد خداوند عالم را اگر کرده است که انهم
نور که نزوح نما در زمین فاطمه را بهشت و بهشت را که حقیقتا که است خواهد کرد ایشان دو پادشاه را که بکینه و بکینه
طیبت خیر فاضل در دنیا و آخرت را بگویند خدا سو کند که ملک هنوز از نزد من بالا نرفته بود که دوست بر در زدی این بود
کیفیت مزاج ایشان در جهان و اما در زمین صاحب کشف الغم از مناقب آرام سلمه و سلمان و عیسی بن عیسی را روایت
کرده است که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها بکینه بیرون رسید که بر کسوف خورشید و احبال مال و ثروت و شرف و عزت
آنقدر را خواستگاری نمودند و هر یک از ایشان که اظهار این امر را می نمودند حضرت رسول بوی مبارک خود را از او میگردانید
و اظهار کرات می نمود تا آنکه هر یک از ایشان که آنحضرت را بر او شکایت و از جمله آنها که خطبه کرده بودند او بگویند
حضرت در جواب او فرمود امر او با خداست و بعد از او عمر خطبه کرد حضرت همان جواب را فرمود روزی که بر او و بعد بن معاذ

در سجده بر او

در سجده بر او نداشتند بودند سخن فاطمه زهرا را بیان آورند او بگفت اشرف خورشید خواستگاری کردند حضرت زهرا را
فرمود امر او با خداست اگر خواهد او را نزد من نایب خواهد کرد و علی بن ابیطالب و در این باب سخن گفتند و کسی نیز در این باب سخن
سخنی گفتند و میگویند که چیزی مانع او است بهر که شکستی و او در نفس خود چنین تصور نمیکند که خدا رسول او فاطمه را
برای او حسن نموده اند و شومر نمیدهند پس او بگویند و بعد بن معاذ گفتند بر چنین بودیم نزد علی و کعبه را تکلیف نداشتیم
بگویند که فاطمه را اگر شکستی او را مانع باشد ما در این باب و بعد گویند پس بدو است سلمان هر سه بر او نشسته و نگاه
آنحضرت رفتند و آنحضرت از خانه نیافتند در انوقت حضرت شتر خود را برده بود در باغ مروی از انصار و بیک سینه و اجرت
موجب آن باغ شدند و خدمت آنحضرت رسیدند فرمود برای چه حاجت آمده اید او بگفت ای ابوبکر من هیچ خصلتی از
خیرت نگذاشته ام که تو بر دیگران در آن خصلت سبقت گرفته و تو میدانی های خود را نزد رسول خدا سبب خواستی مصاحبت
و امنی و سبقت در اسلام و جمیع اشرف خورشید و حضرت فاطمه را خواستگاری نمودند اجابت نمود و فرمود امر او
با خداست تو را چه مانع است که فاطمه را خواستگاری نماه کلان قلم نیست که خدا رسول او آنقدر را بر او نگاه داشته اند چنان حضرت
امیر این کلمات را از ابوبکر شنیدند شک از دیدهای مبارکی فرود گشت و فرمود اندوه مرا نماند کردی و دردی که در سینه فاطمه
بهیجان آوردی کدام شخص است که فاطمه را خواهد و لکن باعتبار تنگ و تنگی سرم میکنند از اظهار این امر پس ایشان آنحضرت را فری
کردند که خواستگاری نمایند پس آنحضرت شتر خود را گرد و نگاه آورد و دست و علی بن خود را پوشید و متوجه خانه حضرت رسول
گردید در انوقت آنحضرت در خانه ام سلمه بود چون حضرت امیر و در خانه را زود ام سلمه گفت کیست بر در خانه حضرت رسول فرمود
بگو داخل خانه شو این شخصی مردی است که خدا رسول او را دوست میدارند و او خدا رسول را دوست میدارد ام سلمه عرض کرد و پدر و مادر
خدا را تو بدانی گفت کیست که در حق او چنین میفرماید و هنوز او را ندیده حضرت فرمود چه شکایت بشی ای ام سلمه این شخص مردی است
که سخاوت ندارد و از جا بدر نمی آید این شخصی برادر من و پسر عم من و محبوب ترین خلق است نزد من ام سلمه گفت پس چرا جستم
و مبارزت نمودم برای کشودن در و پام بجایم پیچید نزدیک بود که بسر در آم چون در را کشودم دیدم علی بن ابیطالب است
و بگذاشته اند داخل خانه شد تا آنکه داشت که من در پرده خود را حجت کردم پس داخل شد بر رسول خدا و عرض کرد السلام علیک

پرسوالات و مسائل و برکت حضرت رسول فرمود و علیکم السلام یا ایها الحسن بن حسین ام سلمه گفت پس آنجا نیت و بسوی زمین نظر میکرد و چنان میگوید
که حاجت دارد و در اظهار آن شرم میکند و سر خود را بر افکنده است بسبب حیا از رسول خدا پس حضرت رسول بعلوم نوبت داشت و گفت
چه در مضرت دارد فرمود ای ابی الحسن چنان میدانم که تو برای امری آمده حاجت خود را بگو و آنچه در مضرت دارد اظهار نما که جمیع حاجت تو نزد من آمده است
پس امیرالمؤمنین عرض کرد پدر ما دم ندای تو باد و نیت دانی که مرا از غم خود احوال و فاطمه بنت اسد رفتی و در وقت که من طفل بودم
و از غذای خود مرا غذا دادی و با آب خود مرا آب نمودی و نیت من از پدر و مادر مرا بر تری و حقیقتا مرا برکت تو هدایت کرد
و مرا نجات داد از آنچه پدران و عموهای ما در آن بودند از حضرت و شک و سرک و توبه یا رسول الله و خرد و خیره من در دنیا و آخرت
یا رسول الله حقیقتا با وجود اینکه بسبب باردی مرا تو بخوانی که بچه خفا باشد و زوجه داشته باشم و آمده ام بسوی تو در حالتی
که خطبه کنده ام و دختر تو فاطمه را یا رسول الله آیا او را من نزدیک میکنم ام سلمه گفت چون حضرت رسول اینکلام را شنید خوشحال
و شاد شد و بر روی آنجناب بنم نمود و فرمود یا ابی الحسن آیا چیزی داری که او را تو نزدیک نمایم آنجناب عرض کرد پدر ما دم
فدای تو باد که سوگند که بر تو حقیقت چیزی از امر من نمیگری دارم و زهری و شتری که آن آب میگویم و دیگر اینها مالک چیزی
نستیم آنحضرت فرمود شتر خراج الیه نیت و در جاده بسیل آنه که آن معانه میکند با دشمنان خدا و شتر آید که بچه بخشد
خود و او هر خود و در سفر آب خود را آن حد میماند و لکن نزدیک میکنم فاطمه را بتو یا نره و آن را ضعیف را بگو حسن بن مجاشع
و هم بعد کیفیت نزدیک آسانی را برای آنجناب بیان نمود و فرمود ای ابی الحسن که سوگند که ملک یعنی ملک بشتر نزدیک هنوز بالا رفته
بود که دوست بر در زدی بیا ای ابی الحسن که امر بر در کار خود را در باب تو جاره خواهم نمود بر دل و گوشت من نیز از غلبه تو بر دل
من کنم بسوی سجد در حضور مردم فاطمه را بتو نزدیک نمایم و از فضیلت تو ذکر خواهم نمود آنچه را که باعث رستنی دیده است
تو کرد پس آنجناب فرمود من از نزد آنحضرت بیرون آمدم و بر عت متوجه مسجد شدم در کمال فرح و خوشحالی پس ابو بکر و عمر بن خطاب
و کشفند چه خبر داری گفتیم رسول خدا نزدیک نمود پس دختر خود فاطمه را و خبر دادم که حقیقتا در آسمان آنقدره را بخته نزدیک نموده است
و اینکه رسول خدا است که میاید در حضور مردم فاطمه را بمن نزدیک نماید و این اظهار فرح و شادی کردند و با من سجد کردند و من
بمیان مسجد بر سینه بودم که حضرت رسول با منی شد و از روی مبارکش انرش دی و خرخر ظاهر بود و او فرمود بسال که نماند صاحب

و انصار را

و انصار که جمع شوند چون جمع شدند پس آنحضرت بر یک پایه منبر بالا رفت و حمد و ثنای خدا را بجا آورد پس فرمود ایها المسلمان
در این روزی که من را آمد و مرا خبر داد که حقیقتا ملک را نزد بیت المعجز جمع نمود و همه را گواه گرفت بر آنکه نزدیک نمودن خود
فاطمه و دختر رسول را به بنده خود علی بن ابیطالب و امر کرد که من فاطمه را در زمین نزدیک نمایم و با او را گواه کردم بعد از آن
ای ابی الحسن بخیر و خوشحالی کن فاطمه را برای خود پس آنجناب برخاست و فرمود الحمد لله استکمال الایمان و الایمان
و لا اله الا الله شهادة تبلیغه و رضیه و صلی الله علی محمد و آله و صلواتی من لطفه و تحلیله و نیز محمد بن حذاف
برای شکر نعمتها و حمد ثنای او در شهادت میدهم بصدافت خدا شهادتی که بر سر باد و موجب رضا و خوشرویی
شود و صلوات خدا بر محمد و آل او و صلواتی که موجب مزید قرب و منزلت او گردد و و لا نکاح فیما امر الله عز وجل به
و جلسنا هذا فیما قضاه الله و اذن فیه و نزع الرجل لوریت که خدای عزوجل امر کرده است ای و پسندید
آمر العیسی جمع با نقضی حقیقات و اذن داده است در آن و قد زوجنی رسول الله ابنته فاطمه و جعل
صدا قضایه و عی هذا و قد رضیت بک فاستلوی و یقیق که نزدیک کردی رسول خدا و دختر خود فاطمه را
و هم او را این زردی من فرار داد و بر دایت دیگر با نفع در کم کردید و از من رضایت بدین صدق پس آنحضرت پرسید
پس سلمان از آنحضرت پرسید که نزدیک نمودی فاطمه را و فرمود پس سلمان گفت صد برکت و هدیه برای من و بکنند
نفره امور ایشان را و بر دایت کشف الله چون همای و انصار که حضرت رسول ایشان را حضار نموده بود جمع شدند حضرت رسول
خود بنف خطبه خواند پس سلام الحمد لله المجد و البیعت المعبود بقدره المطاع سیلطانیه المرویه
من عذبه الموعوب الیه فیما عنده الثانی فی امره فی امریه و سمانه بن محمد ثابت از برای خداوندی
که حمد شده است بسبب نعمت خود و پرستیده شده است بسبب قدرت خود و اطاعت شده است بسبب سلطنت خود و پرستیده
شده است از عذاب و غیبت کرده شده است بسبب نعمتانی که نزد او است و انذرت امر او در زمین و آسمان او الذی
خلق الخلق بقدر دینه و میترسم با حکامیه و اعتراف بدینیه و اگر معصیتیه محمد علیه السلام ندا میدی که
آفرید خلق را بفرست خود و غیر او این را با حکام خود و گرامی داشت این را بدین خود و اگرام نمود این را بسبب غیر خود

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمَاءَ نَبْأَ الْأَحْفَاءِ وَأَمْرَ الْمَقْرَمَاتِ وَشَجَّ بِهِ الْأَحْجَامَ وَالْمَاءَ الْأَنَامَ فَجَاءَ تَبَارَكُ اللَّهُ
وَتَقَالِي جَدَّهُ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا جَعَلَهُ نَبْأً وَصَرًا وَكَانَ ذِيكَ قَدِيرًا بَرَسِيكُهُ حَقًّا
 کرد اینده است بزنج را بسبی لایق داری و چو بپسند و فلک گردیده است بزنج را حرام بسبی لایق و الزام کرده است بان
 انام را پس فرموده است خداوندی که مبارک است اسم او بلند است عظمت او واد است آنکه آن که فرید از آب سیرا بر گرداند
آز آب و فرات نجات دوده است بر و کار و صاحب قدرت فام را فیه بحری علی قضایه و قضایه بحری علی قدره
فَلِكُلِّ قَضَاءٍ قَدْرٌ وَلِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلٌ وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ بِحُكْمِ اللَّهِ مَا يَشَاءُ وَبَشِيتٍ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ
 پس امر خدا را بر مشود بر قضا او و قضاء او جاری شود بسوی قدر او پس از برای هر قضیه قدرت و از برای هر قدری اجابت
 و از برای هر اجابتی تموم می کند خدا چیز را که خواسته شد و ثابت می دارد چیز را که خواسته شد و وزند او است اتم
 الکتاب ثم انی انشدکم انی قد رجعت فاطمة بن علی علی اذیعما فی منقلا فصید ان وخی بذلک علی
 پس من شرا که او بگیرم بدینیکه من بزنج نمودم فاطمه را بعل بعد از چهار صد مثقال نفقه اگر راضی شود علی و انجاب را از نانا
 غایت بود و حضرت رسول او را برای حاجتی فرستاده بود بعد امر نمود رسول خدا با حضراتی که در آن بسر بود یعنی فرما
 قدر از آنکه طلب شود پس فرمود انتم یوا انما لکنه در این انا بودیم که علی حاضر شد پس رسول خدا بسوی انجناب می
 بعد فرمود علی حقتا امر فرمود که فاطمه را بزنج نمایم و قد رجعت علی انما لکنه فی منقلا فصید ان وخی
 قال رضیت یا رسول الله یعنی بزنج نمودم بنو او را بعد از چهار صد مثقال نفقه اگر راضی شدی انجناب عرض کرد رضی نمودم
 از رسول خدا پس برخاست و مسجد دمشق را آورد پس رسول خدا فرمود حقتا امر فرمود در پیشا خبر بسیاری که بگریه شد و بسیار
 کردند در شام آنس کوی بعد سوگند که خدا پرورد آورده فاطمه خبر بسیاری و آن کافی از حضرت صادق موقوف است که حضرت فاطمه
 عرض کرد بخدایت رسول خدا که مرا بزنج نمودی بعد از آنکه است آنحضرت فرمود من تو را بزنج نمودم بلکه حقتا تو را بزنج نمودم و در آن
 و خمس دنیا را صدق تو قرار داد و اونی که سموت در این باقیه و آن اهلای مومنی را از حق بن عار و ابی بصیر حضرت صادق را
 موقوف است که فرمود حقتا ربع دنیا را صدق حضرت فاطمه قرار داد پس ربع دنیا از امانت و بهت و پیش اینتر خدا و قرار داد

و شمعان

و شمعان خود را داخل می کند در پیش و دوستان خود را داخل می کند در پشت و ادب است صدقه بگری و بر سر حق او و وزند
 فرون اول و انصباح الانوار را این عیاس موقوف است که پیغمبر فرمود و گفت امیر علی حقتا فاطمه را بزنج نمود
 و زمین را حرام و قرار داد و یک کسی که بر روی زمین راه رود و تو را دشمن دارد و برادر حرام است راه رفتن بر روی زمین
 و حضرت امام محمد باقر و در عین فرموده که حقتا قرار داد و حقه حضرت فاطمه از جناب علی علیه السلام موقوف است
 بهت و چهارم بر روی زمین فرات و نیل مصر و نهروان و نصر بلخ و توانی محمد بزنج نماند او را به پانصد درهم
 ناستی پس برای امت تو **موقوف** که باب از این اخبار شخصی شد که حلال بودن آب است مبدل آب از نه فرات و راه رفتن
 بر روی زمین موقوف بر رضای حضرت فاطمه انصاف به آن آن حقه را راضی شود که نور چشم حضرت امام حسین علیه
 و اعطای کوی و از پشت لشکر زبان خود را بخاید و بعد از آنکه بفرماید قطره آب من دمید که جگر من از تشنگی کباب
 در جواب گویند که قطره از آب فرات نخواهی چشید تا مرگ را بر نسی از روی غصه بعد از غصه آه و اوطای می
 عبید الله نوشته بود بر من سعه که آب را بر سرکان و هوکان حلال کردم و بر حسین حرام کردم این سزاوار
 که آب فرات که در صدق ما و پس است بر سرکان و هوکان حلال است و بر نور چشم حرام و آن اهلای صدق
 مسند از ابراهیم بن زیاد موقوف است که از حضرت صادق مسمی شدیم که فرمود اگر دشمن علی بن ابیطالب نزد آب
 فرات رود و آن آب را بسیاری بعضی بر بالای بعضی ریزد پس آن شخص شریقی از آن آب بنهد و بسلم که گوید
 و بعد از آنکه مبدل آن حقه گوید آن آب و بمنزله کوی میانه یا خون مسفوح یا کوی حوک جوابد بود ای شیعه
 تا قل ما آیا امیر المؤمنین راضی است که نور دیده اش حضرت امام حسین را با پیشا بلبسته در کنار فرات بکشد
 و این و من شیخ اینان از آن آب فرات بنوشند در کمال زیاده از او در حق موقوف است که گفت فرمود
 حضرت امام جعفر صادق بودم که آنحضرت آب طلبید چون آب رسید دیدم یک از رویه های مبارک را در آب ریخته
 فرمود ای داود خدا لعنت کند کننده حسین را و هر بنده که آب بنوشد و آنظلوم را بکافرا آورد و لعنت کند
 بر قاتل او حقتا مبنویسد در نامه عمل آن بنده صد هزار حسن و محو می نماید از نامه ستمات او صد هزار گناه را و بگوید

برای او صد هزار دریم و ثواب او مثل ثواب کسی است که صد هزار بنده در راه خدا آزاد کرده باشد و حقیقتاً محو میگرداند آن بنده
در روز قیامت بادل سرد و خشک حرارت قیامت بر او تاثیر نماید از بصلای خدا و عزت نوم ای ابا عبد الله که سبب
مست کردن جنابت در همین تریب است و لعن کردن بر قاتل چه مقدار ثواب حضرت رب الارباب است
میفرماید پس سر از تربت برای شیعیان است که در همین نویسنده آن آب جگر کباب جنابت را بخورند مگر نهند و در
آتش این غم خود را نوزانند و مشک از دمیای خود مانند حضرت صادق را بجا نهند بلکه قطع نظر از این ثواب
بر نمره اولوالالباب لازم است که همیشه جگر خود را از غم بکشند آنجناب کباب نمایند باری کلام در ترویج
حضرت فاطمه است بجناب امیر المؤمنین پس بعد از ابراهیم عقد در مسجد رسول خدا اکفرت بر دین کف الله
بخانه خود مراجعت نمود و حضرت امیر فرمود ابراهیم الان بر دوزخ خود را بفرستی و منی آنرا سوار مانند کرد
تو و تو حرم فاطمه را بنیم پس رفتم و آن زهر را بنگاهان بهیت چهار صد درم فروختم و آن نقد را بخدمت اکفرت آوردم
و اکفرت بقیه از آن را برداشت و با بویگر داد و فرمود از این وجه مدار که خانه فاطمه را به این و سلمان و عیال
درستاد تا بچرا که ابو بکر بخرد بر دارند بخانه آورند ابو بکر گفت آن دراهم نیست و سست درم بود پس فرستاد
خریدم و بالشی از پوست که در میانش لیف خرم بود و عیالی چیزی و مشک از برای آب و بر دوزخ می آید و در طرف
از برای آب و فزنی معری که در میانش نشستم بود و آنرا را برداشتم آوردم در پیش روی اکفرت بر زمین گذاشتم
چون اکفرت با بنظر نمود کریت و مشک از دمیای مبارکش جاری شد بعد سر خود را بجانب آسمان بلند کرد
و فرمود خداوند مبارک کردان برای تو می که معظم طرف لبان سفال باشد و اکفرت باغه دراهم باز زد
ام سلمه گفت و فرمود اینها را نگاه دار حضرت امیر فرمود بعد مدت یکماه گذشت که در این باب اکفرت
سخن گفتیم از روی شرم و لکن هرگاه با اکفرت در غلظت می نشستیم میفرمود ابراهیم چه نیکی است نزد تو
تا دیش ای ابو بکر که نزد کرده ام بنویسین زبان عالمیان را و بعد از یکماه برادرم عقیل نزد من آمد و مربوط
دیگر با اتفاق جعفر آمدند و من گفت ای برادر از هیچ چیز چنین شادانم مانند شادی ترویج نمودن فاطمه

در خدمت

در محمد ابراهیم چرا از اکفرت سؤال میکنی تا فاطمه را بتو عطا کند و دیده ما بزفافش روشن گردد و آنجناب فرمود که او کنایه ای برادر من
میخوانم و لکن حیای مانع است از اظهار آن بخدمت اکفرت پس عقیل مرا گویند داد و برداشت و با اتفاق هم میفرستد تا بخدمت حضرت رسول
رسیم که در آنجای راه ام امین را دیدیم و این مطلب با او اظهار نمودیم ام امین گفت بگذارید در این باب منم با حضرت سخن گویم که سخن زبان
در این باب حسن واقع است تقوی عالیه ام امین بکثرت و بزرگام سلطنت و این مطلب با آن فخره اعلام نمود ام سلمه این
مطلب را بسیار زبان اکفرت اخبار نمود و با اتفاق رفتن بخدمت حضرت رسول و در وقتی که اکفرت در حجره عیال بود و نکست
اکفرت عرض کردند که پدران ما فدای تو باد هر رسول خدا ما برای امری جمع شده ایم که اگر خدا چه در حیات باشد دیده
بان روشن بگردید ام سلمه گفت چون نام خدا برادریم اکفرت کریت و فرمود که است مثل خدا چه تعقیق نمود و در وقتی که نرم
نکند پس بگردید و بیاورد و در این خدا و اعانت کرد و مال خود حقیقتاً مرا فرمود که کثرت دهم او را بکافه و تربت که حقیقتاً
آنرا از قضایات زمره بنا کرده است که در آنجا نیست و قعی بنماید ام سلمه گفت پس بگفتم پدران ما فدای تو باد
یا رسول الله هر چه در فضایل خدا چه بیان فرماید همه حق است و او بر حجت پروردگار خود و اصل گردیده است و بکر نه می آید رسیده است
و حقیقتاً که او را کرد اند برای او نعمتهای خود را و جمع نماید بر حجت خود در میان ما و او در درجات بهشت یا رسول الله اینک برادر تو
در دنیا و پس از منم و در نسب عیال اطاعت دوست دارد که زوجه پس با تو تسلیم شود اکفرت فرمود ای ام سلمه چرا به خود
از من سؤال نکرد ام سلمه عرض کرد حیای مانع است ام امین گفت پس رسول خدا من فرمود برو عیال را حاضر حضرت امیر فرمود
چون ام امین مرا طلبید بخدمت اکفرت رفتم و زبان اکفرت رفتند و من نشستم و از شرم سر بریزم افندم پس حضرت رسول فرمود
میخواهی زوجه تو را بتو تسلیم نمایم پس منم در همان حالت که سر خود را بنیز افکنده بودم عرض کردم یا پدر و مادر فدای تو باد پس
اکفرت فرمود متب یا فدا است فاطمه را بتو تسلیم نمایم پس از خدمت اکفرت شد و درون آمد و اکفرت رفتن خود را
طلبید و امر نمود که حضرت فاطمه را بنیت کنند و او را خوشبو کردند و حججه از برای او فرستادند و از قیمت زهره که با من
سپرده بود ده درم گرفت و آنرا اکفرت امیر المؤمنین داد و فرمود اینها را بروی و شک بخور پس فریدم و بخدمت
اکفرت آوردم پس اکفرت دست مبارک خود را بر زهره و سفره از پوست طلبید و بدت مبارک خود را در روغن و شک را

ممنوع نمود تا آنکه بکمال سخت پس فرمود باطل هر که را بخوانی بطلب منی بسوی سجده رفته که اصحاب آنحضرت در سجده بودند گفتیم
رسول خدا شما را طلبیده است بیا بیاید پس همه برخاستند و متوجه خانه آنحضرت شدند و منی بر شستم و بوقت آنحضرت عرض کردم که
چرا که بسیاری آمده اند پس آنحضرت دستمالی بر روی آن سفره کشید و فرموده کسی دهکس یا در چون طعام بخورند و برون نروند
از طعام چیزی که نمیشد تا آنکه مقصد مردوزن از آن طعام خوردند بیک آنحضرت و برودیت دیگر ندای حضرت امیرالمومنین
با عجز آنحضرت جمیع اهل مدینه و اطراف آن رسید و مردم از باغستانها و غلستانها و در اعتبار خود متوجه خانه آنحضرت شدند
و از برای ایشان طعام در سجده افکندند و همه از آن طعام خوردند و سیر شدند و عدد ایشان زیاده از چهار هزار گرس بود
و ناسته روز میآمدند و از آن طعام بخورند و چیزی که نمیشد بعد حضرت رسول بروایت کتاب بولد فاطمه از این باب
امر نمود و فرمود عبدالمطلب و زنان حجابین و انصار را که بروند نزد حضرت فاطمه و مصاحب او باشند و شادی کنند
در جز خوانند و بکسر گویند و بچند کنند و لکن نمکونه آنچه را که حقیقا رضایانند پس بروایتی آنحضرت بزنان خود امر نمود
که فاطمه را زینت کنند ام سلمه از حضرت فاطمه پرسید یا نرود تو بوی خوشی که از برای خود و خیره نموده باشی آنحضره
فرمود بیا پس نیش آورد و قدری از آن نیش در کف دست من ریخت بوی خوشی است نام نمودم که هر که چنین بوی استنشام
نکرده بودم پس از آن آنحضره پرسیدم که این بوی خوش از کجاست فرمود و حیة طی خدایت پدرم رسول خدا میباید و پدرم
میفرمود اگر فاطمه بالش از برای غم خود بنده از من بالش میباید ختم و حبه بر روی آن می نشاند و چون برین میباید از برای
جامهای او چیزی میریخت آنحضرت مرا امر میفرمود که آنرا جمع نمایم پس حضرت امیر از نب آن از حضرت رسول پرسید
آنحضرت فرمود که این شخصی جبریل بود که بصورت و حیة میباید و این عنبر است که از میان بالهای جبریل میریخت و برودیت
حضرت فاطمه کلاه نیز آورد که کلاه بان عطر بندیده بودند ام سلمه پرسید که این کلاه را از کجا آوردی حضرت فاطمه فرمود
چون حضرت رسول نزد من قبوله میکرد و من عرق آنحضرت را گرفتم و در این نیش ریختم و این کلاه از عرق آنحضرت است چون
وقت آن رسید که حضرت فاطمه را بخانه امیرالمومنین میبردند برودیت تبریداب که مؤلف از غلامی عامه است حضرت
رسول امر نمود با ساسه که ابوبکر و عمر را بطلبید بعد آنحضرت حضرت فاطمه را طلبید و فرمود این زمان و وقت است که بروی

بخانه شوهر خود

بخانه شوهر خود علی ولی که مخلوق است از طینت نبی آن آنحضره عرض کرد که امر خدا و رسول او است پس آنحضرت فرمود چهار خود را حاضر
پس آن معصومه دایمه گریان و اهل خانه شد و یک استیاء و یک قطعه قطعه و یک کوفه کوفه و یک حبه حبه از یک خرباز و یک پاش
از پوست که در میانش لیف خرمای ریخته بودند یک چادر وصله دار و یک کاسه از چوب و یک ماسک برآورد و عرض کرد
یا رسول الله جمیع مایملک من اینهاست پس آنحضرت فرمود برادریه چهار میمید که پاک و پاکیزه است و دختر خاتم پیغمبران است
خوب فریاد است که برود بسوی خرب فرینی بعد بگوشت چشم است نه نموده که برادرید و خود آنحضرت بفرغ نفس خود استیاء
بدوش خود کشید و ابوبکر حصار را برداشت و عمر بالش را برداشت و ساسه کاسه را برداشت و حضرت فاطمه لعل را پوشید
و چادر وصله دار را بر خود پیچید و سواک را بدست خود گرفت و اما ساسه که حضرت امیرالمومنین برای خانه عروس حیده
بود برودیت و هم برین و ب فرشی این بود انیشاد و مل لیتین و نصب خشیة من حایط الحایط للشیانة
و لبط اهاب لکشی و محدة لیف بجران اساس این بود که ربک نرمی در خانه پس کرده بود و یک چوبه از دیوار
خانه بدیوار دیگر آتخانه قرار داده بود که جامه بران افکند و یک پوست کوفندی فرشی کرده بود و یک پشتی
از لیف خرمای برودیت تبریداب ساسه قبل از حضرت بخانه حضرت امیرالمومنین رفت ساسه گفت چون آتخانه را
با نوضع دیدم و تفکر نمودم که باری که میآوردیم که گریه من صدای گریه من به سجده مبارک حضرت رسول رسید فرمود ای ساسه
گریه میکنی ساسه عرض کرد که گریه من برای فقر فاطمه بود آنحضرت فرمود همین قدر بکنه کسی که میباید بسیار است و چون متوجه خانه
امیرالمومنین شدند پس حضرت رسول بروایت جابر ناله خود را طلبید و حضرت فاطمه را بران ناله سوار کرد و برودیت بران
شهباء خود سوار کرد و سلمان مدار آن ناله را گرفت و بغداد و حواله این اطراف آن ناله را گرفتند و حضرت رسول
با حمزه و عقیل و جعفر و سایر اهل بیت با شمشیرهای برهنه از عقب آن ناله روان شدند و روایت حضرت رسول از شش
روی آن ناله روان شدند و در هر سجده اند و ام سلمه زوجه حضرت رسول ابن جبر را بخانه سیرت یعقوبی آتیه جاسا
و اشکر ناله منی کل حال لایق یعنی زانی که بمسایه و همدوشان میند حضرت فاطمه روان شوید آن ناله را
که برود کار علی اشغ انعام نموده است از برداشتن کردات و آفات ارضی و سماوی فقد هدا الله علیکم

انفسنا وبت الشكوت یعنی بقیق که بهت نمود ما را خداوند عالم بعد از آنکه کار خود بدیم و بلند نمود ما را برود کار آسانا و سیرت مع جبر
لنکاد الودی تقدی بعتات و حالات یعنی و برود بهترین زبان عالمیان که فدای او بدعانت و حالات یا بایست
من فضلك ذوالعلی بالوحی منه و التوسلات ای فاطمه ای دختر کسی که تفضل داده است او را خداوندی که صاحب علو
بروحی که نازل است از قبل او و رسالاتی که آورده است از قبل خداوند عالم بعد عالت این جزا خواند یا فیضه استنزل المعایر
و اذکرک ما احسن فی الحاضر یعنی زبان بجزای خود را برپوشانید و ذکر نماید آن کلماتی را که نیکو بوده است در حضور
مردمان و اذکرک رب التائید یعنی بدین مع کلی عید شاکر و یکیند برود کار نامس را بر کار تفضیل او اما بر دنیا
خود با برنده شاکری و الحمد لله علی افضاله و الشکر لله العزیز العفاد و عهدت است از برای خدا را فضل او و نعمت خود
و شکر از برای هدایت که صاحب عزت و قدر است سیرت بهما ما الله اعطی ذکرها و حصتها منه بطه طاهر
یعنی برود با فاطمه بکانه زوج او از برای خدمت شکر بسیاری که عطا فرمود و یاد نمود و ذکر فاطمه را و تفضیل او را بر زوج کسی
پاک است و پاک کننده است مردمان از لوث معاصی بعد حصه و در عین این جزا خواند فاطمه خیر فیما البقر و من
لها و جده کوحیه العزیز یعنی فاطمه بهترین زبان بشر است و فاطمه کسی است که روی او مانند روی ماه است فضلك الله علی الودی
یفصل من خص یای الزمیر بوجتها تفضل داده است تو را از فاطمه بر هر طریق بسبب فضل کسی که مقصود شده است باین
سوره زمر شاید مراد از این آیت یک امتن هر قانت و ابی ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء و اذکرک الله
و جده باشد و گویند ذوالجلال الله فی فاضلا اعنی علیا خیر من فی الخضر بوجتها نور از نور خود برود چون فاطمه
تفضل کنیم از آن جوان علی را که بهترین حاضر است فی سیرت جاراتی بها فانها کرمه نیت عظیم الخطیر غیر بر سر
نماید ای خداوند من و بها یکان من فاطمه زیرا که آنخنده گریه است دختر کسی که عظیم است قدر و منزلت او و بعد عاده
ماده سعد بن معاذ این جزا خواند اقول قولاً فی ما فیید و اذکر الخیر و ابی به بجز میگویم قولی را که در آن قول است
و ذکر میگویم خیر را و ظاهر بنمایم از آن محمد خیر بنی آدم ما فیهم من کبر و لایسته بجز تفضل بتمام
خود شناساند رشتد ما را با بر جفتا و راجری خیرده و نحن مع بنت نبی الهدی ذی شرف قد اکت فیه

بجز ما بدیم

بجز ما بدیم با خیر سبزی که برای هدایت مبعوث شده است و آن سبزه صاحب شرافت و تحقیق که شرافت ملکین باشد
در او نه در دوقه مشاخصه اصلاً لما اودی شتیاً یکنه بجز اصل لب فاطمه واقع است در او و در آن سبزه
طبیعت مرفعه عالی پس نمی بینم چیزی که بجز آن در ذکب اصل فاطمه باشد که رسول خدا و اجداد طاهریان آن نبیند و آن زمان
و یکر سبزه ترجیح بیکرند اول است از هر چیز را بعد بیکر کشفند و در آسانی راه برویت موسی جعفر صاحبی بسیار
از میان هر امیثینند پس ناکه جبریل با هفتاد هزار ملک فرو آمدند و میکائیل با هفتاد هزار ملک فرو آمدند حضرت رسول الهی
پرسید که برای چه طلب بر این فرود آمده اید عرض کردند ایم برای رفاه فاطمه و عیال جبریل و میکائیل بیکر کشفند
و ملکه ابان موافقت نمودند و حضرت سرل نیز بیکر کشف پس با خفته بیکر کفایت و در عیال با مقدر شد و در حین راه
رفتن بروی جبریل از جانب راست آنخنده میرفت و میکائیل از جانب چپ او و هفتاد هزار ملک ارتفاع آن خنده
میرفتند و تسبیح و تقدیس هفتاد بار میخواندند **مفلک کوب** چون کلام با تمام رسید بخاطر آمد عروسی فاطمه و دیگری که
واقع شد در میان پسر عم و دختر عمی و صحرا ای کر بلا در این عروسی حضرت پیغمبر و حمزه و عقیل و جعفر با سایر جوانان
بنی هاشم شاد و گمان حضرت فاطمه را بجله داد و میروند لکن در آن عروسی مظلوم کر بلا حضرت عباس و عون و سایر اولاد
امیر المومنین گریه و شیون گمان فاطمه دختر مظلوم را بجله فاسم مخروم میسازند در این عروسی ام سلمه با سایر زوجات
پیغمبر و زنان بنی هاشم جز خوان میخواندند و در آن عروسی زینب گریان با آه افغان با سایر زنان فغان گمان عروسی
را بجله میسازند در این عروسی جبریل و میکائیل با هفتاد هزار ملک بیکر کر بلا از میبایس و سایر فاطمه را بر میروند در آن عروسی
ملکه حضرت آسمان لرزان و خروشان از شدت غم و فغان بدرگاه الهی نمایند در این عروسی جهان فاطمه را حضرت رسول
و ابوبکر و عمر و اسامه جهان حضرت فاطمه را برداشته بکانه و اها و میروند و اسامه از یکی آنکه جهان و به ساسی خانه داد و کر بلا
لکن در آن عروسی نه ساسی نه بجله بلکه از بانک العطش عروسی و سایر زنان و طفلان جگر و زبان بریان بود در این عروسی
بالش یعنی بایک شرمی خانه داد و از آنها مزین بود لکن در آن عروسی بالش عروسی بدن باره و اما و در شرف و اما و کر بلا
که مسمومی کر بلا بود در این عروسی و اما و چوبه از او پاره نه بد بود و دیگر کدر آید بود و بجهت اینکه جامه بران کشند لکن در آن

کَمْ تَجَمَّعَتْ غُصَّةٌ وَدُقَّتْ عِنْدَ مَا يَنْهَبُ الْأُمَلَامُ عَنَّا
چه ندر آثامیدی غصه و اندک واکه نازک شده و در قمار که بنا را خرد

أَمْ تَحَلَّلْتَ أَذْرَى نَقَاتٍ نَازِلَاتٍ بِكِبَرٍ لَهَا مَهْلًا لَهَا
آیا که حل شده در وقتیکه دیدی بدلاها که فرود آمدند بکبر بدادند
حالیکه شواله

مَا تَكَلَّمْتَ بِالْمَطَالِبِ غَمًّا قَدْ تَفَصَّلْتَ بِالتَّقْوَى حَالًا لَهَا
نتوانی بگوئی سر گذشت کبریا را ارشد اندر به تحقیق که بیا کردی همه لهو را

كَمْ بَلَيْتَ كَارِئِلْتَ لِضَعْفٍ غُصَّةٌ فَضَّةُ الْحَمْدِ لَا
بسیار از غم و شوکت شده از و می نماند بسبب اندک و استا محمد و الش

سَفَتْ بِالرَّيْحِ شَمْرُ رَأْسِ الرِّبِّ بِدَجْسٍ عَلَى التَّرَابِ جَلَالًا
دیدم بر نیزه افتاب دماه چارده من او را در خاک باشوکت

حِرَّتْ مِنْ عَظِيمِ الشُّهُورِ عَمَّا صَارَ نَارُ الْحَمِيمِ فِيكَ جَلَالًا
حیرت من اعظم الشهور عما صار نار الحميم فيك جلالا

